Rahe Tudeh
راه توده
تیر ماه ۱۳۸۲
دوره دوم شماره «۱۲۴»
۶۴ صفحه

این قطره قطره اشک ما یک روز دریا می شود!
(ص ۴۸)

حاکمیت بر ایران
به شیوه گذشته ناممکن است!

حاصل شش سال مقاومت آلوده به توطئه و جنایت علیه رفرم و اصلاحاتی که مردم برای تحقق آن در انتخابات ۱۳۷۶ شرکت کرده و محمد خاتمی را با همین انگیزه به ریاست جمهوری برگزیدند، اکنون می رود تا به حوادثی بزرگ در میهن ما بیانجامد. جامعه ایران، امروز یکپارچه خشم و نارضائی است. مردم از غارت، زورگوئی، فساد حکومتی، فحشای عریان و آلوده به فقر، خطر دخالت نظامی خارجی، نا امنی، حادثه آفرینی های بی وقفه گروه های وابسته به سپاه و بسیج و بیت رهبری و قوه قضائیه، دوروئی روحانیون حکومتی، فقر و بیکاری، گرانی و بی سرپناهی چنان به جان آمده اند که هر جرقه ای می تواند به حریقی بزرگ تبدیل شود.

همین پیش زمینه های اجتماعی بود، که حمله سازمان یافته میلیشیای حزب الله (به زعامت آیت الله جنتی) به خوابگاه های دانشجویان در تهران و سپس شهرهای دانشگاهی دیگر کشور، را بسرعت از چارچوب تظاهرات اعتراضی دانشجویان خارج ساخته و سمت گیری اعتراض عمومی علیه اقلیت مافیائی حکومت را به خود گرفته است. اقلیتی که اقتصاد و قدرت آلوده به جنایت را در جمهوری اسلامی در اختیار گرفته است. حتی در کوچکترین و دورافتاده ترین شهرهای کشور مردم منتظر اولین فرصت و موقعیت برای تظاهرات علیه رهبران رسوا شده مافیای حکومتی و سلطه بخشی از روحانیت شیعه (که بخش عمده ای از آن نیمه عراقی، نیمه ایرانی است) بر کشورند. آنها که خام اندیشانه و با الگو قرار دادن بی تفاوتی مردم نسبت به انتخابات شوراهای شهر و روستا تصور کرده بودند می توانند فاجعه حمله شبانه به خوابگاه دانشجویان در سال ۱۳۷۸ را تکرار کنند و یا تخریب و تظاهرات حکومتی ۲۳ و ۲۴ تیرماه همان سال را تکرار و به قول خود "کار را یکسره کنند" چنان خود در تله گرفتار آمدند که حتی اگر اینبار هم موفق به فرار شوند، در آینده نزدیک و بر سر پیچ دیگری از حوادث بار دیگر گرفتار خواهند آمد. (**بقیه را در ص ۲ بخوانید**

دکتر حمیدی:
حاکمیت دوام نمی آورد
(ص 15)

دکتر فولادی: (ص ۱۱)
مهر قدرت
بر پیشانی انقلاب ۵۷

مردم به این نتیجه رسیده اند:
ولایت فقیه همان سلطنت پهلوی است
(ص21)

اطلاعیه راه توده

پیش بسوی
تحصن و اعتصاب
(ص3)

چپ عراق
اگر متحد نشود صحنه را باخته
(ص 31)

طراحان
کودتای سپاهی
(ص ۱۶)

جمهوریخواهی در مهاجرت
(ص 35)

حاکمیت بر ایران بقیه از ص اول

آنها که وعده سال ۶۰ را می دهند و یا با حسرت از قتل عام زندانیان در سال ۱۳۶۷ یاد می کنند و افسوس فرصت از دست رفته را برای کشتار و اعدام بیشتر می خورند، در واقع از موضع ضعف و از درون این تله اجتماعی دندان نشان می دهند. (مراجعه کنید به سخنرانی های هاشمی رفسنجانی، عسگراولادی و حجت الاسلام رئیسی رئیس بازرسی کل کشور و حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، در روزهای پایانی تظاهرات، اعتراضات و اغتشاشات خود ساخته هفته پایانی خرداد ماه و هفته آغازین تیرماه)

تحصن های ادامه دار در دانشگاه ها که در پیوند با تظاهرات اعتراضی دانشجویان و تظاهرات موضعی مردم در محلات تهران و شهرهای مختلف کشور همچنان ادامه دارد و گزارش هائی که پیرامون تدارک اعتصابات کارگری(بویژه در بخش کارمندی شرکت نفت) می رسد، یکبار دیگر بر این حکم قطعی مهر تائید می زند که "حاکمیت به شیوه گذشته به مرزهای ناممکن خود بسیار نزدیک شده است"

وقتی کسانی در حاکمیت جمهوری اسلامی، هنوز رویای خونین دهه ۶۰ را در سر داشته و در پی تکرار آن هستند و شرایط امروز ایران و جهان را با شرایط دهه ۶۰ یکسان تصور می کنند، خود نشان میدهد، به همان اندازه که مردم دیگر نمی خواهند به شیوه گذشته حکومت شوند، حاکمیت نیز راه و روش دیگری را یاد ندارد و به همین دلیل ما به مرز انفجار اجتماعی و تغییر قطعی ترکیب حاکمیت نزدیک می شویم. "مردم نمی خواهند و حاکمیت نمی تواند". اینست آن تضاد عمده ای که سرانجام باید در ایران حل شود و هر شکل از اشکال حکومتی لاجرم باید به این خواست پاسخ داده و این تضاد را حل کند!

مردم نه تنها در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، بلکه درانتخابات مجلس ششم و در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری خواست این تغییر را به زبان ارقامی که از صندوق های رای بیرون آمد تکرار کردند.

جبهه مستبد و غارتگر ضد اصلاحات نخواست و در واقع نتوانست این بانگ را بشنود و بر همان شیوه های گذشته پای فشرد. حاصل این نشنیدن و پافشاری نتیجه ای بود که در انتخابات شوراها در بزرگ ترین شهرهای ایران بدست آمد. اینکه ما موافق شرکت وسیع مردم در انتخابات بودیم و اینکه این تحریم عملا سنگری مانند شورای شهر تهران را در اختیار حزب الله و یک باند از فرماندهان توطئه گر و کودتاچی سپاه پاسداران قرار داد، در ماهیت ارزیابی از نارضائی و خشم مردم و تغییر روش ها و شیوه های مقاومت عمومی نمی دهد و این همان نکته ایست که آن را نه در اغتشاش آفرینی و تخریب و آتش افروزی حراست سپاه پاسداران (تحت عنوان لباس شخصی ها) در جریان اعتراضات دانشجوئی و تظاهرات موضعی مردم پایان خرداد و آغاز تیرماه، بلکه در آمادگی مردم برای تظاهرات، تحصن ها و اعتصابات باید دید.

بدین ترتیب، نشانه های آشکاری دربرابر ما قرار گرفت که نشان میدهد جنبش عمومی مردم ایران برای تحول در حاکمیت و تغییر ترکیب طبقاتی آن وارد مراحل نوینی شده است. مرحله نوینی که جنبش پای در آن گذاشته، ابزار نوینی را نیز جستجو می کند. جبهه ضد اصلاحات و حاکمیتی که مردم خواهان به زیر آمدن آن از اریکه قدرت حکومتی هستند، بسیار می کوشد با ایجاد اغتشاش و راه انداختن موج ترور و انفجار فرصت دیگری برای بقای خویش بخرد، که این فرصت جز نظامی کردن هرچه بیشتر حاکمیت و جاری ساختن حمام خون در کشور نیست. شرایطی که می تواند به جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران نیز منجر شود. آخرین اظهارات دبیرکل موتلفه اسلامی و برخی فرماندهان سپاه پاسداران که نعل وارونه زده و می گویند مردم و سازمان های سیاسی و حتی دانشجوئی قصد ایجاد انفجار و ترور را در جامعه دارند، نشانه بارز این توطئه جدید است. یعنی همان بازی خونینی که در ابتدای دهه ۶۰ براه انداختند و بنام مجاهدین خلق، با نفوذ در مجاهدین خلق و یا بدست آنها و با شرایطی که برایشان فراهم ساختند سرشناس ترین و موثرترین روحانیون و کادرهای نظامی و غیر نظامی انقلابی را کشتند تا زمینه را برای قبضه قدرت توسط خود فراهم سازند.

این درحالی است، که نه تنها رویدادهای مربوط به تظاهرات دانشجوئی و اغتشاش آفرینی های وابستگان سپاه پاسداران (لباس شخصی ها) که مردم تلاش داشتند از آنها فاصله بگیرند، نه تنها در اخباری که اکنون پیرامون نقش بسیج دانشجوئی در همسوئی با لباس شخصی ها، اما در صفوف دانشجویان فاش می شود، بلکه در تحرک های اعتصابی و تحصن گزینی مجلسیان، دانشجویان، کارگران و باحتمال بسیار در صفوف کارمندان، معلمین، پرستاران و... نشان می دهد مردم ابزار دیگری غیر از حادثه جوئی های خیابانی را بتدریج جایگزین انتخابات و حضور در پای صندوق های رای می کنند و حتی در پی فرصت برای تظاهرات مسالمت آمیز نیز هستند. در این میان و در مسیرنوینی که جنبش طی می کند، باید کوشید امیدواری به قدرت های خارجی برای ایجاد تغییرات مثبت در ایران را به امید برای ایجاد تحول در داخل کشور و توسط خود مردم تبدیل کرد و از انتظار کاست و به تحرک افزود. امروز بزرگترین خطر و زمینه ساز ترین بهانه برای دخالت قدرت های خارجی در امور داخلی ایران حاکمیتی است که منفور ملت است، مردم باید این سد را در جهت ایجاد تحولات مثبت و مترقی از سر راه خود بردارند. این امر، برخلاف عراق زیر سلطه صدام حسین و نا آگاه از سرانجام وعده های روحانیون نجف عملی است.

۱- از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، ریاست زندان قصر(حاج عراقی) و اوین (لاجوردی) و حتی ریاست سازمان زندان های کشور پیوسته دراختیار رهبری جمعیت موتلفه اسلامی بوده است.

- آناهید و فرید گرامی- کمک مالی ارزنده و بموقع شما در آخرین مراحل انتشار این شماره نشریه دریافت و گره گشای بخشی از مشکلات مالی آن شد. سپاسگذاریم.

- همچنین از خواننده گرامی که به یاد زنده یاد احسان طبری طی دو نوبت جمعا ۱۵۰ اورو کمک مالی به نشریه کرده بود نیز سپاسگذاریم.

اطلاعیه شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده

بیت رهبری و قوه قضائیه به ستاد کودتا و خیانت به استقلال کشور تبدیل شده و سرنوشت اصلاحات ۷۶ و انقلاب ۵۷ به لحظات تعیین کننده رسیده است. هر نوع تعلل و وقت کشی، عملا به معنای فراهم ساختن فرصت برای کودتاچیان است!

مردم را به تحصن و اعتصاب فرا بخوانید!

کارگران، روستائیان، معلمان، دانشگاهیان، روشنفکران، جوانان و دیگر اقشار اجتماعی را باید به مقاومت، تحصن و اعتصاب در هر محل و موقعیتی که هستند فراخواند. هر نوع درنگ و تردید، عملا به معنای همان اشتباه تاریخی فرصت دادن به سپهبد زاهدی و دربار شاهنشاهی برای انجام کودتای ۲۸ مرداد است.

تعرض قوه قضاییه و نهادهای انتصابی به نمایندگان منتخب مردم و دانشجویان و جوانان را باید با آمادگی برای اعتصاب سراسری پاسخ داد.

قرائن و شواهد بسیاری نشان می دهد که ۱۰ روز اغتشاش و حادثه سازی های خونین و جنایتکارانه توسط ستاد مشترك " قضائی – نظامی" در سراسر ایران، طرحی از قبل تدوین شده برای فراهم ساختن زمینه نظامی کردن اوضاع کشور و تشکیل يك دولت " نظامي- سپاهي- قضائی" بوده است.

رهبران قوه قضائیه که همگی به نوعی با نجف و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در ارتباط می باشند، با امید به قبضه کردن قدرت در تهران و سپس آغاز مذاکرات مستقیم با امریکا و دادن هر نوع امتیازی برای تشکیل دولت در عراق، خود را آماده کودتائی خونین کرده اند. آنان بر این تصورند که با تشکیل دولتی مطیع خواسته‌های امریکا در تهران، عملا راه را برای تشکیل حکومتی مشابه و مانند خود گوش به فرمان امریکا، توسط مجلس اعلای انقلاب اسلامی درعراق فراهم می سازند. این اساس و ریشه تمام رویدادهای ۱۰ روز گذشته ایران است.

آنچه که باعث وحشت و عقب نشینی موقت کودتاچیان متمرکز در قوه قضائیه و بیت رهبری شد، صرفا عدم پیش بینی گسترش اعتراضات مردمی در محلات تهران و سرایت این اعتراضات به تمام شهرهای ایران بود. آنان با مبنی قرار دادن انتخابات شوراها- بویژه در تهران که نزدیك به ۸۰ در صد مردم آن را تحریم کردند- و با این تصور که مردم منفعل و بی تفاوت شده اند، قصد داشتند قدرت را به بهانه سرکوب اعتراض محدود و بی سرو صدای عده ای دانشجو به خصوصی سازی دانشگاه ها، در تهران بدست بگیرند و سپس آن را به شهرهای ایران گسترش دهند. به همین دلیل ۳ هزار نیروی سازمان یافته، تعلیم دیده و گوش به فرمان، برای سرکوب دانشجویان، یورش به مجلس و سپس سقوط دولت و تشکیل دولتی مرکب از کارگزاران کودتاچیان را (نظیر آنچه در شورای شهر تهران و انتخاب شهردار تهران انجام شد) به میدان فرستادند. در تدارك این طرح، قاضی مرتضوی را بجای اسدالله لاجوردی دادستان تهران کردند، سایت های سیاسی را در شبکه اینترنت فیلترگذاری کردند و قوی ترین دستگاه های ایجاد پارازیت و امواج رادیو- تلویزیونی را روی ساختمان های مقر واحدهای ویژه ارتش و سپاه مستقر ساختند تا ابتدا و بتدریج ارتباط مردم با خارج از کشور را مختل کنند.

اکنون برای مهم ترین مسئله‌ای که در دستور روز جنبش قرار دارد، یعنی نحوه مقابله با این توطئه که علیرغم عقب نشینی موقت و احتمالی کودتاچیان همچنان در دست اجرا قرار دارد، باید پاسخ عملی و تئوریك یافت. هر نوع حمایت از جنبش مردم در داخل کشور، از سوی نیروهای ملی و مترقی در خارج از کشور نیز در صورتی که بخواهد تاثیر گذار باشد، چاره ای ندارد جز همسو شدن با این واقعیات در داخل کشور.

آنچه ما می توانیم به طرفداران اصلاحات در داخل و حاشیه حکومت توصیه و پیشنهاد کنیم، تجدید نظر اساسی در ارزیابي‌هائی است که این طیف، از نیروی محرکه اصلاحات و شناخت از انقلاب داشته و تاکنون بدان متکی بوده اند.

حوادث و رویدادهای روزهای اخیر نشان میدهد که بخش انتصابی قدرت در استیصال و ناامیدی که در آن فرو

رفته، بعنوان آخرین راه حل، خود را آماده تعرض به نمایندگان منتخب مردم در مجلس و سرکوب دانشجویان و مجازات جوانان زندانی می کند. این تعرض در عین حال جزیی از برنامه تکرار کشت و کشتار سال ۶۰ و به راه انداختن جنگ داخلی و حمام خون و کودتای نظامی و فروپاشاندن کشور نیز هست. به همین دلیل است که امروز دفاع از نمایندگان مجلس و دانشجویان و زندانیان دستگاه قضایی نه فقط وظیفه ای مدنی در حمایت از آنان بلکه مبارزه ای میهنی برای نجات کشور و آینده آن نیز هست.

آنچه در روزهای اخیر گذشت، همچنین نشان داد که یك درك معین از اصلاحات، نیروهای محرکه و راههای رسیدن به آن، در واقع بتدریج به بن بست و پایان راه خود نزدیك می شود. این درك، اصلاحات را دربرابر انقلاب قرار می داد و انقلاب را نه تحول بنیادین و جابجایی قدرت و حکومت طبقاتی بلکه خون و خونریزی معرفی می کرد. بر این اساس ادعا می شد که برخلاف انقلاب که نیروی محرکه آن توده های زحمتکش و پایین جامعه هستند و به همین دلیل گرایش به خشونت دارند، نیروی محرکه اصلاحات طبقه متوسط است که گرایش به روشهای مسالمت آمیز دارد. این مسالمت نیز در انتخابات آزاد تعریف می شد. در نتیجه همه اینها، استراتژی اصلاحات در کسب اکثریت انتخاباتی از طریق جلب طبقه متوسط و بی طرف کردن یا همراه کردن دیگر طبقات اجتماعی با آنان خلاصه شده بود. همه این مفاهیم اکنون در مواجهه با واقعیت بتدریج به بن بست کامل می رسد.

در این شش سالی که از جنبش اصلاحات می گذرد، قبل از هرچیز آشکار شد که خشونت ربطی به انقلاب یا اصلاح و به زحمتکشان یا طبقه متوسط ندارد. خشونت ابزار طبقه حاکم برای حفظ موقعیت، قدرت، ثروت و امتیازات خود است. حال این قدرت و ثروت بنام اصلاحات مورد تهدید قرار گرفته باشد یا بنام انقلاب. انداختن گناه خشونت به گردن مردم و توده زحمتکش اگر فریب نباشد، یك خودفریبی بزرگ است که نتایجی تلخ به همراه خواهد داشت. در نادرستی این ادعا کافیست توجه کنیم که اتفاقا همه کسانی که امروز یك طرف طیف خشونت هستند چه بنام چماقدار، چه بنام انصار، چه لباس شخصی‌های قوه قضاییه، چه بسیج و فدائی رهبر، همگی خاستگاه طبقاتی شان در طبقه متوسط و خرده بورژوازی است و سرمایه داری وابسته تجاری هم از پشت اینان را سازماندهی می کند. برعکس یك کارگر یا آموزگار یا از دیگر مردم زحمتکش در میان این سازمان های سرکوبگر و خشونت طلب یافت نمی شود و نمیتواند یافت شود.

این نکته نیز یك بار دیگر آشکار شد که تحول اجتماعی در اشکال مختلف مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز پیش میرود، که از قبل نه می توان آن را تعیین کرد، نه پیش بینی کرد و نه تحمیل کرد. این هم ربطی به اصلاح و انقلاب ندارد. چه بسیار اصلاح‌هایی که پایانی خونین یافته است و انقلاب‌هایی که مسالمت آمیز پیش رفته است. مسالمت هم با انتخابات یکی نیست. مساوی دانستن مسالمت با انتخابات مربوط به مراحل اولیه حکومت های سرمایه داری است که نه بورژوازی تازه به قدرت و مکنت رسیده مایل بود توده مردم مستقیما در امور خود مداخله کنند و تاثیر گذارند و نه توده مردم توان مبارزه مستقل و تحمیل درکی دیگر از مسالمت را داشتند. در آن زمان اعتصاب کارگری را مترادف نه خشونت که جنایت میدانستند. امروزپس از دو قرن مبارزه، اعتصاب اقتصادی و سیاسی، تحصن ، تظاهرات و غیره همگی جزیی از اشکال مسالمت آمیز مبارزه شناخته میشوند و هم اکنون در کشورهای صنعتی غرب هر روز ما شاهد برپایی اینگونه تجمع ها و اعتصاب‌ها هستیم و هیچکس هم آنها را شیوه‌ای غیرمسالمت‌آمیز یا جنایت و تبهکاری نمی داند. بنابراین درجا زدن در انتخابات، آن هم به اتکا بخش معینی از اقشار متوسط اجتماعی و آن را تنها شیوه مسالمت‌آمیز و مدنی معرفی کردن، خطر بن بست را همواره در خود دارد.

آنچه تا به امروز انجام شده، البته کاری بسیار بزرگ بوده است. طبقه متوسط و نمایندگان آن هرچند به تنهایی در این جنبش حضور نداشته اند اما در آن نقشی مهم و ارزنده داشته‌اند که نمي‌توان و نباید آن را نادیده گرفت و حق شناس نبود. اما واقعیت آن است که تمام فشار جنبش اصلاحات برروی دوش زحمتکشان جامعه انبار شده است و اگر هوشیاری و آگاهی و ایثار و گذشت آنان نبود، این جنبش نه شش سال که شش ماه هم نمی توانست ادامه یابد.

امروز دیگر قابل انکار نیست که مبارزه طبقه متوسط به تنهایی و بدون پشتیبانی زحمتکشان جامعه قادر به شکستن بن بست و پیشبرد امر اصلاحات نیست. ازاینرو ایجاد یك اتحاد و ائتلاف وسیع تر ضروریست. این ائتلاف قبل از آنکه در بالا و میان احزاب باشد باید در پایین و در عرصه ایدئولوژیك و اقتصادی و اجتماعی زمینه های آن فراهم شود.

باید طبقه متوسط را از این توهم که می تواند با اتکا به خود و بدون ائتلاف و جلب همکاری زحمتکشان جامعه تحولی ایجاد کند بیرون آورد و شرایطی را فراهم کرد که توده مردم و کارکنان یدی و فکری بتوانند در سرنوشت خود و آینده اصلاحات با امید و با قدرت مداخله کنند. اصلاحات اگر این نیرو را پشت سر داشته باشد هیچ شانتاژ و فشاری چه از جانب قوه قضاییه، چه نیروهای نظامی و چه حتی نظامیان آمریکایی نمی تواند آن را نابود کند.

تعرض نهادهای انتصابی و ضدمردمی را به جوانان، دانشجویان و نمایندگان مجلس و منتخبان مردم باید با تحصن‌ها و اعتصاب‌های سیاسی کارگران و زحمتکشان و کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی پاسخ داد.

پیش به سوی گشودن جبهه‌های وسیع تر در برابر جبهه ضد اصلاحات، خائنین به انقلاب ۵۷ در حاکمیت انتصابی. پیش بسوی بسیج ملی کارگران، معلمان، روستائیان، کشاورزان، روشنفکران و در یك کلام "توده مردم" برای مقاومت در برابر جنایت و خیانتی که می خواهد سرنوشت ایران را همانند سرنوشت یوگسلاوی سابق کند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده- هفتم تیرماه ۱۳۸۲

بررسی استراتژی ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه، پس ازجنگ عراق

ادامه ترکیب کنونی حاکمیت ج.ا

بزرگترین تهدید برای تمامیت ارضی کشوراست

۱- اقبال مردم به جمهوریت و سیستم پارلمانی چنان پرقدرت است که حتی طرفداران نظام سلطنتی و رضا پهلوی نیز فرمولی برای پذیرش سلطنت توسط مردم پیدا کرده اند بنام "جمهورشاهی"! که روی دیگر سکه "جمهورولایتی" در جمهوری اسلامی است.

۲- یک انتخابات و یا رفراندوم تحت نظارت بین المللی در ایران یکی از احتمالات قوی حوادث آینده ایران است، که هراندازه حکومت خشن تر و مصمم تر به ادامه قدرت خود با زور و سرکوب می شود، زمینه داخلی و جهانی آن را بیشتر فراهم می کند.

آنچه را در زیر می خوانید حاصل یک گفتگوی چند ساعته طی دو نوبت با هم اندیشانی در ایران است، که بااستفاده از امکانات اینترنتی انجام شد. پیش از آنکه نام و هویت شرکت کنندگان در این گفتگو مطرح باشد، نوع نگاه و مسائلی که مطرح شد مورد نظر است. همانگونه که از متن گفتگو بر می آید، زمان آن به دوران پس از سقوط صدام حسین در عراق و یک نوبت نیز به دوران پس از بازگشت آیت الله حکیم به عراق و تب و تاب های اخبار مربوط به مذاکرات مجاهدین خلق با امریکائی ها مربوط است.
بی شک مسائل مطرح شده در این گفتگو بیشتر جنبه رایزنی و تبادل نظر داشته و نه ارائه یک پلاتفروم تدوین شده و به همین دلیل خوانندگان خود نیز به نوعی خویش را در متن گفتگو احساس می کنند، زیرا که ای بسا سئوالات و ابهامات آنان نیز از زبان شرکت کنندگان در این گفتگو مطرح شده است

جهان تک قطبی و آغاز رقابتها

- پس از فروپاشی شوروی نقاط تحت نفوذ آن با خلاء قدرت روبرو شدند و با پایان جنگ سرد، متحدان سابق به نوعی رقیب جدید تبدیل شدند.
آمریکا تلاش می کند تا زمانیکه رقبای جدید به آن حد از توان نرسیده اند که یکبار دیگر در کنار هم قرار گرفته و توانائی به چالش کشاندن او را پیدا کنند، حداکثر نفوذ را برای خود فراهم آورد. در این تلاش مناطق ژئوپلیتیک را به سود خود سازماندهی مجدد می کند. مناطقی که از افریقا تا آسیای مرکزی امتداد دارد.
امریکا، در همین راستا حتی تلاش می کند فرانسه را از حوزه افریقا خارج کند و خود جانشین آن شود.
دکترین جدید ایالات متحده هم اکنون از سوی نئو کنسرواتیوها تئوریزه می شود .
- در تائید نظر شما معتقدم در شرایط فعلی و با در نظر گرفتن توازن قوا، در کشورهای اروپائی (اتحادیه اروپا) عملا دولت های حاکم نقش متحد درجه دو را پذیرفته اند. این درحالی است که افکار عمومی داخلی در این کشورها تا حدودی آمریکائی ها را به چالش کشانده اند. ما درآینده شاید شاهد کشیده شدن این چالش به داخل همین کشورها بشویم. یعنی مردم در عین چالش با امریکا، در برابر دولت های خود در اروپا هم بایستند و خواهان تغییر حکومت ها و برسرکارآمدن حکومت های دیگری شوند که منافع ملی و حقوق مردم را بیش از حکومت های کنونی در نظر داشته باشند و پایگاه مردمی تری داشته باشند.
- اگر موافق باشید، من دیدگاه خودم را درباره سیاست های جدید امریکا بیان کنم. مداخلات آمریکا را بر اساس دکترین جدید می توان اینگونه فاز بندی کرد:
۱- حل کامل مسئله عراق
۲- حل مسئله اسرائیل و فلسطینی ها
۳- یکسره کردن کار ایران
۴- رفتن به سراغ کشمیر و کره شمالی
در پایان این دکترین سازماندهی نوین نهادهای بین المللی شروع خواهد شد که طبعا متاثر از قدرت و سلطه امریکا برجهان خواهد بود و نقش پوشش حقوقی عملیات امریکا را ایفاء خواهد کرد.
- بنده فکر می کنم سیستم یکجانبه گرائی در کوتاه مدت بالانس نخواهد داشت و در بلند مدت هم با توانمند شدن حوزه های جدید قدرت در سطح جهانی (اروپای متحد – روسیه – چین و جنوب شرق آسیا) با پیامدهائی روبرو می شود .
- بله. این سخن شما می تواند درست باشد، اما بحث ما پیرامون استراتژی امریکاست و نه نیروهای مقابله کننده با

این استراتژی. من می خواهم تاکید کنم که از نظر امریکا دستیابی به منافع استراتژیک نیازمند حضور قدرتمند نظامی در محل است. نمی توان چاه نفت را از دور کنترل و اداره کرد و یا امنیت یک آبراهه را با دیپلماسی تامین نمود. از همینجاست که تقویت و گسترش حضور نظامی ایالات متحده در اقصی نقاط جهان معنا پیدا می کند .

- در زمان جنگ دوم جهانی تاکتیک هیتلر در حمله به سایر کشورها " تهاجم برق آسا " و نفی نقش سیاسی ارگان های کنترل کننده بین المللی بود که در فاصله جنگ اول و دوم بوجود آمده بود. تهاجم برق آسای امریکا به عراق را با این تاکتیک نظامی و اهداف سلطه جوئی وی می توان مطابقت داد.

- البته، بعضی از رویدادها نظیر تضعیف سازمان ملل یا اختلاف با کشورهای اروپائی مشابهت هائی دارد با همان اهداف و برنامه های آلمان در جنگ دوم جهانی.

سازمان ملل و ناتو

- بنده تصور می کنم امریکا در پی انحلال سازمان های بین المللی نیست، بلکه می خواهد آنها را رهبری کند و این تفاوت می کند با برخورد هیلتر با این سازمان ها. به این ترتیب، برخلاف تصور ایجاد شده کماکان سازمان ملل و ناتو دو پایه مستحکم و تکیه گاه اصلی در رفتار سیاسی آمریکا در حوزه سیاست بین الملل باقی خواهند ماند.

- یک دیدگاه دیگر هم در اینجا مطرح است و آن اینکه تداوم مداخلات نظامی آمریکا در صحنه جهانی باعث نوعی بیداری ملی در کشورها و حتی خودکفائی آنها خواهد شد. شاید از این منظر نقش سازمان ملل مهم تر شود اما نه در همسوئی با امریکا.

- اگر منظور از این بیداری ملی، دستیابی به نوع اتحاد بین المللی برای مقاومت باشد حرف شما درست است. مسلما نقش سازمان ملل در دهه ۱۹۹۰ با نقش این سازمان در دهه اول هزاره سوم متفاوت خواهد بود . بیداری ملی در اروپا خیلی موثر می تواند بشود.

- کشورهای اروپائی در کوتاه مدت در مقابل یکجانبه گرائی آمریکائی ها مقاومت می کنند و در بلند مدت هم آمریکائی ها رفتار فراقانونی خود را تعدیل می کنند. درمورد سایر کشورها نیز، کشورهای غیر اروپائی حداقل برای حفظ اقتدار شورای امنیت مواضع خود را نسبت به آمریکا تعدیل خواهند کرد.

- یک احتمال هم اینست که در چارچوب سیاست جدید آمریکا، سازمال ملل نیازمند بازوی مسلح و اجرائی کارآمدی باشد. این نقش را ناتو بعهده خواهد گرفت. بنابراین سازمال ملل و ناتو دو تکیه گاه مهم برای استراتژی جدید آمریکا بوده و ایالات متحده تمام تلاش خود را مبذول حفظ و سازماندهی مجدد آن خواهد کرد. در رابطه با جنگ عراق، ایالات متحده قطار سازمان ملل را متوقف کرد و از آن پیاده شد – جنگ را آغاز کرد و پس از آن مجددا سوار قطار شده و آن را دوباره به راه انداخت - نکته جالب توجه آنست که آمریکائی ها قطار را متوقف کردند ولی آنرا از خط خارج نکردند. این به دلیل همان نیازهائی است که به آنها اشاره شد .

جنگ عراق و سازماندهی مجدد منطقه

- دیدگاهی معتقد است آمریکائی ها از لحاظ اقتصادی کم آورده اند و جنگ عراق و تسلط بر منابع نفتی منطقه را در راستای جبران این عقب ماندگی راه انداختند. تز " نفت و سلطه" از همینجا مطرح می شود . دیدگاه دیگری آنرا به تعریف حوزه جدید ژئوپلیتیک برای آمریکائی ها مربوط می داند . حوزه آسیای غربی (شامل قفقاز و خاورمیانه). این تحلیل معتقد است آمریکائی ها تلاش می کنند بر این حوزه جدید که در آینده نزدیک در روابط بین المللی بسیار تاثیرگذار خواهد بود تسلط پیدا کنند .

- به نظر میرسد هر دوی این دیدگاهها ابزار را به جای هدف در نظر گرفته اند . مسئله اقتصاد – نفت – امنیت جملگی درست هستند اما اینها ابزاری بوده اند برای دستیابی به اهداف استراتژیکی که آمریکائیها برای آینده خود و جهان ترسیم نموده اند . صدام در مورد نفت حاضر به مصالحه بود و حتی در رابطه با اسرائیل حاضر بود آنرا به رسمیت بشناسد، اما آمریکائی ها تصمیم گرفته بودند ساختار سیاسی منطقه را کاملا عوض کنند و تغییر ساختارهای اقتصادی به دنبال آن خواهد آمد. این همان نکته مهمی است که ما الان در باره ایران باید به آن توجه کنیم.

- امریکائی ها نخستین بارحاضر شدند بعد از جنگ ویتنام به تلفات انسانی تن دهند. آنها با قطعنامه ۱۴۴۱ توانستند اراده خود را بر حقوق بین الملل و سازمان ملل به کرسی بنشانند . ولی زمانیکه متحدان اروپائی آنها همقدم نشدند با تمام مخالفت ها و عواقب این مسئله بدون آنها و حتی به قیمت صدمه دیدن روابط فی ما بین حمله را آغاز کردند .علیرغم مخالفت های بین المللی و جو افکار عمومی و بویژه مخالفت متحدان آمریکا در میان کشورهای عرب منطقه آنها حاضر به تغییر نقشه و تعویق برنامه خود نشدند. صرف مسئله نفت برای شناخت استراتژی جدید امریکا برای سلطه بر جهان و تثبیت رهبری جهانی خود کافی نیست. بدنبال ۱۱ سپتامبر آمریکائی ها نشان دادند که معتقدند آرایش نیروها در منطقه خاورمیانه دیگر برای این کشورقابل اتکا نیست . بویژه وقتی در کشورهای عربی جو داخلی به شدت ضد آمریکائی شد و حکومت های این کشورها نیز از بیم واکنش مردم تظاهر به فاصله گیری از امریکا کردند. این مسئله بویژه در باره عربستان، مصر و اردن مشهود بود. از این پس امریکا علنا نشان داد که دیگر به محور اسرائیل – عربی در سیاست منطقه ای خود قانع نیست.

- من فکر می کنم آمریکا علاوه بر اسرائیل نیازمند تکیه گاه مستحکم و قابل اتکا دیگری در منطقه می باشد. این کشور از نظر من تنها ایران است، که اتفاقا در جمع کشورهای عرب هم قرار ندارد، گرچه حکومت آن می کوشد خود را به آنها پیوند بزند و اتفاقا یکی از دلائل و انگیزه های امریکا برای ایجاد تغییرات اساسی در نظام ایران می تواند همین باشد. تغییر حکومت و جدا سازی ایران از اعراب و پیوند دادن آن با ترکیه، پاکستان، افغانستان و اسرائیل. دراین میان نباید

فراموش کرد که مردم ایران نیز بشدت از پیوند عربی حکومت همانقدر ناراضی اند که از تحمیل قوانین و سنت های عقب مانده اسلامی. بهمین دلیل ناسیونالیسم ایرانی به گرایش مسلط تبدیل شده است. مردم ایران برخلاف گرایش مسلط در حکومت، گرایشی به فرهنگ و سنت های اعراب ندارند و این احساسی است متقابل. بقول معروف حساب عرب و عجم را هر دو جدا می کنند.

- نکته بسیار قابل توجهی مطرح شد. احیای محور ایران – اسرائیل در کنار ساختارهای سیاسی سایر کشورها ی منطقه و رسیدن به ثبات استراتژیک اساس سیاست جدید آمریکا در منطقه است.

ساختار آینده عراق

- ساختار داخلی عراق بر اساس یک دموکراسی قابل کنترل از جانب امریکا که در آن مسائل قومی و ملیتی نیز قابل کنترل باشد، سرانجام شکل خواهد گرفت؟

- شرایط موجود نشان می دهد که با توجه به اختلافات داخلی عراق و رقابت گروههای قومی و قبیله ای و مذهبی تضاد منافع آشکار نیروهای سیاسی حاضر در صحنه عراق اجازه بر سر کار آمدن یک دولت موقت انتقالی مرکب از عناصر عراقی را نمی دهد . از طرف دیگر امکان جایگزینی دولت موقت هنگام پایان دوره آن نیز با چنان مشکلاتی روبروست که امریکا از هم اکنون در باره تشکیل آن دچار تردید است. - معمولا عناصر یک دولت موقت، طی دوره فعالیت خود چنان ریشه می دواند که پس از پایان مهلت خود دیگر حاضر به ترک صحنه نیست و به همین دلیل تصور نمی شود امریکا به این زودی ها تن به تشکیل یک دولت محلی در عراق بدهد، مگر آنکه بر موقت بودن آن اطمینان داشته باشد و یا دولتی برای همیشه بر سر کار آید که تابع امریکا باشد. به همین دلیل است که مسئله احیای سلطنت در عراق مطرح شده است، زیرا سلطنت تحت حمایت امریکا و انگلیس و بعنوان بخشی از فراماسونری سلطنتی جهانی(مونارشی) می تواند یک کانون قدرت ثابت در عراق و یا هرکجای دیگر باشد و دولت های محلی را بعنوان دستگاه اداری و یا دولتی همیشه موقت را تحت نفوذ و کنترل خود بگیرد. نمونه سلطنت و دولت در ایران هم همین را در تاریخ نشان داده و در پافشاری روی سلطنت ولی فقیه هم همین تز و ایده دنبال می شود.

- در کنار این دلائل مسائل متعدد دیگری نیز وجود دارد. به هر حال آمریکائی ها بی دولتی را فعلا به یک دولت موقت، حتی شبیه دولت های مستعمراتی ترجیح می دهند. این مسئله خود گویای میزان اهمیتی است که آمریکائی ها برای ساختار آینده منطقه و پیمان ها و اتحادهای جدید میان کشورهای منطقه قائل می باشند.

- من فکر می کنم حکومت فدرال علیرغم تمام مشکلاتش بهترین گزینه برای ساختار سیاسی عراق می باشد، حتی اگر حکومت مرکزی سلطنتی و یا جمهوری باشد.

- تقسیمات فدرال، بر اساس قومیت ها و مذاهب(کردها در شمال – اهل سنت در مرکز – شیعیان در جنوب) مشکلات موجود عراق را نه تنها حل نخواهد کرد، بلکه احتمال شکل گیری درگیری ها و حتی پاک سازی های قومی و تجزیه عراق را نیز افزایش می دهد. به همین دلیل بهترین آلترناتیو استفاده از تقسیمات کشوری فعلی عراق (شاید با اندک تغییراتی) بر اساس ۱۸ استان می باشد . پراکندگی قومیت ها و مذاهب در نقاط مختلف عراق و احتمال نزدیکی و وابستگی برخی گروهها به کشورهای خارجی این تقسیم بندی را بهتر توجیه می نماید . شاید این تقسیم بندی باعث شود در بلند مدت مسائل قومی و قبیله ای در عراق که از ابتدای تاسیس آن به کمک و اراده انگلستان به سمت حل شدن پیش برود و همسایه های عراق نیز نفس راحتی بکشند و از این ناحیه احساس خطر نکنند. البته در این میان مسئله کردها، بسیار بغرنج است زیرا در سه کشور همسایه نیز آن ها با همان گرایش ها و خواست های کردهای عراق برای استقلال حضور دارند.

- یک رئیس جمهور قوی در راس کشورکه دولت را اداره کند، همان هدفی را تامین نمی کند که تصور می کنند با سلطنت می توان تامین کرد؟

- این مسئله با دو اشکال روبرو می باشد: اولا چنین رئیس جمهوری مانند وضع موجود در بسیاری از کشورهای در حال توسعه سریعا می تواند به یک رئیس جمهور مادام العمر و یک دیکتاتور آشکار تبدیل شود.(مثل جمهوریهای استقلال یافته از شوروی) و کنار گذاردن او، اگر به هر دلیل در دستور قرار بگیرد دیگر به راحتی میسر نخواهد بود. خود صدام نمونه این نوع رئیس جمهورهاست. ثانیا در کشوری مثل عراق رای گیری مستقیم برای انتخاب ریاست جمهوری باعث می شود که قومیتی که اکثریت جمعیتی را در اختیار دارد ریاست جمهوری را قبضه کرده و این مسئله باعث تشدید درگیری ها شود. مثلا شیعیان عراق از چنین امکانی برخوردارند. این رئیس جمهور شیعه احتمالا برخی از خواستهای قومی خود را نظیر سلطه سنت ها و قوانین اسلامی را برقرار خواهد کرد و عملا با اهل سنت در عراق مسئله پیدا خواهد کرد.

- به این ترتیب، اگر سلطنت را دور بزنیم، می ماند آلترناتیو رئیس جمهور ضعیف بعنوان مظهر عراق و یک نخست وزیر در راس دولت. مانند اسرائیل – آلمان – جمهوری چک – و ..... که آنوقت حضور تعدادی حزب سیاسی در جامعه الزامی است، که اگر چنین طرحی را موفق شوند پیاده کنند شکل دمکراسی کنترل شده هم به حکومت آینده عراق داده اند. دراینصورت تمام کوشش درجهت تقویت احزاب راست و زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی امریکا وانگلستان متمرکز خواهد شد.

- دراین آلترناتیو رئیس جمهور می تواند یکی از اعضای خاندان سلطنتی هاشمی عراق هم باشد. این همان "جمهورشاهی" است که ما در اسپانیا – سوئد – دانمارک و چند کشور دیگر هم نمونه های آن را داریم و اظهارات اخیر رضاپهلوی فرزند شاه سابق ایران نیز متمایل به همین نظر است. منظورم اظهارات اخیر درباره قبول رای گیری برای سلطنت و حتی تجدید رای گیری در باره ادامه کار یک پادشاه در فواصل زمانی معین شده در قانون اساسی جدید است. فکر می کنم در افغانستان هم بدنبال همین فرمول اند.

- برقراری سلطنت بهرشکل آن می تواند به تحولاتی در منطقه بیانجامد و روی حوادث آینده اردن، سوریه و حتی

عربستان و کشورهای حوزه خلیج تاثیر بگذارد. منظورم اینست که تشکیل دو مجلس سنا و نمایندگان در کشورهائی که تاکنون زیربار پارلمانتاریسم نرفته انداجتناب ناپذیر می شود. یعنی انتخاب رئیس جمهور و نخست از طریق پارلمان. رئیس جمهور منتخب مجلس بالا دستی (سنا) بوده و نخست وزیر عملا رهبر جناح اکثریت مجلس پائین دستی (مجلس نمایندگان) خواهد بود.

- در "جمهورشاهی" هم که یک فرمول جدید است، مجلس سنا می تواند اختیار عزل پادشاه و انتخاب یک پادشاه دیگر را به رای مردم بگذارد.

- تقریبا چیزی شبیه سیستم ولایت فقیه در جمهوری اسلامی!

- بله دقیقا. اتفاقا تبدیل ولایت فقیه با همین سیستم، یعنی انتخاب پادشاه و تبدیل مجلس خبرگان به مجلس سنا هموار کننده راه بازگشت سلطنت به ایران و گرفتن قدرت از سلسله روحانیت و سپردن آن به سلسله ای غیر روحانی و حتی بازماندگان سلطنت پهلوی می تواند بشود. یعنی با کمی دستکاری در نیمه سلطنتی که اکنون هم تحت عنوان ولایت فقیه برقرار کرده اند. ترکیب و شیوه انتخابات این دو مجلس با توجه به فدراتیو بودن حکومت های محلی می تواند به گونه ای باشد که مسائل قومی در این رابطه، حداقل چنان حل شود که کار به جنگ داخلی نکشد.

- دولت موقت آمریکائی در عراق وظیفه هموار سازی این راه را برعهده دارد؟

- ظاهرا همینطور است و به همین دلیل هم با هر جریانی که به سمت تحمیل ایده خود برای آینده عراق پیش برود و بخواهد از توانائی ها و امکانات خود و یا وابستگی های مذهبی، قومی و یا حتی ارتباط های بین المللی اش استفاده کند به شدت برخورد می شود. نمونه آیت الله حکیم و احمد چلبی در عراق نمونه های خوبی در این ارتباط اند. و یا حتی خلع سلاح نیروهای کرد عراق. بهرحال بخاطر داشته باشیم که عراق یک نمونه مهم است و جزئیات تحولات آن را با این حساسیت که از حاصل آن برای آینده ایران نیز استفاده خواهد شد باید دنبال کرد و بخاطر سپرد.

- اپوزیسیون ایران با شناخت استراتژی جدید آمریکاست که می توانند سیاست های خود و سازماندهی خود را تنظیم کند، چرا که بخشی از مخالفت با حکومت هم متاثر از همین استراتژی است. جالب است که خود آمریکائی ها هم به این نقطه نظر رسیده اند که مسائل داخلی ایران به آن حد رسیده که تحولات از داخل ایران ممکن می باشد و تنها کافی است از خارج حمایت شده و به آن جهت داده شود.

- در چارچوب استراتژی آمریکا در منطقه، احتمال توافق های مقطعی و کوتاه مدت با جناح راست حاکمیت وجود دارد. بعنوان یک احتمال آن را مطرح می کنم. حداکثر در حد تجدید روابط عادی و مبادله کاردار.

- من توافق بلند مدت را ممکن نمی دانم زیرا اساسا در ایران یک دولت وجود ندارد و حتی با توسل به زور هم یک جناح نمی تواند خود را دولت مقتدر و حاکم صاحب اختیار معرفی کند. فرق نمی کند که چپ باشد یا راست. اما یک نکته قطعی است و آن اینکه نیروهائی در صحنه آتی ایران حضور خواهند داشت که بتوانند شرایط دموکراتیک را هضم کرده و با سایر جریانات و گروههای سیاسی موجود چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت تعامل داشته باشند، در غیر اینصورت عنان اختیار مطلقا در اختیار امریکا قرار خواهد گرفت. در این میان البته پذیرش اقتصاد بازار اجتناب ناپذیر و رعایت روابط و مقررات بین المللی اجتناب ناپذیر است.

- بله. نرمش های دولت کوبا هم همین را نشان می دهد. من فکر نمی کنم چپ ایران از فیدل کاسترو انقلابی تر باشد و یا ادعای انقلابی بودن داشته باشد!

- هرگونه توافقی ما بین نیروهای ایرانی که به معنی حذف و یا نادیده گرفتن حتی یک گروه سیاسی باشد از هم اکنون می توان گفت در صحنه آینده سیاسی ایران محلی از اعراب نخواهد داشت.

- حتی واقع بینی در این زمینه، در میان چپ های مذهبی هم مشهود است و در بیانیه اخیری که منتشر شد، آنجا که امضای رهبران نهضت آزادی در کنار رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی قرار گرفت خود را نشان داد.

ایران- پس از عراق

- با توجه به سیاستهای ایالات متحده پس از پایان مسائل پس از سقوط رژیم صدام حسین در عراق احتمالا برنامه ایران آغاز می شود. دولتمردان فعلی ایران هم به این مسئله پی برده اند. تصور نمی کنم نیروهای اپوزیسیون نیز درهمین فاصله زمانی به شرایط جدید بی توجه بوده باشند.

دراین استراتژی آنچه که مجهول باقی می ماند حمایت امریکا از سازمان مجاهدین خلق است که معلوم نیست چه نقشی برای آنها در تحولات ایران باقی مانده است. تاکید نئو محافظه کاران بر رویدادهای داخل ایران و بویژه گریزان بودن مردم ایران از خشونت و استقبال از دمکراسی چه وجه اشتراکی با حمایت از سازمان مجاهدین خلق دارد؟ حتی در همین روزهای اخیر هم هنوز درباره نقش آفرینی این سازمان در تحولات ایران صحبت می شود. گاه در کنار سلطنت طلب ها و گاه مستقل از سلطنت طلب ها.

حتی اطلاعات موثقی وجود دارد که آمریکایی ها در باره تحرکات نیروهای سپاه بدر و نیروهای ایران در پشت مرزهای ایران اطلاعات ماهواره ای در اختیار مجاهدین قرار می دادند

- این نوع حمایت ها به نظرمن، با تعیین استراتژی کامل امریکا در باره ایران شکل نهائی خود را خواهد گرفت. در ضمن می بینید که الان اگر هم این نوع حمایت ها هنوز هم ادامه داشته باشد اخباری در باره آنها فاش نمی شود و این خودش نشان می دهد که آمریکائی ها هم می دانند که حمایت از مجاهدین خلق و تز جنگ داخلی در ایران و یا سپردن شدن حکومت بدست نیروهای خشونت طلب به وجهه ای که آمریکا اکنون در ایران بدست آورده لطمه می زند. آنها بقدری در این باره حساس هستند که بنظر من بخشی از انگیزه و دلیل آنها برای متوقف ساختن مذاکرات با جناح راست جمهوری اسلامی هم ناشی از همین ملاحظه بود، زیرا متوجه

شدند واکنش افکار عمومی بسیار منفی است. چرا که امریکا با نیروی خشونت طلب حاکمیت به مذاکره پرداخته بود.

- بله. از نظر من هم کمی نا معقول به نظر می رسد که آمریکائی ها فضای فکری مثبتی که در داخل ایران دارند را با حمایت از مجاهدین به خطر بیاندازند. این کار با تکیه ای که محفل نئو محافظه کاران آمریکا با علم و آگاهی از گرایش افکار عمومی ایران و تاکیدی که بر نیروهای مردمی در ایران می کند تطبیق نمی کند. حتی با تلاش برای براندازی جمهوری اسلامی با تقویت نیروهای اپوزیسیون هم تناقض دارد.

- یک نکته را هم نباید فراموش کرد و آن اینکه سیاست آمریکا هنوز بر تحرکات اپوزیسیون موجود در خارج کشور متمرکز است و نه اپوزیسیون خارج از کشور. این اپوزیسیون با مداخله مستقیم امریکا در ایران می تواند نقش آفرین شود، درحالیکه اپوزیسیون داخل کشور با حمایت سیاسی و ناچار ساختن جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر و پذیرش انتخابات و نظام پارلمانی.

- به این شرط که مصالحه امریکا با جناح راست پشت هر دو گروه را خالی نکند. چیزی که جناح راست هم خیلی نسبت به آن امیدوار است و برای دستیابی به آن سخاوتمندانه امتیاز می دهد.

- بنده بازهم تاکید می کنم که ما نباید حتی برای یک لحظه حوادث عراق را از نظر دور داشته باشیم زیرا سمت گیری حوادث آینده ایران و تاکتیک های امریکا در همین حوادث مشخص می شود.

- حساسیت منفی نسبت به مجاهدین طیف وسیعی از نیروهای اپوزیسیون ایران، از تحکیم گرفته تا ملی مذهبی ها، جبهه ملی، جریانات چپ و خیلی از مردم عادی را شامل می شود.

- بله این را صحبت کردیم. البته بخاطر داشته باشید که در اینجا(داخل کشور) اکنون جو عمومی به گونه ایست که نه موافق کسی است و نه مخالف کسی. در حال حاضر مردم شیطان را هم به جمهوری اسلامی ترجیح میدهند.

ایران، حلقه بزرگ زنجیری که محاصره روسیه را کامل می‌کند

- بخشی از صحبت های امشب را هم باید در چارچوب اصول اساسی همان گفتگوی دو شب قبل ارزیابی کرد. اینکه امریکا و اسرائیل چه نوع ایرانی را نیازمندند. سیاست آنها بر این اساس استوار می شود و به همین دلیل ماجرای مجاهدین و یا نوع عمل امریکا در برابر جمهوری اسلامی هم تابعی است از شرایط متغیر.

- نباید معامله تاکتیکی آمریکائی ها با مجاهدین معادل حمایت از به قدرت رسیدن آنها تلقی شود.

- بله. این درست است، اما بنظر من بحث باید وسعت خودش را دنبال کند. در گفتگوی قبل دو نکته محوری وجود دارد. نخست آنکه پیوند اسرائیل با حکومت آینده ایران کارساز ترین شرایط را برای امریکا و اسرائیل فراهم می آورد. دوم آنکه اگر چنین حالتی به آسانی فراهم نیآید، این احتمال که ایران را موزائیکی کنند در دستور قرار می گیرد.

دراین حالت دوم که فعلا ضعیف است، مجاهدین هم می توانند یکی از عاملین آشوب شوند، اما قطعا نیروی تعیین کننده این آشوب نخواهند بود، زیرا از درون بسیج و نیروی انتظامی و سپاه باندازه کافی مجاهد و رجوی بیرون خواهد آمد که هر کدام داعیه سلطنت داشته باشند.

- بنابراین شما معتقد هستی این ماجرای مجاهدین را اصلا نباید جدی گرفت؟

- بله. نکته دیگری که در بحث های این شب ها مطرح بوده و من با آن موافقم، تمرکز امریکا روی تحولات در داخل کشور است. متلاشی شدن ساختار حکومتی در عراق و مشکلات بعدی آن یک درس را باید به امریکا داده باشد و آن اینکه اگر می توانند در داخل حکومت شرایط را برای بازگشت خود فراهم سازند بهتر است این کار را بکنند. دراین تاکتیک اصلا مهم نیست که چه جریانی بیشتر شعار ضد امریکائی می دهد و بیشتر و یا کمتر تروریست است. اصل مسئله تعهدی است که به امریکا می دهد و قبول می کند در چارچوب استراتژی امریکا عمل کند. این همان مسئله ایست که بنظر من جناح راست جمهوری اسلامی با شتاب بدنبال آنست، اما از بخت بدش هیچ مشروعیتی در میان مردم ندارد و شانسی برای بیرون آمدن از صندوق های رای هم ندارد و به همین دلیل حذف جناح راست با انتخابات عملی تر و مورد قبول تر مردم است. دراین میان خطر برای امریکا و راست جمهوری اسلامی اینست که نیروهای ملی از درون این صندوق ها در بیآیند، که به نظر من جناح راست خود مانند ید توانای امریکا در حال مقابله و حذف این جریان از صحنه سیاسی است و آن را هم با خود می خواهد ببرد تا راست طرفدار و کارگزار امریکا بر سر کار بیآید و نظام اقتصادی کنونی زیاد لطمه نبیند. بزرگان آنها فکر می کنند با برهم نخوردن بافت و ساختار اقتصادی کنونی خواهند توانست با ثروت و امکانات اقتصادی که دارند رنگ عوض کرده و در کنار حکومت آینده در قدرت سهیم شوند. امری که در صورت بیرون آمدن نیروهای ملی و حتی چپ از درون صندوق های رای ممکن نیست. امثال عسگراولادی خوب میدانند که کنار آمدن با امثال هژبریزدانی و یا هوشنگ انصاری بسیار آسان است. بالاخره آنها زبان هم را خوب می فهمند. به این ترتیب و براساس شرایط موجود که شاهدش هستیم، بهترین گزینه برای امریکا پس از سروسامان دادن به عراق رفتن به سوی یک انتخابات تحت نظارت خود در ایران است، بویژه اگر جناح راست با از صحنه خارج ساختن نیروهای ملی داخلی زمینه پیروزی انتخاباتی طرفداران امریکا را در ایران فراهم سازد.

دراین انتخابات قطعا بسیاری از روحانیون حذف خواهند شد و مردم به ظاهرا شاهد یک تحول و تغییرات در حاکمیت خواهند شد. این بازی کهنه ایست که وقتی رضاشاه را هم به ایران آوردند آن را امتحان کردند. رضا شاه هم با یک رفرم ظاهری و حتی ادعای تاسیس جمهوری بر سر کار آمد.

- قبل از چنین انتخاباتی باید فضای لازم برای حضور جریانات سیاسی، بخصوص جریانات خارج از حاکمیت در

فضای سیاسی ایران فراهم شود. من حکومت را دارای چنین ظرفیتی نمی بینم.

- قطعا حکومت برای خارج نشدن از صحنه مقاومت خواهد کرد، در اینصورت زمینه دخالت تحت بهانه دفاع از دمکراسی و آزادی فراهم خواهد شد واین دخالت هم مانند بمباران عراق نخواهد بود، بلکه موتور سازمان ملل و اتحادیه اروپا را به حرکت در خواهند آورد و عملا جاده برای سلطنت خواهان خارج از کشور فراهم می شود. این توصیه چند روز پیش امریکا به فرانسه که "آنچه در باره عراق میان ما اتفاق افتاد فراموش کنید. بیائید بر سر آینده ایران با هم تفاهم کنیم" معنای دیگری جز این ندارد.

در این حالت است که باید به استقرار یک دولت جدید و به ظاهر برخاسته از تمایل مردم در بخشی از ایران بعنوان نقشه امریکا فکر کرد و این بخش هم جز خوزستان نیست. یعنی جائی که نفت و ثروت ایران خوابیده است.

- من با قسمتهای اول بحث شما درباره خواست امریکا کاملا موافقم اما در مورد حرکت به سوی انتخابات و پذیرش نتایج آن که از قبل مشخص است از یک طرف و با مسئله دخالت محدود و جداسازی بخشی از کشور از طرف دیگر چندان موافق نیستم .

- حاکمیت البته به انتخاباتی که مسلما در آن شکست خواهد خورد تن نمی دهد، اما نباید فراموش کرد که اهل همه نوع سازش هست.

- فکر می کنم پیشتر در باره این وضعیت صحبت کردیم. در ادامه فقط می خواهم تاکید کنم که احیا محور اسرائیل - ایران را اگر محور اصلی سیاست فعلی آمریکا در منطقه بدانیم، پاسخ برخی پرسش ها و کلید حل برخی قفل ها آسان تر پیدا می شود. این درست است که الان اغلب جریانات داخل حاکمیت به مسئله مصالحه با امریکا می اندیشند و البته هر کدام از نگاه خود، اما توجه باید داشت که امروز امریکا از موضع قدرت و برتر(امری که رفسنجانی هم به آن اشاره کرد) حتی با اروپا برخورد می کند، ایران که جای خود دارد. بنابراین توافق با امریکا مستلزم دادن امتیازهائی تاریخی به امریکا از یک سو و پذیرش بسیاری از خواست های امریکا از سوی دیگر است که بخش مهمی از اهداف امریکا در این مرحله را باید تامین کند.

- بنظر من آنها هنوز منتظرند تا مسائل داخلی ایران به حد بحرانی تری برسد و پس از نخستین برآمدهای مردمی و شاید سرکوب احتمالی حاکمیت است که مداخله برنامه ریزی شده شروع خواهد شد.

- هر اجرائی تابع شرایط خواهد بود. بله دقیقا با این نظر شما موافقم.

- حتی انگلیسی ها هم ممکن است از تشکیل یک دولت در خوزستان استقبال کنند و به حاکمیت نفتی سابق خود در این منطقه بیاندیشند.

- بلـه، با این نکته هم کاملاً موافقم. تمام جریانات ابداعی تجزیه طلب یک جوری توسط انگلیس حمایت می شوند.

تفاوت افیون و تریاک در پرونده هاشم آغاجری!

یکي از " جرائم" هاشم آغاجري اعلام د ين به عنوان افيون توده ها ست. قبل از ورود به بحث به پاراگراف كامل ماركس توجه كنيد:

" فقر ديني از يكطرف بيان فقر وا قعي و از طرف ديگر اعتراض عليه فقر واقعي است . دين آه خلق ستمديده اي است كه با زنجير نگون بختي به بند كشيده شده است. دين روح جهان بدون قلب ، روح دوران بدون روح است. دين افيون توده هاست. (نقد فلسفه حق هگل ص ۸)

به نقل قول بالا از ماركس يك مطلب ظريف د يگر بايد اضافه كرد و آن اينكه در قرن نوزدهم افيون مصرف دارويي داشت. در قرن بيستم است كه مواد مخدر وسيعاً براي تخدير شعور استعمال مي شود . بنابرين روشن است كه نظر ماركس درتشبيه دين به افيون جنبه مسكن و ضد درد آنست و نه چهره زشت مواد مخدر در قرن بيستم كه اصلا ماركس با چنين پديده اي روبرو نبود . جالب اين است كه فقهاي به اين تفاوت ظريف آگاه هستند ! در اتهام نامه عليه آغاجري دو بار جمله ماركس به اين شكل آورده شده است :

بار اول به صورت افيون توده ها وبار دوم به اين شكل : دين تريا ك توده هاست ! فقهاي حاكم جاي تريا ك و تريا ق را دستكاري كرده اند!

بنا براين، در دين افيون توده ها، ماركس با احساسات ديني عليه جامعه سرمايه داري " بدون قلب و بدون روح" همدردي نشان مي دهد. ماركس در برخورد با دين به ساختار دروني و نظام اعتقادي آن سروكار ندارد و نقش دين بعنوان عملكرد اجتماعي، رابطه آن با قدرت سياسي ومبارزه طبقاتي موضوع مطا لعه ماركس است. به اين لحاظ اديان از نظر وي در دوره هاي مختلف و در جوامع متفاوت نقش يكساني ندارند. در مسئله يهود ماركس يهوديت را با همين شيوه ارزيابي مي كند. ماركس اساساً فيلسوف آته ئيست (ضد خدا) نيست! از نگاه ماركس آته ئيسيم نهايت ته ئسم است!

(بقیه داستان مجید از ص ۴۷)

تنها راه حل ايجاد يک ميليون شغل سالیانه است.

***

صداي شكستن چيزي مي‌آيد. نمي‌دانم صداي شكستن حرمت علم و دانش است يا صداي شكستن غرور مجيد كه كنار خيابان كاسه گدايي به دست گرفته و از عابران سكه‌اي ناچيز طلب مي‌كند. بهرام مي‌گفت، چند وقت پيش مجيد در كنار خيابان سيگار مي‌فروخت تا اينكه يك روز ماموران شهرداري همه خنزر پنزرهايش را در وانت ريختند و از همان وقت مجيد به خاك سياه نشست.

به آسمان نگاه مي‌كنم. شب‌مهتابي خاطره آن سال‌ها را يكبار ديگر زنده مي‌كند. حتما در گوشه و كنار شهر مجيد ديگري در اتاق اجاره‌اي زير نور ماه درس مي‌خواند. چرا كه از ترس صاحبخانه جرات روشن كردن لامپ ۱۰۰ وات را ندارد. كمي دقيق‌تر كه به آسمان نگاه مي‌كنم، ماه انگار زخمي است. مهتاب مانند كاسه گدائی مجيد شكسته است. شب به خون نشسته است.(نقل از روزنامه اعتماد)

گفتگوبا دکتر کمال پولادي، استاد دانشگاه در ایران

مهر قدرت بر پیشانی انقلاب ۵۷

نبرد ۲۳ ساله‌ای که هنوز سرانجام قطعی خود را نیافته

س- در خصوص علل نزول مشارکت مردم در انتخابات شوراها تحلیل‌هاي مختلفي ارائه شده است. ساده‌ترین بیان، که کم و بیش نظر اجماعي نیز هست، اینست که مردم احساس کردند به آراي اهمیت داده نشده و به خواست‌هاي آنها، دست کم در کوتاه مدت، پاسخ مناسب داده نشده است. درنتیجه، آنچه به عنوان جنبش اصلاحات معروف شد به شکل گیري حاکمیت دوگانه‌اي انجامید که مردم شاهد جدال بي‌وقفه و بي امان آن در صحنه سیاسي هستند.

ج- در حوزه بحث جامعه‌شناسي آنچه از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا نهم بهمن ۱۳۸۱ اتفاق افتاد و به جنبش اصلاح طلبي معروف شد، دنباله همان جدال‌ها و افت و خیزي است که به تعبیري جدال "که بر که" نامیده مي‌شود. جدال که برکه نیز همان جدال میان جناح‌هاست که در هر انقلابي از پدیده‌هاي گریزناپذیر است. هر انقلابي تحت شعارها و درخواستهاي نسبتاً کلي درگیر مي‌شود و به پیروزي مي‌رسد. بعد از پیروزي انقلاب بر سر اشغال مواضع قدرت و نوع و نحوه تغییرات انقلابي جناح‌هایي شکل مي‌گیرند. تا وقتي که یکي از این جناح‌ها رقباي خود را از عرصه بیرون نکرده است صحنه سیاسي جامعه بعد از انقلاب صحنه جدال جناح‌ها است. در ایران به دلایلي که جاي بحث و بررسي مفصلي دارد "جدال که برکه" طولاني و پرفراز و نشیب شده است. آنچه در جنبش اصلاحات تجلي پیدا کرد شکل دیگر و فراز دیگري از کشمکش "که برکه" بود. بسیاري امیدوار بودند که ورود پرشور و پرابهت مردم به صحنه در حمایت از یکي از جناح‌هایي که خواهان تغییر در وضع موجود و ناقد جناح مسلط بود، سرنوشت انقلاب را دگرگون کند و آن را به مرحله تکامل تازه‌اي در جهت دمکراسي مبتني بر مشارکت همگاني‌تر و نهادینه‌تر ببرد، اما ظاهراً تا اینجا جناح اقتدارطلب موفق شده است حرکت اصلاحات را مهار و بنظر بسیاري از مردم آن مسدود کند. این جناح که از ابتداي انقلاب همواره تلاش داشت جلوي درخواست هاي مردم و شتاب انقلاب را بگیرد، با تکیه بر مواضع، ارزشها و نیروهاي سنتي و جایگاهي که در قدرت سیاسي به دست آورده باز هم توانست نیروي رقیب را مهار و مردم را مایوس کند.

اگر اصرار داشته باشید این موضوع را هم در چارچوب مفاهیم جامعه شناسي بیان کنیم مي‌توانیم به نظر کساني رجوع کنیم که جامعه ایران را جامعه‌اي پویا و ساختار قدرت را متصلب دانسته‌اند. آن شور و این سرخوردگي از همین روست. به هر حال ما در مرحله گذار جامعه و انقلاب قرار داریم و این مرحله دشواري‌هاي خود را دارد

اوجگیري و بعد نزول مشارکت مردم در یك دوره پنج- شش ساله نقش تعیین کننده ندارد. به نظر من، مردم در جنبش اصلاحات و وقایع مورد بحث، نشان دادند که به سطح بالاتري از (رشادت) به معني رشید شدن رسیده‌اند. آنچه در حرکت اخیر مردم متجلي شد و به حرکت اصلاح‌گري معروف شد، به نظر من، کمتر از خود انقلاب اسلامي حائز اهمیت نبود. جامعه ما از مشارکتي که اصطلاحاً "مشارکت تهیجي" و به تعبیر دیگري گرایش‌هاي پوپولیستي معروف است به "مشارکت نهادینه" در حال عبور است. این مقصود اگر به ثمر برسد کمتراز خود انقلاب اسلامي نیست. زیرا مطلوب این است که ما سرانجام به وضعیتي عبورکنیم که جامعه مسائلش را با آراي مردم ساماندهي کند و مردم حرفهایشان را پاي صندوقها و با ورقه‌هاي راي بزنند نه در خیابان با مشت‌هاي هوا کرده، یا خداي نکرده با چماق و اسلحه. هیچ آرزویي شریف‌تر از این نمي‌تواند باشد و هیچ ساماني براي جامعه بهتر از این نمي‌تواند وجود داشته باشد.

البته، کساني که با نگرش پدرسالارانه و به پشتوانه ارزشها و نیروي سنتي اهرمهاي اصلي قدرت را در دست دارند، ظاهراً به اهمیت این موضوع واقف نیستند. بخشي از آنها مي‌ترسند غلیان گروه‌هاي وسیع مردم به حرکت‌هاي سلسله وار و کنترل نشدني تبدیل شود. بخشي از مواضع پدرسالارانه نیز با منافع و امتیازات اقتصادي عجین شده است. همان جریان معروف "آقازاده‌ها" که به هر حال حکایت از یك آسیب‌شناسي در نظام ما دارد، موید این ادعا است.

اما آنجا که من از گذار صحبت کردم منظور دیگري داشتم. چون شما در سئوالتان بر توضیح جامعه‌شناسانه تاکید داشتید، من هم با اینکه ادعاي آشنایي با جامعه‌شناسي ندارم، خواستم نظر برخي از جامعه‌شناسان، که در این مورد اظهار نظر کرده‌اند را بیان کنم. بنا به نظر برخي از تحلیلگران که وقایع جامعه ما و جریان اصلاحات را با رویکرد جامعه‌شناسانه توضیح مي‌دهند، جامعه ما در حال گذار ازساخت قدرت الیگارشیك(گروه اندك) به شبه دمکراسي است. در این گذار باید پایه‌ها و توزیع محدودتر قدرت به پایه‌ها و توزیع گسترده‌تر قدرت تبدیل شود. این نیز مستلزم مشارکت و رقابت گروه‌هاي وسیع‌تري از مردم و نیروهاي تازه‌اي در سامان سیاسي است.

س- مردم خواهان تغییراتي در سیاست‌ها، عملکرد و توازن قدرت در جامعه بودند. به همین دلیل در سال ۷۶ به برنامه آقاي خاتمي راي دادند و در چند انتخاب سلسله‌وار، به شیوه‌اي کاملاً معنادار بر درخواست‌هاي خود پافشاري کردند. مردم همه سرمایه خود را به شیوه مسالمت‌آمیز هزینه کردند، ولي

از آنچه که بدست آمد راضي نبودند. نزول سطح مشارکت در شهرهاي بزرگ واکنش دانسته و نمادين مردم به عملکرد رهبران اصلاحطلب و اقتدارطلب بود. اقتدارطلبها در برخي از شهرها در انتخابات شوراها پيروز شدند اما راي مردم را به دست نياوردند. تعبيري که برخي از اين حرکت مردم کردهاند به اين صورت عنوان شد که مردم از اصلاحطلبان قهر کردند.

ج- من هم اميدوارم که آنچه اتفاق افتاد، فقط يك قهر باشد و بار ديگر بين مردم و اصلاحطلبي و نه لزوماً افرادي خاص آشتي برقرار شود. چون به نظر من کمهزينهترين راه پيشرفت، جلورفتن در جاده اصلاحات است. اصلاحات همان تداوم انقلاب است. ترس اين است که با سرخوردگي و يأس مردم گفتمان تازهاي غيراز گفتمان و گرايش اصلاحات وارد ميدان شود.

جامعه ما از مشارکت تهييجي عبور کرده و در حال رسيدن به مشارکت نهادينه است.

البته بايد تصحيح کنم که من نگفتم که مردم در تحولات اخير و آنچه که به جريان دوم‌خرداد معروف شد، بطور همگاني و همگان بطور آگاهانه به دنبال دمکراتيزاسيون يا توسعه دمکراتيك بودند. حرکت مردم انعکاس طيف وسيعي از درخواستها بود. طبيعي است که هر حرکت وسيع و همگاني تلاقي درخواستهاي گوناگوني از جانب نيروهاي متعدد است. شايد درخواستهاي مبتني بر بازنگري کامل در نظام هم در بخشي از آرا وجود داشته است.

اما آنچه مهمتر و شاخصتر است اين است که گروهي از فعالان سياسي و روشنفکران شناخته شده ما درخواستهايي را مطرح کردند و مردم هم از درخواستهاي آنها حمايت کردند. اين درخواستها شامل قانونگرايي، جامعه مدني، مشارکت همگاني و توزيع عادلانهتر قدرت تحت شعار ايران براي همه ايرانيان بود. بسياري از دلسوزترين اصلاحطلبان ما با تمام وجود پرواي انقلاب، پرواي پيشرفت و شايد به نظر بسياري بيش از حد پرواي مصلحت را داشتهاند.

اينکه در ميان صحبت خودتان گفتيد مردم به دنبال اصلاحطلبان بودهاند نه اصلاحات، مورد قبول من نيست. مردم خواستار تغييرات مشخصي بودند و چهرههايي که نماينده درخواستهاي مشخصي بودند. يکي از شاخصترين آنها خود آقاي خاتمي است که اگر همه ايشان را نميشناختند، دست کم فعالان سياسي، روشنفکران و گروههايي که به "گروه مرجع" موسومند، با افکار، نوشتهها، دلبستگيها، و عملکردهاي او به خوبي آشنا بودند و بر همين اساس او را به رهبري يك جنبش بزرگ سوق دادند. من برخلاف نظر شما معتقدم که مردم ما از رهبران سياسي جلوتر هستند. دست کم ازپيش از اوجگيري انقلاب اسلامي تا کنون همواره مردم جلو بودهاند و رهبران، - آن دسته از رهبران که همسو با خواستههاي مترقي مردم بودهاند- ، سعي کردهاند خودشان را به مردم برسانند و با تشخيص جهت حرکت مردم به همگرائي با آن و هدايت آن بپردازند.

اما دراين مورد که مردم دنبال قهرمان و منجي هستند و قهرمانگرايي و منجيجويي حاوي خطراتي نيز هست، از برخي جهات، نه همه جهات، با شما موافقم. آقاي خاتمي بارها گرايش قهرمانجوئي را مورد نقد قرار داده است. بخشي از جمعيتي که با حرکت ايشان همسو شد، چنين فکري کرد که با برگزيدن او همه مسائل حل ميشود. اما شناخت از تجربه حاصل ميشود و مردم اکنون اين تجربه را بدست آوردهاند. اميدوارم چنين تجربهاي و چنين شناختي بتواند ما را گام ديگري به پيش ببرد.

منجيجوئي، همانطور که اشاره کرديد، خطرهايي نيز در کمين دارد. بويژه با جنبشي که داراي سمت و سوي پوپوليستي در هم آميزد. اين همان چيزي است که همه دلسوزان هشدار دادهاند. حتي برخي از خطر "پوپوليسم راست" بعد از تجربه انتخابات شوراها سخن گفتهاند. برخي گرايشهايي که در اينجا و آنجا در نظر دوختن به قدرتهاي بيرون مرزي مشاهده ميشود منشاء اين نگرانيهاست. اما براي مشاهده سير امور در آينده هنوز بايد شکيبائي داشت و به وقايع و شواهدي ديگر، از جمله انتخابات بعدي و حرکتهاي بعدي اصلاحطلبان، نظر دوخت.

س- من هم البته قبول دارم که پوپوليسم به صورت مطلق بر حرکتهاي سياسي و اجتماعي مردم سايه نيافکنده است و در سالهاي پس از انقلاب همانطور که شما گفتيد سطح سواد و آگاهي عمومي در جامعه ما بالاتر رفته است. ولي از طرف ديگر واقعيتهاي ديگري هم در تحليل نهائي ما سهيم هستند. مثلاً در سالهاي جنگ و پس از آن بار اصلي نيازهاي خانوادهها بر دوش خود آنها بوده و امروز نيز کماکان اين روند ادامه دارد. به نظر ميرسد که دولت فراموش کرده است که بايد براي حل مشکلات به سوي خانوادهها بشتابد. در چنين وضعيتي مردم اگر چه به لحاظ دانش و آگاهي در جايگاه ترفيع يافتهاي قرار دارند ولي خستگي و افسردگي ناشي از کشيدن چنين باري آنها را به جستجوي يك منجي و نجات دهنده ميبرد. خستگي و افسردگي بعنوان يك(پاد) در برابر آگاهي عمومي عمل ميکند. بنابراين ممکن است که در فضاي فعلي ايران منجياني ظهور کنند و به لحاظ اينکه سطح آگاهي مردم بالاست دوره تاريخيشان يکي پس از ديگري به سرعت به پايان برسد. اما آيا شما گرفتاري ما در چنين دور باطلي را ميپذيريد؟

ج- مشکلاتي که به آنها اشاره کرديد وجود دارد. در شرايط کنوني که از آن به عصر انقلاب ارتباطات سخن ميگويند، اصولاً فاصله بين سطح درخواستها و توقعات بيش از پيش شتاب ميگيرد. اين واقعيت هر دولتي را با انبوهي از درخواستها مواجه ميکند که پشت نظامها بايد از رودررويي با آن بلرزد. اقتصاد ما بدليل جدا ماندن از اقتصاد جهاني، به دنبال انقلاب و پيامدهاي آن، هر روز از محورهاي توسعه و فنآوري فاصله بيشتري ميگيرد. جوامعي مثل ما در معرض

رانده شدن به حاشيه اقتصاد جهاني قرار دارند. مفهوم اين واقعه قرار گرفتن در قطب محرومي است كه در قطب‌بندي اقتصاد جهاني هر روز از قطب ممتاز بيشتر و بيشتر عقب مي‌ماند.

با اين حال پاسخ همه اين گونه پرسشها به حوزه ابهام تعلق داشته باشد، در عوض يك نكته را با يقين بيشتري مي‌توان يادآور شد و آن اينكه دولت بايد مردم را در امور سهيم كند تا مردم خودشان به مشكلات و ظرفيت دستگاه‌هاي اجرايي در حل و فصل آنها واقف شوند. حكومت نمي‌تواند همه مسائل را حل كند. بويژه جهاني شدن اقتصاد هر روز از توانائيهاي حكومت‌ها براي حل مسائل مي‌كاهد. فرهنگ سياسي سنتي ما كه حل همه مشكلات را از حكومت مي‌خواهد، با مقتضيات جهاني شدن كه هر روز از حاكميت دولت‌ها مي‌كاهد در دو جهت مخالف هم حركت مي‌كنند. بهتر است رهبران سياسي مردم را در درك مشكلات سهيم كنند و اين مستلزم مشاركت مردم در همه امور و نظارت مردم بر همه امور است. اصلاحات دستكم از جهت اهميتي كه به همين يك لحاظ مي‌توانست داشته باشد مي‌بايست خير بزرگي به شمار آيد و به مثابه بركتي بزرگ مورد استقبال قرار گيرد. اصلاحات با مشاركت دادن مردم و سپردن كار مردم به خود مردم مي‌تواند ظرفيت بي‌نظيري براي ثبات سياسي در شرايط بحران جهاني كنوني داشته باشد. منظورم از بحران جهاني، بحراني است كه هم حاكميت خارجي و هم حاكميت داخلي جوامعي مثل ما را تهديد مي‌كند. اما براي ادامه يافتن حركت اصلاحات، خود اين حركت هم بايد با اصلاحاتي همراه شود.

س- مي‌دانيد كه اصلاحات حركتي است كه از اوايل ۷۰ براي نهادينه كردن مشاركت مردم و پاسخگو كردن قدرت سياسي و رهبران سياسي شروع شد. اين امر متضمن نقد قدرت و حركت به سمت توزيع قدرت از حاكميت اليگارشيك به دمكراتيك بوده است. اين حركت بايد با يك استراتژي منسجمتر و تكيه به نيروهاي اجتماعي پايدارتر صورت بگيرد. شيوه كار اصلاح‌طلبان را با فشار از پائين و چانه زني از بالا فرمول‌بندي كرده‌اند. اين شيوه همچنين متضمن توسل به مسائل مسالمت‌آميز تا حد ممكن و به عقيده برخي تا حد افراط‌آميز بوده است.

ج- اين مسئله‌ايست كه جاي طرح وبحث دارد. به اصل رفتار مصلحت‌جوئي و مصالحه‌گري اصلاح‌طلبان نمي‌توان ايراد وارد كرد، مگر اينكه رويكرد بكلي متفاوتي به نظام داشته باشيم. البته يك ايراد مي‌توان به اصلاح‌طلبان كه به طبقه و رويكرد معيني تعلق دارند، به درستي وارد كرد و آن اين است، كه آنها به مردم، كه پشتوانه اصلي آنها مي‌باشند اعتماد ندارند. و از اينكه در موقع لزوم به نيروي آنها متوسل شوند، امتناع دارند. يكي از مسائلي كه الان درباره آن بحث مي‌كنيم مي‌تواند همين عدم اعتماد باشد. آنها بايد به مردم اعتماد كنند و البته از چشم‌داشت‌هاي پوپوليستي صرف‌نظر نمايند.

اصلاح‌طلبان يك طيف را شامل مي‌شوند، نمي‌توان همه آنها را در يك رديف قرار داد. حوادث جاري و حوادث بعدي لايه‌بنديهاي تازه‌اي در ميان اصلاح‌طلبان ايجاد خواهد كرد و جريان پالايش ادامه خواهد يافت. بهر حال اصلاح‌طلبي غيراز يك رويه سياسي، يك شالوده اجتماعي هم دارد، و همين شالوده اجتماعي اميد ما به ادامه اصلاحات است. ضمن اينكه نمي‌توان گفت كه جنبش اصلاحات بازگشت ناپذير است، اما به ادامه آن اميد بيشتري هست و به اينكه نمايندگان خود را در عرصه عمل سياسي خواهد يافت نمي‌توان ترديد داشت. در مجموع نيز ضمن ايرادهايي كه ممكن است به عملكردهاي اصلاح‌طلبان موجود وارد باشد، به نظر من نقش تاريخي آنها را نمي‌توان پايان يافته تلقي كرد. به ويژه نقش آقاي خاتمي كه احتمالاً هنوز جامعه ما، با همه سوء تفاهم‌ها، از شخصيتي چون او بي نياز نيست. ممكن است اصلاح‌طلبان اشتباه كرده باشند، اما هيچ كس از اشتباه كردن مصون نيست. هر كس عمل مي‌كند اشتباه هم مي‌كند. مهم آنست كه از اشتباهات خود درس بگيرد و استراتژي خود را اصلاح كند. تاريخ جامعه ما ناگهان بار سنگيني را بر دوش اصلاح‌طلبان گذاشت كه هنوز براي آن آمادگي كسب نكرده بودند. اما اين مفهومش آن نيست كه بايد از همه آن طيف قطع اميد كنيم و به انتظار چهره‌هاي بنشينيم كه بايد آينده جلوي ما قرار دهد. آنها اكنون در برابر شرايط تازه‌اي قرار گرفته‌اند.

س- اصلاح‌طلبان ما مثل بسياري از فعالان و رهبران سياسي از دام ملاحظات پوپوليستي در امان نبوده‌اند. اكنون بايد اين ملاحظات را كنار بگذارند و بجاي موقعيت‌هاي پوپوليستي به نيروهاي اجتماعي و تشكل‌هاي سياسي متناسب با نيروهاي اجتماعي فكر كنند. ديگر سوار شدن بر امواج حركت‌هاي پوپوليستي نه برازنده و نه متناسب كار اصلاح‌طلبان واقعي است. بايد با دوراني از حركت‌هاي تاريخي وداع كرد.

ج- اولاً صحبت از استراتژي در جبهه اصلاح‌طلبان جاي بحث دارد. به نظر من آنها هيچ وقت استراتژي به مفهوم دقيق كلمه نداشته‌اند. ظهور آنها ناگهاني بوده است. بنابراين نمي‌توان يك استراتژي مشخصي را در حركت آنها مشاهده كرد و البته بدنبال طراحي يك چنين استراتژي بود. چنين كاري را اصلاح‌طلبان بايد در سر فصل برنامه‌هاي خود قرار بدهند. بنابراين نمي‌توان از اصلاح استراتژي سخن گفت، بلكه بايد از تدوين استراتژي صحبت كرد. يك اصل در اين استراتژي همان طور كه گفتم بايد قطع اميد از پوپوليسم باشد. آنها بايد از هر حركت طيفي و غير حزبي فاصله بگيرند.

س- يكي از ضعف‌هاي اصلاح‌طلبان ما نداشتن تشكل بوده است.

ج- بله، اين دقيقاً همين چيزي است كه من معتقدم. اصلاح‌طلبان بايد در قالب يك سلسله احزاب و متكي بر پايگاه‌هاي اجتماعي و استراتژي مشخص خود را بازسازي كنند. در غير اينصورت اگر چه حركت جامعه متوقف نمي‌شود ولي بازگشت همواره امكان پذير است. نمي‌توان گفت روند توسعه سياسي پايدار و يكنواخت و خطي است. اما بالاخره اگر اصلاح‌طلبان ما هم نتوانند پاسخگوي نيازهاي اجتماعي باشند، طبيعتاً گروه‌هاي ديگري جايگزين آنها خواهند شد و اين حركت را ادامه خواهند داد.

اطلاعیه راه توده

مخالفان می کوشند یك شورش عمومی علیه جنبش اصلاحات راه اندازند

با قاطعیت باید وارد عمل شد و ستاد ایجاد گرانی را درهم کوبید

پیش از بلوائی که واحد ضربت "لباس شخصی" ها در سراسر ایران با هدف فراهم ساختن زمینه ورود نیروهای مسلح به خیابان ها و اعلام حکومت سپاهی برپا کنند، پیش زمینه را موتلفه اسلامی و شبکه توزیع مایحتاج عمومی مردم در بازار و از طریق سازمان اقتصاد اسلامی آغاز کرد. آنها می خواستند روی این موج تبلیغاتی که وسیعا از سوی سیمای جمهوری اسلامی بدان دامن زده می شد سوار شده و نقش ناجی مردم به جان آمده از گرانی را ایفاء کنند.

با آغاز این تبلیغات و با گمانه زنی حوادثی که می خواستند بر این موج سوار کنند، راه توده اطلاعیه ای را منتشر کرد که عینا در زیر می خوانید:

انجمن های اسلامی بازار و سازمان اقتصاد اسلامی ستاد ایجاد گرانی در کشور تشکیل داده اند.

در روزهای اخیر مردم ایران، در سراسر کشور شاهد موجی از گرانی و تورم بهای کالاها بوده اند. این موج ناگهانی نشان از یك حرکت برنامه ریزی شده دارد که جمعیت موتلفه و سازمانهای اقتصادی وابسته به این جمعیت در پشت آن قرار دارند.

دو هفته پیش، در اوج بحث های مربوط به لوایح رئیس جمهور، رسانه های گروهی اطلاع دادند که انجمن های اسلامی بازار نامه تهدید آمیزی خطاب به محمد خاتمی منتشر کرده و او را در صورت عدم پس گرفتن لوایح " تهدید اقتصادی" کرده اند.

در آن زمان هنوز معلوم نبود ماهیت این تهدید اقتصادی چیست و بازاریان بزرگ مرتبط با جمعیت موتلفه چه فشار اقتصادی را می خواهند بر دولت وارد کنند. اکنون با راه افتادن موج اخیر گرانی معنای آن تهدید مشخص شده است. اکنون سخن از یك طرح گسترده ایجاد گرانی است که انجمن های اسلامی بازار، سازمان اقتصادی اسلامی، بنیادها و نهادهای اقتصادی زیر نظر رهبری، اتاق بازرگانی، بنیادهای به اصطلاح خیریه و در واقع چپاولگران ثروت ملی، صندوق های قرض الحسنه وابسته به سازمان اقتصاد اسل امی در هماهنگی با هم پیش می برند. این امر تدارك یك شورش عمومی کور است که بوجود آورندگان گرانی می خواهند رهبری آن را در دست گرفته و روی موج آن علیه اصلاحات، مجلس و دولت خاتمی وارد عمل شوند.

این اقدامات نگرانی جدی محمد خاتمی را بوجود آورده و به همین منظور یك ستاد ویژه مقابله با گرانی تشکیل داده است.

هسته اصلی این طرح و ایجاد یك سلسله اقدامات تورم زا توسط جمعیت موتلفه در هماهنگی با صدا و سیمای لاریجانی تدوین شده است و سازمان اقتصاد اسلامی وابسته به موتلفه نقش عمده را در اجرای آن دارد. سازمانی که به نوشته روزنامه آزاد ۹۰ درصد نقدینگی کشور در اختیار آن است. این همان سازمانی است که وزیر اقتصاد از جمله برای کوتاه کردن دست آن از سر اقتصاد کشور چندی پیش لایحه پول شویی را به مجلس ارائه داد. این لایحه مستلزم قانونمند کردن فعالیت صندوقهای قرض الحسنه ای بود که زیر نظر سازمان اقتصاد اسلامی اداره میشوند و بخشی از کارشان سفید کردن دلارهای ناشی از فروش قاچاق مواد مخدر و دیگر اقدامات غیرقانونی و تورم زا است.

هدف از طرح ایجاد گرانی ، فشار بر محمد خاتمی برای پس گرفتن لوایح، انداختن گناه گرانی به گردن او و طلبکار شدن از وی و پخش این تبلیغ و ادعاست که گویا رئیس جمهور بجای پرداختن به مسایل مردم به مسایل "بی اهمیتی" مثل لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و یا کوتاه کردن دست قوه قضاییه از دخالت در زندگی مردم پرداخته است. صدا و سیما در اجرای این طرح نقش مهمی دارد و باید با تبلیغ در پیرامون گرانی ضمنا نوعی وحشت در مردم ایجاد کند تا آنان از ترس گرانی های بیشتر در آینده به خرید کالاها روی آورند و همین امر موج گرانی را تشدید و غیرقابل کنترل نماید. گفته میشود نامه اخیر ۱۳۵ تن از نمایندگان مجلس برای محاکمه هر چه سریع تر علی لاریجانی مدیرعامل صدا و سیما با آگاهی آنان از نقش این سازمان در توطئه اخیر ایجاد گرانی بی ارتباط نیست. در همین چارچوب همچنین گفته می شود قرار است علی خامنه ای در روزها آینده وارد میدان شود و در مورد گرانی نه به بازاریان و نهادهای اقتصادی عامل تورم که زیر نظر و با احکام مستقیم خود او بر نهادهای زیر نظر رهبری سلطه یافته اند، بلکه به دولت و مجلس هشدار دهد.

او در روز ملاقات نمایندگان مجلس با وی، بمناسبت سالگشت تشکیل مجلس (و در واقع برای گریز از پاسخ رسمی به نامه نمایندگان) مستقیما همین امر را در جواب نامه نمایندگان مجلس طرح کرد و گفت در دوران باقی مانده از مجلس "**بروید بدنبال جلوگیری از گرانی**".

(بقیه در ص ۳۰)

دکترحمیدی در مراسم اول ماه مه:

حاکمیت دوام نمی‌آورد

چه با امریکا کنار بیآید و چه نیآید

روزجهانی کارگر، امسال به گونه ای متفاوت نسبت به سال‌های گذشته در تهران برگزار شد. این مراسم در چند نوبت و در نقاط مختلف و عمدتا با ارائه تحلیل از اوضاع ایران وجهان و در سالن های سرپوشیده به آرامی برگزار شد. از جمله مراسمی که مسائل تحلیلی مهمی در آن ارائه شد، مراسمی بود که در مردآباد کرج برگزار شد. در این مراسم که با شرکت ۳۰۰ تن و با حضور فریبرز رئیس دانا اقتصاددان، محسن حکیمی، علی صالحی و تنی چند از پیشکسوتان و نمایندگان کارگران و فعالان جنبش کارگری برگزار شد ابتدای به یاد جان باختگان تظاهرات اول ماه مه شیکاگو یك دقیقه سکوت اعلام شد. قربانیان شیکاگو عده ای از کارگران اتحادیه چوب بران شیکاگو بودند. چند تن از پیشکسوتان حاضر در مراسم خاطرات خود را از مبارزات کارگری کشور نقل کردند و سخنرانان اصلی مراسم بر ضرورت پیوند جنبش کارگری ایران با جنبش کارگری دیگر کشورهای جهان تاکید کردند. همچنین در این مراسم ضرورت‌های تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری بر شمرده شد. بخش دیگری از مسائل مطرح شده در این مراسم اختصاص به تشریح یورش نظامی امپریالیسم امریکا یافت و به همین مناسبت بیانیه روشنفکران و آزادیخواهان ایران که به بیانیه "ضد جنگ" شهرت یافته قرائت شد.

محتوای اصلی بخش تحلیل سیاسی ارائه شده در این مراسم این نکته بود که امریکا برای برقراری دمکراسی در هیچ کجای دنیا مداخله نظامی نکرده است، بلکه غارت منابع ملی این کشور انگیزه اصلی این تجاوزات است. سخنرانان مراسم از شخصیت های شناخته شده ای که بیانیه "ضد جنگ" را امضاء نکرده اند انتقاد کردند. آنها با این تعابیر و تفسیرهای ارائه شده از سوی این شخصیت ها مخالفت کردند: " ما مجبوریم از میان دو قطب جنایت یکی را انتخاب کنیم" و یا " ما با ملت عراق مسئله نداریم و مسائل خودمان را با دولت آینده باید حل کنیم".

در همین مراسم بیانیه انجمن صنفی خبازان نیز قرائت شد و در پایان دکتر **حمیدی** یکی از سخنرانان حاضر در مراسم نسبت به شرایط بغرنج کنونی کشور و منطقه هشدار داد و گفت: اگر مبارزان و پیشکسوتان سیاسی و نیروهای چپ نتوانند از شرایط حاضر تحلیل صحیح و راه کار درست ارائه دهند از جمله بازندگان موقعیت خواهند بود.

دکتر حمیدی گفت: شرایط کنونی ایران بسیار سرنوشت ساز است، زیرا حاکمیت فعلی دوام نخواهد آورد، چه با امریکا کنار بیآید و چه کنار نیآید. اگر نیروهای انقلابی نتوانند هوشیاری لازم را از خود نشان دهند واقعیت تلخ بازگشت سلطنت به ایران تحقق خواهد یافت و آنها ابتکار عمل را بدست خواهند گرفت.

دکتر حمیدی در بخش دیگری از سخنان خود، پیرامون گرایش غیر ملی سازش و معامله با امریکا برای ماندن بر سر قدرت گفت: "اگر جریاناتی بخواهند با امریکا کنار بیآیند به این امید که از سوی امریکا حمایت شوند، قطعا با مقابله جنبش مردم روبرو خواهند شد و اگر با امریکا کنار نیآیند و در عین حال به مقابله با مردم ادامه دهند زمینه تهاجم مستقیم به ایران و به خود و همچنین بی تفاوتی مردم را فراهم خواهند کرد. این آن بن بستی است که باید برای آن یك چاره ملی یافت.

در بیانیه روشنفکران و آزادیخواهان ایران تاکید شده است که هر ملتی قبل از آنکه مورد تجاوز امپریالیستی قرار گیرد، خود باید ابتکار عمل را برای خنثی سازی این تهاجم بدست بگیرد. مثال زنده و فراموش نشدنی تعلل در این زمینه همان چیزی است که امروز در عراق شاهد آن هستیم. ملت عراق باید نظام دیکتاتوری را خود سرنگون می کرد نه آنکه این نظام با تجاوز نظامی خارجی سرنگون شود. ما در آن بیانیه تاکید کردیم که مردم ایران دمکراسی می خواهند، این دمکراسی را باید گرفت نه آنکه انتظار داشته باشیم به ما ببخشند. ما با یك حکومت مردم سالار و به کمك مردم ایران و بویژه زحمتکشان و توده مردم ایران می توانیم از استقلال کشورمان دفاع کنیم. چنین اراده ای و چنین حکومتی هیچگاه به امریکا اجازه تجاوز به خاك کشور را نخواهد داد. این یگانه امکان نیروهای وطن دوست ایران برای جلوگیری از دامن زدن به مسائل قومی در ایران و برپائی جنگ خانگی است.

دکتر حمیدی در ادامه بیان دیدگاه های خود پیرامون اوضاع ایران و جهان برای حاضران در مراسم اول ماه مه در مردآباد کرج، به ضعف سازمانی جنبش کارگری کشور پرداخت و گفت: از ما دراینجا سئوال می شود، چرا جنبش کارگری کشور ضعیف است؟

پاسخ بی تعلل اینست که این جنبش وقتی پرقدرت است که متشکل باشد و رهبری شود. بنابراین برای رسیدن به قدرت جنبش کارگری، باید شعار "کارگران متشکل شوید" را در صدر شعارهای این جنبش قرار دهیم. دومین شعار این جنبش که وجود تشکل های متعدد و پراکنده کارگری در کشور را مورد نظر دارد اینست" تشکل های کارگری متمرکز شوید". ضعف جنبش کارگری را از این طریق باید جبران کرد. شکم گرسنه و دست های خالی با قرائت های گوناگون از دین کاری ندارد."

بموجب گزارش دریافتی "پیك" در پایان مراسم مردآباد کرج سرودهای قدیمی پخش شد که حاضران را سخت به وجد آورد. یکی از کارگران زن حاضر در مراسم، طی سخنانی کوتاه و تهییج کننده همه زحمتکشان جهان را به اتحاد علیه امپریالیسم فراخواند و پیوند زحمتکشان ایران با زحمتکشان جهان را ناگسستنی اعلام داشت که با تشویق یکپارچه حاضران روبرو شد. پخش سرود انترناسیونال، خاتمه بخش مراسم روز جهانی کارگر، مردآباد کرج بود.

مرکز مطالعات ایران در مسکو، پیش از حوادث اخیر ایران پرده ها را بالا زده و از تماس امریکا با فرماندهان نظامی برای کودتائی شبیه ۲۸ مرداد پرده برداشته بود!

کودتای سپاهی از دل حادثه جوئی های "لباس شخصی" ها باید بیرون می آمد!

۱- امکان اقدامات نظامی علیه ایران بسیار بالاست و تشکیلات ایرانی القاعده یکی از کانون های بهانه این اقدامات است.
۲- ما اطلاعات دقیقی از تماس با فرماندهان نظامی و پیشنهاد رشوه به آنها در اختیار داریم. فکر میکنم ماه بعد کنفرانس خبري جديدي تشكيل شده و اعلام شود چه كسي و با چه هدفي به ايران اعزام شد، چه مسايلي را آنجا حل كرد، با چه كسي تماس گرفت و به چه نتيجه‌اي رسيد!
۳- حضور نظامی امریکا در ایران، یعنی تبدیل روسیه به یک کشور جهان سومی و این برای منافع استراتژیک روسیه قابل قبول نیست و با قدرت باید علیه آن وارد عمل شود.

حدود دو هفته قبل از به خیابان آمدن لباس شخصی ها و یورش به خوابگاه های دانشجوئی در تهران و دیگر شهرهای ایران، یک کارشناس ارشد مرکز مطالعات ایران در موسسه تحقیقات استراتژیک مسکو بنام "صفراف" مصاحبه ای در مسکو کرده و مطالبی را در ارتباط با ایران مطرح کرد، که در ابتدا بدان توجه چندانی نشد تا آنکه آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعه تهران مطالب تحریف شده ای را از این مصاحبه برزبان راند. مصباح یزدی و کارکنان دفتر وی با این گمان که کسی را دسترسی به اصل مصاحبه صفراوف نیست، نعل را وارونه زده و کارکنان دولت خاتمی و در واقع اصلاح طلبان را افراد مورد اشاره صفراف دراین مصاحبه معرفی کرد. او البته نگفت که این مطالب را از کجا گرفته و گوینده آن کیست، بلکه آن را کشف امنیتی جناح راست معرفی کرد!
تنها پس از این سخنان آیت الله یزدی بود که مطبوعات و سایت های خبری داخل کشور نیز جستجو در سایت های روسیه را آغاز کردند و اصل مصاحبه را بدست آوردند. علیرغم دستیابی به اصل این مصاحبه نیز، این مطبوعات به عمق و انگیزه آنچه که صفراف مطرح کرده بود نپرداختند. صفراوف که بعنوان یک محقق ارشد از یک موسسه وابسته به دولت و ادارات اطلاعاتی روسیه نمی توانست بدون پایه و مدرک سخن بگوید، از ارتباط با نظامی ها و فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی سخن گفته بود. او سخن نگفته بود، بلکه با افشای برخی اطلاعات پشت صحنه مراکز اطلاعاتی روسیه هشدار داده بود که برخی فرماندهان نظامی ایران را امریکا خریده است و باید منتظر توطئه های کودتائی در ایران بود. او حتی پا را فراتر از این گذاشته و با قاطعیت گفته بود تا یکماه دیگر اطلاعات دقیق تری از این مناسبات و تماس ها را فاش خواهد کرد. صفراوف از موضع دفاع از منافع روسیه این اطلاعات را فاش ساخته و در حقیقت با هشدار به نیروهای انقلابی، دمکرات و اصلاح طلبان واقعی در حاکمیت جمهوری اسلامی در مقام دفاع از منافع روسیه نیز وارد میدان شده بود.
بحث و جدل مطبوعات دوم خردادی با مطبوعات وابسته به جبهه ضد اصلاحات و ستیز کلامی با آیت الهی که معلوم نیست مانند امثال فلسفی واعظ و یا شیخ محمود حلبی سرش به کجا بند است وقت و فرصت بررسی دقیق مطالب مطرح شده از سوی صفراف را سوزاند.
تظاهرات اعتراضی ساده و طبیعی جمعی از دانشجویان در اعتراض به خصوصی شدن دانشگاه ها و سپس ورود به صحنه واحدهای ضربت سازمان یافته شبه نظامی "لباس شخصی" به خوابگاه ها و رفتن به سوی اجرای سناریوئی شبیه سناریوی کودتای ۲۸ مرداد، نشان داد که آن وعده صفراف برای افشاگری های یکماه بعد و نشان دادن شواهد توطئه فرماندهان نظامی به کمک امریکا بیهوده و بلوف اطلاعاتی- سیاسی نبوده است.
صفراوف در مصاحبه خود، کلامی در باره دیدار فرمانده پیشین سپاه پاسداران "محسن رضائی" با امریکائی ها در شهر آتن (به سرپرستی فیلینت تحلیل گر ارشد سازمان سیا و مشاور خاورمیانه وزارت امور خارجه امریکا) بر زبان نراند، همچنان که اشاره به حضور برخی فرماندهان سپاه در مذاکرات ژنو بر سر عراق و افغانستان با زلمان خلیل زاد مشاور ایران، افغانستان وعراق در کاخ سفید نکرد. اما آنچه که او گفت و آنچه طی سه هفته پس از مصاحبه او در ایران روی داد، نشان داد که پل پیوندی بین این ملاقات ها و حوادث کودتائی ایران باید برقرار باشد. قرائن نشان می دهد که تنها یک عنصر پیش بینی نشده در این طرح، آنرا با ناکامی روبرو ساخت. کودتاچیانی که ستاد فرماندهی آنها در قوه قضائیه قرار دارد و واحد رزمی "لباس شخصی" را مستقل از تمام نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی اما با یارگیری از درون این نیروها تشکیل داده اند، با معیار قرار دادن بی تفاوتی مردم در انتخابات شوراها، بر این تصور بودند که بر موج این بی تفاوتی سوار شده و تا مردم بفهمند چه بر سرشان آمده کار را تمام خواهند کرد و یک حکومت "سپاهی" تشکیل خواهند داد. حکومتی که سرنخ رهبری آن باید در اختیار آیت الله شاهرودی و آیت الله جنتی و

حجج اسلام زیر عبای آنها می بود. تکلیف و سرنوشت رهبر نیز در این ماجرا به همراهی با آنها بستگی داشت. آنچه که آنها نتوانستند پیش بینی کنند ظرفیت بالای اعتراضات توده ای مردم و بویژه سمت گیری ضد استبدادی و ضد غارتگری این اعتراضات بود. این وضع به گونه ای بود که در طول دو هفته، هر شب و هر روز بیم آن می رفت که جرقه از نقطه ای در تهران و یا در شهرهای بزرگ و کوچک ایران از گوشه ای بالا گرفته و به حریقی سراسری تبدیل شود. این حریق می توانست دودمان کودتاچیان و طراحان حکومت یکپارچه نظامی- روحانی را در هم بپیچد و به همین دلیل است که آنها سریعا عقب نشینی کردند و تنها به تعطیل دانشگاه ها و دستگیری چند هزار دانشجو در سراسر ایران بسنده کردند. این عقب نشینی قطعا برای یافتن فرصتی دیگر و زمینه سازی بیشتر و مناسب تر است و نه منتفی شدن طرح. تحمیل انزوا به مردم و کوشش دوباره برای جنجال آفرینی و ایجاد بی تفاوتی در میان مردم، بی تردید هسته مرکزی دورانی است که فاصله طرح ناتمام کنونی با طرح بعدی را تشکیل می دهد. این همان ترفندی است که از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اجرا گذاشته شد.

با این پیش زمینه است که مصاحبه صفراف اهمیت و اعتباری در حد بازخوانی و چند باره خوانی آن می یابد و به همین دلیل نیز ما آن را منتشر کرده و دقت روی خطوط اساسی طرح شده در آن را به همه نیروهای میهن دوست، دمکرات، ملی و طرفدار استقلال کشور توصیه می کنیم. این مهم نیست که رقم ۵۰۰ میلیون دلار صحت دارد یا ندارد، بلکه قاطعیت طرح تماس امریکائی ها با فرماندهان نظامی ایران، کوشش مصباح یزدی برای منحرف ساختن این افشاگری و به زیر سئوال بردن اصلاح طلبان و نوع تحلیل صفراف اهمیت دارد. امریکا پول را در میان عده ای دانشجو و کارمند دولتی پخش نمی کند، بلکه مانند همه تجربیات تاریخی در ایران، شیلی و دهها کشور امریکای لاتین و خاورمیانه ای، این پول را در میان فرماندهانی که قدرت اجرائی برای کودتا دارند و اوباشی که پیشقراول همیشگی عملیات کودتائی هستند پخش می کند. از این لحظه به بعد است که باید حساب های بانکی و ارتباط های فرماندهان و سازماندهندگان لباس شخصی ها را بررسی کرد و کانون و ستاد توطئه در قوه قضائیه را بجای مشتی دانشجوی معترض دستگیر و باتهام توطئه کودتا علیه استقلال کشور بازجوئی و محاکمه کرد.

متن مصاحبه "رجب صفراوف"

- از قرار معلوم، دولت بوش تماسهاي خود را با ايران قطع كرده و بر توسل به عمليات نظامي عليه اين كشور پافشاري مي كند. آيا ايالات متحده به ايران حمله خواهد كرد؟

- پيشنهاد مي كنم اين موضوع را به لحاظ ساختاري سه قسمت بكنيم، يعني برخورد كشورهاي جامعه جهاني يا به عبارت دقيق‌تر قسمت غربي آن با ايران؛ اوضاع كنوني ايران و مواضع روسيه در قبال سناريوهاي احتمالي.

برخورد كشورهاي غرب نسبت به ايران، عمدتاً با توجه به برخورد ايالات متحده با ايران تعيين مي شود. اين برخورد با ۵ سال پيش تفاوت كامل دارد. همانطور كه اطلاع داريد، اتحاديه اروپا چندي پيش نزديك بود با ايران موافقتنامه همه‌جانبه‌اي امضا كند كه مي‌توانست اين كشور را به سطوح جديدي از مناسبات با كشورهاي اروپايي برساند. ولي موافقتنامه‌هايي كه قرار بود امضا شود، به خاطر ايرادهاي سياسي به ايران كه توسط ايالت متحده ديكته شده بود، به امضا نرسيد. در حال حاضر اتحاديه اروپا از تهران چهار ايراد مي‌گيرد:

اولاً ايران به عقيده اتحاديه اروپا با جنبشها و گروه هاي تروريستي روابط دارد؛

ثانياً ايران گويا تلاش مي‌كند سلاحهاي هسته اي ايجاد كند؛

ثالثاً در ايران حقوق بشر به صورت جدي نقض مي‌شود؛

رابعاً ايران به اندازه كافي از روند صلح خاور ميانه حمايت نمي‌كند.

همه اين شبهات كه به صورت ايرادها در آمده‌اند، حالت خاص سياسي دارند در حاليكه قرارداد فقط همكاري بازرگاني و اقتصادي اتحاديه اروپا با ايران را پيش بيني مي كند. بنا بر اين، اگر ايالات متحده با چيزي يا كسي مخالف باشد، حتي اتحاديه اروپا نمي‌تواند موافقتنامه مستقلانه‌اي امضا كند.

جهان مدت هاست تك قطبي شده و ايالات متحده به اين وضع عادت كرده است و معتقد است كه در جهان بايد يك حكومت جهاني و يك رئيس جمهور وجود داشته باشد. طبيعتاً رئيس جمهور ايالات متحده بايد اين نقش را بازي كند. هر ادعائی براي استقلال و دنبال كردن سياست مستقلانه بايد از سوي حكومت جهاني شديداً مجازات شود كه اخيراً در عراق همين كار را كردند.

اوضاع فعلي ايران ساده نيست. گاهي طيف های قدرت با هم موافق نيستند، عده‌اي با آهنگ اجراي اصلاحات و عده ای با سطح زندگي در كشور موافق نيستند. در سالهاي اخير مسأله بيكاري جوانان، حقوق و آزادي‌هاي بشر و به خصوص آزادي بيان در ايران بسيار جدي شده است. اين عوامل در جامعه تشنج ايجاد كرده و بر سرعت اصلاحات و ادامه همگرايي كشور با جامعه جهاني اثر گذاشته است.

چندي پيش گروه قابل توجهي از نمايندگان مجلس ايران، براي اولين بار در تاريخ جمهوری اسلامی ايران طي نامه دسته‌جمعي به رهبر روحاني كشور اعلام كردند كه مردم بايد از آزادي برخوردار باشند. آزادي نيم‌بند و ناكام باب طبع كسي نيست. رئيس جمهور خاتمي ضمن برگزاري ششمين سالگرد رياست جمهوري خود اظهار داشت كه از كارهايي كه در طول رياست‌جمهوري خود انجام داد و نيز از سرعت و عمق اصلاحات خرسند نيست. او براي نخستين بار اعتراف كرد كه بسياري از مكانيزم هاي نظام دولت كنوني ايران مانع

از كار او و قوه مجريه در زمينه ارتقاي اصلاحات تا سطح مطلوب مي شود.

رئيس جمهور خاتمي علناً از مردم ايران عذرخواهي كرده و به مردم هشدار داد كه اگر وضع تغيير نكند، بديهي است كه مردم ايران در آينده نزديك با مشكلات جدي روبرو خواهند شد.

از قرار معلوم روزنامه "واشنگتن پست" چاپ آمريكا مقاله اي را درج كرده كه در آن به علاقه ايالات متحده به بي‌ثبات كردن اوضاع ايران، تمايل به تغيير رژيم اين كشور و اينكه دولت جورج بوش به همين منظور برنامه ويژه‌اي را طراحي مي‌كند، اشاره شده است.

مقامات ايالات متحده به يک مركز علمي پژوهشي به نام "شوراي آتلانتيك" مأموريت دادند به بررسي دورنماي سرنگوني رژيم فعلي ايران بپردازد. به آنها دستور داده در همه راههاي تعويض حكومت ايران و از جمله توسل به دخالت نظامي را بررسي كنند. (موسسه اينترپرايس به مديريت مايكل لدين و همكارى نزديک سهراب سبحانى كه اكنون از سوى همين موسسه بعنوان نخست وزير آينده ايران معرفى شده است- مراجعه كنيد به شماره شنبه گذشته پيک)

سام براونبك سناتور آمريكايي از حزب جمهوري‌خواه پيشنويس قانون موسوم به "سند در باره دمكراسي در ايران" را تهيه كرده كه مطابق آن اختصاص ۵۰ ميليون دلار آمريكا به رسانه هاي گروهي اپوزيسيوني و به خصوص سلطنت‌طلب ايراني مستقر در لس آنجلس و نيز به گروههاي مختلف دمكراتيك و مدافعين حقوق بشر ايران پيشبيني شده است.

حالا درباره قسمت نامرئي اين "كوه يخ" صحبت كنيم. در خاك ايران هم اكنون صدها تن از متخصصين از آمريكا و كشورهاي ديگر حضور دارند كه با اپوزيسيون داخلي ايراني همكاري كرده و مصرانه فعاليت آن را با اپوزيسيون خارجي هماهنگ مي‌كنند. اين به اصطلاح "گروه اعزامي" مسأله هماهنگي اقدامات جوانان ايراني كه از بيكاري رنج مي برند و قسمت ناراضي مردم ايران با فعاليت نيروهاي خارجي را حل مي‌كند.هدف ديگر آنان، بررسي اوضاع از اين نظر است كه آيا در ايرانى كه فساد و رشوه رايج است مي‌توان به نهادهاي نظامي و انتظامي رشوه داد؟

طبق اطلاعات كنترل نشده از منابعي مورداعتماد، حدود ۵۰۰ ميليون دلار به اين هدف اختصاص يافته است. با توجه به اينكه در ايران گزينش ها هنگام انتصاب مقامات در دستگاههاي اداري دولتي دقيق مراعات مي شود، فكر مي كنم در رياست غيرنظامي ايران مشكل بتوان چنين افرادي را پيدا كرد. ولي در ميان نهادهاي نظامي هستند افرادي كه نمي‌توانند از اين وسوسه چشم بپوشند؛ چرا كه كشورهاي غربي هم اكنون در ايران در اين زمينه كار بزرگي انجام مي دهند و ممكن است جهان در آستانه تغيير اوضاع ايران قرار گرفته باشد.

- اين امر براي روسيه چه عواقبي خواهد داشت؟

- دولت روسيه ۱۰ ماه پيش پيشنويس برنامه گسترده همكاري‌هاي بازرگاني و اقتصادي با ايران را تأييد كرد. طبق برنامه مذكور، ايران و روسيه قصد دارند ظرف ۱۰ سال آينده روابط بازرگاني و اقتصادي خود را به بيش از ۴۰ ميليارد دلار برسانند. روسيه تنها در زمينه انرژي اتمي مي‌تواند در ايران ۶ واحد نيروگاه اتمي شبيه به واحدي كه اكنون در بوشهر ساخته مي‌شود احداث كند. روسيه در اين كشور منافع جدي دارد. علاوه بر آن، ايران تنها كشور منطقه باقي مانده است كه روسيه در آنجا نفوذ واقعي دارد. اگر تهران به مدار نفوذ غرب منتقل شود، بعد از مدتي سيستم حقوق بين‌الملل، تعادل ميان غرب و شرق و سيستم روابط روسيه با جهان اسلام و غرب به طور كلي بهم خواهد خورد. بعد از آن براي آمريكايي‌ها تنها هدف غصب آسياي مركزي باقي خواهد ماند. اين هدف به آساني حاصل مي‌شود. ايالات متحده بعد از آسياي مركزي به حل و فصل مسايل توسعه‌طلبي خود در ارتباط مستقيم با روسيه خواهد پرداخت.

بنا بر اين، روسيه بايد در آينده نزديك مواضع خود را نسبت به سناريوهاي احتمالي در رابطه با ايران طراحي كند. در حال حاضر وزارت امور خارجه و پنتاگون بر سر انتخاب استراتژي نسبت به ايران با هم اختلاف نظر شديدي دارند. پنتاگون اعتقاد دارد كه در اين كشور مذهبي مذاكرات براى دمكراتيزه سازي گام به گام آينده ندارد. ولي وزارت امور خارجه بر اين عقيده است كه ايران در آستانه فروپاشي و تغيير نظام قانوني خود قرار داد و بايد فقط به تكميل هرچه سريع‌تر اين روند كمك كرد. اين "كمك" مي‌تواند از طريق تأمين مالي، كارشناسان، رشوه دادن به افراد و اعمال انواع مختلف فشارهاي سياسي و اقتصادي ارائه شود.

بعيد نمي‌دانم كه كاري كه اكنون در ايران در جهت رشوه دادن به مقامات بلندپايه ايراني در نهادهاي دولتي و نظامي انجام مي گيرد، اوضاع را به نحوي تحت تأثير قرار دهد. ولي روسيه در واقع بايد براي هر تحولي آماده باشد. واضح و روشن است كه ايالات متحده ايران را تا زمانيكه اوضاع اين كشور تغيير نكند يا رژيمي روي كار نيايد كه باب طبع آمريكا باشد راحت نخواهد گذاشت.

فكر مي‌كنم كه سياست گذشت ها و برقراري تعادل بين منافع سياسي و اقتصادي نسبت به ايالات متحده گاهي معقولانه نيست. چيزهاي مهمي به بازي گرفته شده است. روسيه مي‌تواند فقط در بخش اقتصاد دهها يا شايد صدها ميليارد دلار از دست بدهد، همانطور كه در عراق ميلياردها دلار از دست داده است. همه وعده‌هايي كه منافع روسيه در ايران هرچه بيشتر در نظر گرفته خواهد شد و اينكه مسكو فقط نبايد در اين روند مداخله زيادي بكند، كاملاً بي‌اساس است.

وزارت امور خارجه روسيه بايد با توجه به اين تحولات فوراً به گفتگوي اصولي با واشنگتن درباره غيرمجاز بودن هرگونه مداخله آمريكايي در امور ايران بپردازد.

- شما به گروه متخصصين آمريكايي كه وارد ايران شده و آنجا درميان جمعيت ايران فعاليت تبليغاتي مي‌كنند اشاره كرديد. آنها به چه صورتي به ايران رفتند و چرا مقامات رسمي از فعاليت خرابكارانه آنها اغماض مي‌كنند؟

- طبيعتاً اين گروه تحت سرپرستي ايالات متحده وارد ايران نشدند. اعضاي آن نماينده كشورهاي مختلف جامعه جهاني بوده و طبيعتاً از فعاليت خود به كسي اطلاع نمي دهند. مقامات ايراني همانند مقامات هر كشور جهاني امكان كنترل همه تازه واردان را كه چه كسي، چه وقتي و با چه هدفي وارد ايران شده اند ندارند. اما معلوم است كه اين گروه هم اكنون در ايران هستند و چند ماه است كه به فعاليت خود ادامه مي دهند. همچنين معلوم است كه تماسهايي در جهت رشوه دادن به رهبران عالي مقام نهادهاي نظامي ايران برقرار شده و تا آنجايي كه ما اطلاع داريم، نتايج اوليه در اين زمينه حاصل شده است.

- نفوذ روسيه در ايران بر چه چيزي استوار است؟

- برخورد روسيه با برخي مسايل براي ايران اهميت حياتي دارد: تعيين رژيم حقوقي درياي خزر، آينده افغانستان، حضور ايران در آسياي مركزي. مسكو همچنين مي‌تواند به خاطر موقعيت جغرافيايي خود در ايران نفوذ سياسي و اقتصادي زيادي داشته باشد. در حقيقت امر روسيه براي ايران كريدوري به جهان خارجي است، چرا كه اين كشور هنوز تا اندازه زيادي از جامعه بين‌المللي منزوي است و بسياري از مسايل بزرگ خود را از طريق روسيه و با مشاركت روسيه حل مي كند.

به عنوان مثال، به مسأله انرژی توجه كنيد. به همين دليل تهران با دقت به اينكه مسكو چگونه مسايل مربوط به ايران را حل مي كند برخورد مي‌كند. ايران اميدوار است كه روسيه شريك مطمئن راهبردي ايران باشد تا ايران در لحظه خطر اميدوار باشد كه روسيه از آن دفاع مي كند و همانند عراق آن را تسليم نمي كند.

ايران، براي روسيه كشور هم مرزي است كه حسن همجواري با آن بر مسايل زيادي اثر مي گذارد. اگر ما با ايران روابط خصمانه داشته باشيم، خسارات از اين روابط برابر صدها ميليارد دلار خواهد شد. از جمله مي توان به تشنج در درياي خزر، وخيم شدن اوضاع آسياي مركزي، كمك به گروه هاي اسلامي در آسياي مركزي و قفقاز و احتمالاً حتي نفوذ مستقيم منفي در قسمت مسلمان جمعيت روسيه اشاره كرد.

- تا آنجايي كه من اطلاع دارم، روسيه در آستانه جنگ عليه عراق نيز مشغول گفتگوي فعالانه و مؤدبانه و گاهي با استفاده از لحن شديد سياسي بود. ولي اين گفتگو كمك نكرد. چرا شما اعتقاد داريد كه روسيه و نه تنها روسيه بلكه جامعه جهاني فرصت جلوگيري از حل و فصل قهري مسأله ايران توسط ايالات متحده را دارد؛ در حالي كه ايالات متحده خودش تصميم مي‌گيرد چكار كند. در اين رابطه كلمات اخير شما را مورد تأكيد قرار مي دهم كه روسيه نبايد ايران را مانند عراق تسليم كند. ولي در اين صورت روسيه بايد چكار كند: ناوها و هواپيماهاي خود را بفرستد؟ به عبارت ديگر، روسيه چطور مي تواند و بايد از ايران دفاع كند؟

- گاهي اوقات گفتگويي كه فعالانه و از راه مجاري ديپلماتيك اجرا شده باشد، بدون پشتيباني نظامي واقعي نمي‌تواند نتيجه مطلوبي بدهد. اگر ايالات متحده در مورد ايران تصميم نظامي بگيرد (ما تشكيل ائتلاف ضدايراني را در نظر نمي گيريم چرا كه در رابطه با ايران چنين كاري حد اقل در شرايط فعلي ميسر نيست)، شايد فقط اعتراضات ديپلماتيك روسيه كافي نباشد.

در صورتي كه تصميم بردخالت نظامي در ايران، بدون مجوز شوراي امنيت سازمان ملل متحد گرفته شود، روسيه بايد يا واحدها و يگانهاي نيروهاي نظامي خود را به منطقه خليج فارس بفرستد يا به طور نمايشي از سازمان ملل خارج شده و عضو سازمان همكاريهاي اقتصادي (اكو) شود. مسأله اين است كه اگر ايالات متحده ايران را به تصرف خود در آورد، آسياي مركزي گام بعدي آمريكا خواهد بود. از منطقه ديگر چيزی باقي نمانده است. كوبا و كره شمالي را نمي‌توان جدي گرفت. فقط چين باقي مانده است كه هنوز دست آمريكا از چين كوتاه است. بنا بر اين، روسيه بايد بفهمد كه اگر ايران را از دست بدهد، آسياي مركزي را به طور نهايي و بازگشت ناپذير از دست خواهد داد. روسيه با از دست دادن ايران و آسياي مركزي نهايتاً وزن خود را در سياست جهاني از دست داده و به حاشيه سياست جهاني، به رده كشورهاي درجه سومي خواهد غلتيد كه كسي منافع آنها را در نظر نمي گيرد.

- آيا روسيه بايد همه اين اقدامات را قبل يا بعد از تهاجم به ايران اتخاذ كند؟

- فكر مي‌كنم كه روسيه واقعاً بايد قبل از آغاز عمليات جنگي اقدام كند. روسيه بايد به ايالات متحده بفهماند كه آمريكا بر خلاف همه موازين حقوقي بين‌المللي عمل مي‌كند. براي جواب به همه ايرادهاي ايالات متحده از برنامه هسته اي ايران سازمان ماگاته وجود دارد. اگر در ايران حقوق بشر نقض مي شود، كميسيون ويژه سازمان ملل براي رسيدگي به اين كار وجود دارد. اگر ايالات متحده تخلفات ديگري را از طرف تهران كشف كند، براي هر يك از آنها ساختارهاي مربوطه بين‌المللي وجود دارند كه مي‌توانند اقدام كنند. روسيه بايد با قاطعيت تمام در چارچوب شوراي امنيت سازمان ملل و در ساختارهاي بين‌المللي ديگر اين مسأله را مطرح كند. فكر مي كنم كه در اين صورت روسيه رأي وزيني خواهد داشت و بسياري از كشورهاي جهان از آن استقبال خواهند كرد.

- ايالات متحده براي تجاوز به ايران چه دلايل حقوقي نياز دارد؟

- مگر ايالات متحده در مورد عراق چه دلايل حقوقي داشت؟ هيچ حق و حقوقي نداشت! اكنون ايالت متحده اظهار مي‌دارد كه در انفجار ۱۲ ماه مه در عربستان سعودي "رد پاي" ايراني وجود دارد، يعني تشكيلات ايراني القاعده آن عمل تروريستي را ترتيب داد. ولي اطلاعات موثق در اين خصوص وجود ندارد، همانطور كه از برنامه هسته اي ايران

اطلاعات دقيقي در دست نيست. ولي شما اطلاع داريد كه هر بهانه‌اي مي‌تواند به صورت يك نوع خطر براي امنيت ملي ايالات متحده تلقي شود ولو اينكه اين كشور در فاصله ۱۲ هزار كيلومتري از ايران واقع شده است. در اين صورت آنها مي‌توانند بگويند كه راهي جز برطرف كردن اين خطر ندارند. شستشوي مغزي افكار عمومي جهان به عمل خواهد آمد و چند ماه بعد تمام آمريكا نه تنها از تجاوز به ايران استقبال كرده، بلكه دولت خود را به سوي اين شيوه حل مسأله سوق خواهد داد.

اكنون وضعيت عراق مشخص نيست. اكثريت شيعه عراق صرف نظر از اينكه چه حكومتي بعد از صدام روي كار آيد، احتمالاً به ايران گرايش خواهد داشت، حد اقل به اين دليل كه مقدسات اصلي ايران در خاك عراق واقع شده است. هر دولتي كه ايالات متحده در عراق بنشاند، به گونه‌اي با ايران همدردي خواهد كرد. ايالات متحده از اين امر مي‌ترسد. از اين نظر، ايران منشأ نگراني است كه به همين دليل ايالات متحده سعي خواهد كرد اين منشأ نگراني را از بين ببرد.

متأسفانه، ايران كنوني از هر جهت باب طبع ايالات متحده نيست، حتي اگر روحانيت كنارگيري كند و اختيارات جديدي به قوه مجريه داده شود و حتي اگر در ايران همه روزنامه‌ها و كافي‌نت‌ها باز شوند، در هر حال چيزي پيدا خواهد شد كه موجب نارضايتي ايالات متحده شود. براي مثال، مي‌توانند بگويند كه ايران كشور همسايه تركيه را تهديد مي‌كند. بعداً خواهند گفت كه ايران به صورت شايسته از اسرائيل پشتيباني نمي‌كند.

- حل و فصل نظامي مسأله، عمل انجام شده‌اي است؟

- فكر مي كنم اگر كشورهاي جامعه جهاني فعالانه مداخله نكنند، احتمال اتخاذ تصميم نظامي در مورد ايران بسيار بالاست.

- ايالات متحده مي‌تواند در ايران چه منافعي داشته باشد؟

- با روي كار آمدن روحانيت بعد از انقلاب اسلامي سال ۱۹۷۹، ايالات متحده در ايران چيزهاي زيادي را از دست داده و نمي‌تواند با اين خسارات سازش كند. در سال ۱۹۷۷ ايران و ايالات متحده قرارداد بزرگ ۲٤ ميليارد دلاري را امضا كردند كه مطابق آن قرار بود ايالات متحده ظرف ۱۰ سال در ايران ۸ نيروگاه اتمي ساخته و جنگ‌افزار معادل ۱٤ ميليارد دلار را ارسال كند. علاوه بر آن، ارتش ٦۰ هزار نفري آمريكا كه در ايران مستقر بود، از مصونيت برون‌مرزي برخوردار و همه تصميمات رهبر(شاه) وقت ايران از قبل با ايالات متحده هماهنگ مي‌شد.

هنگامي كه انقلاب شد همه اين قراردادها و موافقتنامه‌ها لغو شد.

شما مي‌دانيد كه ايالات متحده "پدرخوانده اصلي" القاعده مي باشد. آمريكا در سال ۱۹۸۰ اين گروه را براي حمايت از مجاهدان افغاني در مبارزه با اتحاد شوروي تشكيل داد. بعد از آنكه اتحاد شوروي از افغانستان خارج شد، نوع ديگر القاعده يعني رژيم طالبان را به وجود آورد. به همين دليل اسامه بن لادن به افغانستان پناه برد و نه به پاكستان، عربستان سعودي يا كشور ديگر بلكه به افغانستان.

ايالات متحده در طول سالها القاعده و طالبان را به عنوان سازمانهاي تروريستي به حساب نمي‌آورد، چرا كه اين سازمانها مطابق با منافع ايالات متحده عمل مي‌كردند. ولي اكنون ايالات متحده اعلام مي كند كه ايران به اندازه كافي با القاعده مبارزه نمي‌كند. جهت اطلاع حضار محترم، ايران طي ٦ ماه اخير ۵۰۰ عضو القاعده را دستگير و از كشور اخراج كرده است.

بعد از آن بسياري از جهانيان باور نمي‌كنند كه اعمال تروريستي ۱۱سپتامبر كار فقط اين سازمان بوده باشد. بدون برخورداري از تلفنهاي همراه و رايانه، نمي توان چنين شبكه بزرگ جهاني را نگهداشت؛ نمي‌توان از كوه و غار اين شبكه جهاني را اداره كرد. چنين چيزي ممكن نيست. ولي مي‌توان فرض كرد كه ايالات متحده در آينده بارها از اين برگ برنده استفاده كند. الآن آمريكا دست داشتن ايران را اعلام كرده است، بعداً آسياي مركزي را به ارتباط با اين سازمان متهم خواهد كرد و پس فردا نمايندگان القاعده در روسيه كشف خواهند شد. در اينصورت ايالات متحده از بهانه خوبي براي تشديد روابط خود با روسيه برخوردار خواهد شد.

- چرا ايالات متحده به جان ايران افتاده است؛ از چه چيزي در اين كشور راضي نيست؟

- حكومت ايران به دلايل زيادي باب طبع آمريكا نيست.

در حال حاضر حدود ٤۰ ميليون از ۷۰ ميليون نفر جمعيت جواناني زير ۲۵ سال هستند. قريب به ۳ ميليون نفر از آنها كار ندارند. تازه بيكاري در ايران با بيكاري در اروپا و كشورهاي ديگر فرق مي‌كند. اين مسأله منشأ اصلي تشنج در كشور شده است. با اين حال تكنوكراتهاي ايراني فعالانه از استفاده ايراني از تكنولوژي‌هاي غربي طرفداري مي‌كنند. ولي اصلاح طلبان معتقدند كه در چارچوب وضعيت كنوني كشور مي‌توان به صورت ملايم اصلاحات را اجرا كرده و به سطحي كافي و شايسته براي كشور دمكراتيك اصلاح شده دست يافت. بخشي از جمعيت ايران از اينكه آنچه كه در عراق رخ داد، در ايران رخ نداد، تاسف خوردند.

- شما به گروه اعزامي اطلاعاتي-تخريبي آمريكايي در ايران اشاره كرديد. شما اين اطلاعات را از كجا داريد و آيا مي‌توان به اين اطلاعات اعتماد كرد؟

- اطلاعات از منابع مختلفي كه مورد اعتماد ما هستند دريافت مي شود. ما در حال حاضر مشغول كنترل ادامه اطلاعات از اين منابع هستيم. ما كوچكترين شكي نداريم كه چنين كاري چند ماه است كه ادامه دارد و نتايج معيني مي‌دهد. فكر مي‌كنم يك ماه بعد كنفرانس خبري جديدي تشكيل شود كه در جريان آن اطلاعات كنترل شده و موثق درباره اينكه چه كسي و با چه هدفي به ايران اعزام شد، چه مسايلي را آنجا حل مي‌كرد، با چه كسي در تماس بود و به چه نتيجه‌اي رسيد ارائه شود. البته اگر تا آن موقع اين سئوالات مبرم باشد.

خبرگزاری "ريا-نووستی"

رادیو "یاران" همزمان با تلویزیون "apm" مصاحبه ای در باره رویدادهای روز ایران با سردبیر راه توده انجام داد. این مصاحبه توسط دو تن از برنامه سازان این رادیو انجام شد و طی دونوبت برای اروپا و ایران پخش شد.
پیاده شده این مصاحبه، که عمدتا در ارتباط با مناسبات ایران و امریکا و افشای مذاکرات پنهانی ژنو بوده است، از روی نوارضبط صوت را همراه با ویراستاری لازم برای چاپ در زیر می خوانید.

مردم ایران به این نتیجه قطعی رسیده‌اند

ولایت فقیه
همان سلطنت پهلوی است

آلترناتیو سوزی، الان مرکزی‌ترین سیاست امریکا در داخل کشور است، تا تمام امکانات موجود برای تحولات در ایران از بین رفته و برای مردم هیچ راه حلی جز متوسل شدن به امریکا برای خلاص شدن از چنگ سرکوب و اختناق و چپاول باقی نماند.

س- از قرار معلوم آمریکا و ایران مخفیانه ارتباط داشته اند و مردم خبر نداشته اند. حمید رضا آصفی سخنگوی وزارت خارجه ایران گفته شد در باره مشکلات و گرفتاری‌های میان دو کشور مذاکره شده است.

ج- آقای آصفي گفته ما بر سر مسائل و گرفتاريهاي زيادي كه داريم در حال مذاكره هستيم. اگر مبنای اعتراف به این مذاکرات را همین جمله آقای آصفی بگیریم، شب و روز باید ایران و امریکا با هم مذاکره کنند، زیرا دست روی هر موضوعی که بگذارید مسئله و گرفتاری است.

س- فکر مي‌كنيد اين ديدارها در رابطه با حمله آمريكا و سقوط حكومت صدام حسين است؟ و يا اين ديدارها نيز همان ديدارهايي است كه شما چند بار در مصاحبه‌های خودتان به آن اشاره كرده بوديد؟

ج- موضوع از این قرار است که در جمهوری اسلامی دو دیدگاه در رابطه با مذاکرات و حتی روابط با آمریکا وجود دارد. یکی نگاه اصلاح‌طلبان است که اعتقادشان مبني بر اين بوده و هست که این نوع دیدارها باید علنی و قانوني باشد و مردم هم از آن با خبر باشند. اینها معتقدند سالها از انقلاب ۵۷ گذشته و باید رفت بطرف یک حکومت با ثبات و متعارف در سطح جهان و در این رابطه هم می‌توان رابطه‌ای کاملاً قانوني با آمريكا، يا هر كشور ديگري داشت. برقراري چنين رابطه‌اي را آقاي خاتمي در مصاحبه با خانم امانپور در (C.C.N) آغاز كرد. در این مصاحبه خاتمي ابزارهاي تبليغاتي را كه جناح راست زير پوشش آن عليه مردم عمل مي‌كند خواست از آنها بگيرد. در این مصاحبه آقای خاتمی تمامي روابط بين‌المللي و حقوق بشر، در چارچوب سازمان ملل را بپذیرفت و تاکید کرد که دولت او می‌خواهد طبق آن عمل کند. جناح راست که مخالف اصلاحات بود و هست و پول و قدرت را در دست دارد علیه این مصاحبه شروع به سمپاشی و جو سازی کرد. یعنی همان جناحی از جمهوری اسلامی که ما آن را مافیا قدرت و ثروت می‌شناسیم و رابطه پناهی و زدوبند با امریکا را برای خود مفیدتر از مناسبات آشکار و شفاف می داند.

به دو دلیل آنها نمي‌خواستند آن مصاحبه مبنای مناسبات جدید ایران با جهان و بویژه امریکا قرار گیرد. ابتدا اینکه نمي‌خواستند زير بار محدوديت‌های روابط بين‌المللي بروند و دوم این که ارتباط های اقتصادي بصورت مخفي ادامه یابد و شبکه تارعنکبوتی تجارت و واسطه‌گری به کار خودش ادامه بدهد.

طبعا این نوع مناسبات، یعنی مناسبات زیر میزی و از طریق واسطه‌های تجاری هم برای امریکا و هم برای امثال آقاي عسگراولادي نان و آبدارتر است و با واسطه بازی روی قیمت‌ها مانور می‌کنند و نبض اقتصاد کشور را هم از طریق اتاق بازرگاني در دست خود نگه می‌دارند. بنفع امریکا هم هست، زیرا شرکت‌های تجاری دولا پهنا به ایران جنس می‌فروشند و چون هیچ تعهد و الزام دولتی و قراردادی وجود ندارد، هر گاه که دولت امریکا بخواهد می‌توانند کمر بند تجاری را سفت کنند و گلوی حکومت را برای گرفتن امتیازهای بیشتر در چنگ خودشان بفشارند.

اینها اعتقادشان اینست که فلان امتیازاقتصادی را به امریکا می‌دهیم و آنها، یعني آمریکائی ها هم صدایش را در نمي‌آورند و این مناسبات مي‌تواند ادامه داشته باشد. آقاي رفسنجاني در همين ارتباط صريح ترين سخن را گفت. او

گفت که بیخود شلوغ کردند، این مناسبات، یعنی مناسبات با امریکا، بصورت اقتصادي وجود داشت و رو به گسترش هم بود. این حرف مال زمانی بود که بحث درباره مناسبات سیاسی در مطبوعات بالا گرفته بود و مجلس فشار می‌آورد که مناسبات میان دو پارلمان ایران و امریکا شروع شود، که طبعا به مناسبات پنهان آقای رفسنجانی با محافل امریکائی لطمه می زد. روابط سیاسي تبعاتی دارد که امثال وی نمی‌خواهند زیربار آن بروند. تمام شواهد و قرائن بعدی کاملا نشان داد که آن مقاومت در مقابل مصاحبه آقاي خاتمي با "سی ان ان" برای در دست داشتن ابتکار عمل در دست خودشان بود؛ زیرا ما بعدا دیدیم که تحت شرایط ویژه‌ای ناگهان فاش شد که هم در ژنو و هم در آتن مذاکره پنهان داشته‌اند، آنهم در سطح دبیرمجمع مصلحت نظام که پیام‌آور اعضای این مجمع است و البته در هماهنگی و اطلاع رهبری و شورای فرماندهان سپاه پاسداران. یعنی همان‌ها که در ظاهر بیشتر از همه خود را مخالف مناسبات با امریکا نشان می دهند. اینها تمام کوششان در تمام دوران رهبری آقای خامنه ای اینست که در عرصه تبلیغاتي و حکومتي مدام علیه امریکا حرف بزنند و حتی پرچم آتش بزنند اما زیر میزی با لابی های مختلف با امریکا در تماس سیاسی و مناسبات گسترده اقتصادی باشند. البته این تناسب ۱۰-۱۲ ساله الان و با اهداف جدیدی که امریکا برای سلطه مستقیم بر منابع نفت منطقه و تغییر تقسیم جغرافیائی منطقه دارد و با سقوط طالبان و صدام حسین فرق کرده است و به همین دلیل هم کشاکش های جدیدی شروع شده است. آقایان می کوشند خودشان را با این مناسبات جدید هم به نوعی تطبیق بدهند و به همین دلیل هم نه تنها در افغانستان همه نوع همکاری خفت بار با امریکا کردند، بلکه بر سر حمله نظامی امریکا به عراق هر چه از دستشان برمی آمد برای امریکا کردند. حتی بر سر بازگشت آیت الله حکیم به عراق هم هر امتیاز و تعهدی که امریکا خواست دادند، سپاه بدر را خلع سلاح کردند.

بهرحال، سیاست ۱۰-۱۲ ساله اخیر اینطور بوده که هر کاري که مي‌خواهند در داخل علیه حقوق بشر بکنند و در عوض مناسبات اقتصادي را از زیرمیز گسترش دهند. البته وقتی اشاره به ۱۰-۱۲ سال اخیر می کنم، اینطور نیست که در زمان حیات آیت الله خمینی اینگونه نبوده است. خیر و اتفاقا همین آقایانی که اکنون سکان حکومت را مستقیم بدست گرفته اند زیرمیزی تر از حالا این مناسبات را داشتند. آن موقع برای خرید اسلحه و بعد هم برای معاملات دیگر. ماجرای مک فارلن در زمان ریاست جمهوری آقای خامنه ای و ریاست آقای رفسنجانی بر مجلس فاش شد. در باره مناسبات با انگلستان هم که فکر نمی کنم دیگر لازم باشد چیزی گفته شود. حتی حوزه علمیه و شورای تبلیغات اسلامی و بعدها هم مجمع اهل بیت که مستقیما زیر نظر بیت رهبری و آیت الله گلپایگانی رئیس دفتر رهبر اداره می شود در لندن دفتر ویژه دارند. مناسبات امنیتی آقای عسگراولادی با انگلیس ها هم که دیگر اظهرمن الشمس است. ما حتی شنیده ایم که اخیرا یک سایت روسی فاش ساخته در ماجرای انفجار سفارت امریکا در بیروت اسناد و مدارک مربوط به ارتباط ها و رابط های اطلاعاتی عسگراولادی در ماجرای پرونده سازی علیه حزب توده ایران و طرح انتقال دیپلمات وقت شوروی "گوزچکین" از تهران به لندن از بین برده شد.

این قصه سر دراز دارد و ما را از اصل بحث دور می کند. بحث بر سر مصاحبه آقای خاتمی با سی ان ان و تلاش برای تبدیل جمهوری اسلامی به حاکمیتی عادی و مثل دیگر کشورها بود.

بهرحال، آن مصاحبه با سی ان ان و آن ابتکار را آقایان طرفدار مناسبات زیر میزی بهم زدند و جلویش را گرفتند. البته این کار با توجه به محبوبیت و رائی که خاتمی داشت آسان نبود و به همین دلیل هم ابتدا سعی کردند دولت خاتمي را ضعیف کنند و او را تحت کنترل بگیرند تا بعدا بتوانند ابتکار عمل برای مذاکره با امریکا را خودشان بدست بگیرند، که حاصل آن همان سئوال شما، یعنی مناسبات و مذاکراتی است که با امریکائی ها کرده و حالا فاش شده است. در این رابطه دو حادثه اتفاق افتاد.

۱- حادثه سقوط طالبان درافغانستان، که آقایان را غافلگیر کرد و بعد از افغانستان هم هنوز خودشان را جمع و جور نکرده بود که مسئله عراق پیش آمد و آنجا هم نتوانست خودش را جمع و جور کنند. حالا رسیده ایم به این نقطه.

تحولي که در عراق اتفاق افتاده است خواه ناخواه برروییدادهای جمهوري اسلامي تاثیر جدی دارد. داریم کم کم به جائی مي‌رسیم که این مناسبات پنهان را نه آمریکا دیگر در شکل گذشته اش آن را مي‌پذیرد و نه در جمهوری اسلامی می توان آن را پنهان کند. همه چیز آشکار شده، طوریکه حتی آقاي حکیم هم براي برگشت به عراق تا پایان مذاکره آقاي خلیل‌زاد با جواد ظریف در ژنو معطل مانده بود که بالاخره به ایشان اجازه مي‌دهند به عراق برگردد یا نه. مسئله آنقدر آشکار بود که در تمام مطبوعات و رسانه‌ها عرب زبان هم انعکاس یافت. فقط می خواهم بگویم شرایطی پیش آمده که پنهان ساختن این مناسبات دیگر ممکن نیست.

البته این حوادث مربوط به چهار پنج ماه پیش است. آنقدر جهان در حال تحول و تغییرات است که بسرعت خبر و حادثه امروز کهنه مي‌شود، چه برسد به خبر چهار یا پنج ماه قبل. برای اینکه شنوندگان و بینندگان شما این سرعت حوادث را بیشتر درک کنند من فقط یاد آوری می کنم که اگر بخاطر داشته باشید، همین روزنامه‌هاي دست راستي که حالا پیشنهاد مستقیم هاشمی رفسنجانی به امریکا برای مذاکره را تحلیل جامع اوضاع ایران وجهان از سوی هاشمی رفسنجانی منتشر کردند، پنج، شش ماه پیش، امثال بهزاد نبوی را که گفته بود پارلمان های دو کشور امریکا و ایران با هم گفتگو کنند نوکران آمریکا و جاده صاف کنان آمریکا و انقلابیون پشیمان و.... معرفی کردند. حتی رهبر هم همین را گفته بود. عباس عبدي را با همین بهانه‌ها بردند به زندان و هر بلائی که خواستند سرش آوردند.

س- همه پرسي، یکی از پیشنهادهای اپوزیسیون خارج از کشور است. ما امروز مهمان دیگري هم در این برنامه داریم و من این سئوال را از ایشان هم خواهم پرسید. این مسئله همه‌پرسي را چگونه تعبیر مي‌کنید؟

ج- من در جایي نشنیده ام که حکومتي با علم به اینکه مورد تائید مردمش نیست، بیاید رفراندوم انجام بدهد و وقتی مردم

گفتند شما را نمی خواهیم بگوید خیلی خوب ممنونیم که تا این لحظه ما را تحمل کردید و حالا که ما را نمی خواهید خداحافظی کرده و می رویم.

اما اینکه آنها، یعنی حکومت نمی خواهد شرط قطعی برگزار نشدن رفراندوم نیست. مسئله اینجاست که این خواست چگونه و با چه نیروئی به حکومت تحمیل شود، و الا امروز دیگر همگان به یک رفراندوم در ایران فکر می کنند، حتی اصلاح طلب های داخل حکومت. در مهاجرت هم وضع همینطور است. یعنی یک پیشنهاد دهنده رفراندوم آقای رضاي پهلوي است؛ که به تقلید از آقای خمینی می گوید امروز همه با من اتحاد کنید و برنامه و طرح منسجمی را هم ارائه نمی دهد. در همین رابطه و همین دوران عده دیگری هم جمع شده اند در خارج از کشور و منشور جمهوریت و یا منشور ۸۱ که آنهم چیزی شبیه دفاع از جمهوریت است را پیشنهاد کرده اند. مبتکران این دو طرح هم با همه حسن نیتی که می توانند داشته باشند و یا حسن نظر و سابقه ای که امضاء کنندگان این دو طرح دارند، برنامه مشخصی ارائه نداده اند و هنوز تشکلی هم نیستند. به همین دلیل ما فکر می کنیم این عده از جمهوری خواهان، از بیم افتادن ابتکار عمل بدست سلطنت خواهان که همیشه خطر حمایت همه جانبه امریکا از آنها وجود دارد، به فکر چاره افتاده اند که تشکلی را درست کنند. اساس فکر هم باز به نظر ما و بموجب مطالعه امضاء کنندگان این طرح ها اینست که چون سازمان های سیاسی که در آن عضو هستند نمی توانند با هم متحد شوند و وحدت عمل داشته باشند، بیایند بصورت منفرد و بدون اسامی و هویت سازمانی خود یک تشکلی را مانند جبهه درست کنند. باز تا اینجا هم عیبی ندارد؛ عیب از یک گام جلوتر می تواند شروع شود:

۱- اگر برخی و جمعی در این طرح ها هدفشان این باشد که با در دست داشتن یک پشتوانه امضائی با سلطنت خواهان بر سر میز مذاکره بنشینند، که در می توانند با تضاد و مقاومت سازمان های سیاسی خود روبرو شوند.

۲- نتوانند تشکلی را بوجود آورند وانسجام پیدا کنند، که در اینصورت هم بسرعت پراکنده خواهند شد و این ماجرا هم مثل خیلی از ماجراهای دیگر ۲۰ و چند ساله مهاجرت سروصدائی است که بعد از مدتی تمام می شود. مثل دوران بیانیه های مشترک صادر کردن سازمان های سیاسی که خیلی از امضاء کنندگان همین طرح های جدید جمهوریت عضو آنها هستند.

مسئله و یا مشکل دوم حتی جدی تر از مشکل اول است. یعنی شما در نظر بگیرید که طرفداران این بیانیه ها و یا مبتکران تنظیم این بیانیه ها، اگر نتوانند در باره مسائل مهم و بی وقفه جامعه ابراز نظر کنند، که در ظرف زمان و امواج حوادث فراموش می شوند، اگر هم بخواهند تحرک داشته باشند که هر باز نمی شود برای یک بیانیه و یا حادثه راه بیفتند دوره و امضاء جمع کنند و تازه اگر تعداد امضا ها هم کم شود می گویند پراکنده شدند و تمام شد.

بنابراین باید بروند بدنبال یک هسته مرکز سازمانی و ایجاد یک تشکل که رهبری و برنامه داشته باشد. به این ترتیب می رسیم به همان نقطه ای که ما توده ایها همیشه گفته ایم و آن اینکه برای هر مرحله از یک جنبش باید اتحادی از نیروهای طرفدار آن جنبش تشکیل شود. اتحاد هم همراه باید باشد با هویت سازمانی و یا نوعی پیوند سازمانی. از این مرحله به بعد است که خیلی آسان می توان پرسید: حالا تکلیف آن نیروئی که در داخل کشور است و حتی در حکومت است و دارد مبارزه می کند، زندان می رود، رودرروی بخشی از حکومت است چه می شود. اتفاقا آنها هم می خواهند از جمهوریت و انتخاب در برابر انتصاب و حکومت ولایتی دفاع کنند. ما مگر می توانیم این نیرو را ندیده بگیریم؟ مبتکران بیانیه ۸۱ و طرح نامه جمهوریت و جمع کنندگان امضاء این یک قلم مهم را فراموش کرده اند و در طرح هائی که ارائه داده اند اصلا توجه به این واقعیت در داخل جامعه و حاکمیت نکرده اند و این بزرگترین ضعف ماجراست. به همین دلیل است که آن پرسش اول مطرح شده است. یعنی اینکه شما مبتکر این طرح و جمع آوری امضاء شده اید با هدف داشتن یک پشتوانه و نشستن سر میز مذاکره با سلطنت خواهان و مشروطه خواهان و یا واقعا می خواهید یک گام بلند برای پیوستن به جنبش داخل کشور بردارید؟

بنابراین، چنین طرح هائی و طراحان آن، تا تکلیف خودشان را با بخشی از حکومت روشن نکنند و حتی با آن همسو و همگام نشوند، نمی توانند کار چندانی را از پیش ببرند. مگر اینکه جناح راست و درنده جمهوری اسلامی همه را قتل عام کند و دیگر ظرفیتی در داخل حاکمیت و پیرامون خود باقی نگذارد، که در اینصورت شعار قطعی سرنگونی در دستور روز قرار می گیرد و رهبری جنبش هم عملا به خارج از کشور منتقل می شود.

پس می بینید که برگزاری رفراندوم و یا همه پرسی، از چه مسیر دشواری باید عبور کند، مسیری که قطعا انسجام سیاسی مهاجرین سیاسی در آن تاثیر دارد، مگر اینکه ما با رفراندومی روبرو شویم که از خارج و توسط قدرت های خارجی اعلام و تحمیل می شود، که این خودش یک بحث جداگانه است و ربطی به رفراندوم ملی ندارد. این رفراندوم هم قطعا وقتی می تواند تحمیل شود که تمام ظرفیت های تحول در داخل کشور و در داخل حاکمیت از بین رفته باشد و یا از بین برده باشند. یعنی همگان به نقطه سرنگونی رسیده باشند. این همگان در درجه اول مردم ایران هستند که به نقطه قطع امید کامل و سرنگونی نظام به هر شکل و قیمتی رسیده باشند.

س- شما موقعیت سلطنت خواهان و طرفداران پادشاهی مشروطه را ندیده نمی گیرید؟

ج- خیر. بحث دیگري که اینجا مطرح مي‌شود، بحث سلطنت است. رودربایستي نباید کرد و در این باره هم با صراحت باید پرسید. موقعیت سلطنت خواهی امروز در داخل کشور چگونه

است؟ و نتیجه تکاپوهایي که در آمریکا و در حاشیه وزارت دفاع مي‌شود چه خواهد شد؟ و وضعیت نئومحافظه‌کاراني که آقاي (لدین) هم از آن نام مي‌برد چه میشود؟

خب، این عرصه سیاسي قضیه است. من با صراحت بگویم که سلطنت لولو نیست که کسی را بتوانند از آن بترسانند، بلکه سلطنت یک شیوه حکومتی است، که مردم ایران از آن خاطره‌ات تاریخی تلخی دارند. برای مردم ایران سلطنت شکنجه، زندان، انتخاب نکردن، پارلمان بستن، ، فساد دربار و غیره را تداعی می کند و مردم از برقرار آن وحشت دارند. امروز در جمهوري اسلامي هم آن بخش انتصابي که داراي همین خصوصیات حکومتی است مورد نفرت مردم است. این بخش از جمهوری اسلامی هم عملاً همان سلطنت است.

حالا، کساني در خارج از کشور هستند و مي‌گویند ما از گذشته درس گرفته‌ایم، ما پشت دستمان سوخت، پشت دستی خوردیم ، دیگر تکرار نخواهیم کرد، مشروطه طلب خواهیم شد، طرفدار مجلس خواهیم شد.

اینها حرف های دیگري است که با استبداد سلطنتي فرق دارد و حرف های بدی هم نیست. ما نمي‌توانیم بگویم تو حرف نزن و این ادعاها را نکن. فلان کس مي‌گوید من آزادي خواه شده ام، اما در شکل مشروطه سلطنتي. این را ما نباید تائید کنیم، این را مردم باید باور کنند و ما معتقدیم از این باور عمومی بسیار فاصله داریم.

آنچه که به ما، بعنوان توده ایها مربوط می شود، لازم است کمی به تاریخ و گذشته سیاست های این حزب مراجعه صادقانه بشود. شما ببینید در گذشته از سال ۱۳۴۰ که همراه بود با نوعی رفرم از بالا در حاکمیت تثبیت شده بعد از کودتای ۲۸ مرداد و برپائی متینگ جبهه ملی در میدان جلالیه تهران تاسال ۱۳۵۰ که دیگر رفتیم به سمت جنون جشن های دو هزار و پانصد ساله و آن خرید های عظیم تسلیحاتی و اعلام تک حزبی "رستاخیز" ده سال حزب توده ایران، علیرغم فراز و نشیب های سیاسی داخل کشور و برخی اختلاف نظرها در داخل حزب، شعارش این بود که "شاه سلطنت کند نه حکومت". اصلاً در این دوران بحث براندازي نظام نبود! شادروان ایرج اسکندري تا آخرین لحظه ای که حزب قطع امید از امکان اصلاح در نظام سلطنتی گذشته کرد، از این شعار دفاع کرد. تا زمانی که خانواده سلطنتي و دربار شاهنشاهی نشان دادند داراي چنین ظرفیتي نیستند و نظام داراي ساختاري شده که تا پایان خطی را که پیش گرفته خواهد رفت. فعالیت های آقاي ارتشبد طوفانیان که واسط خریدهای نظامی دربار با امریکائی ها بود نشان داد که دربار می خواهد تا آخر خط برود. ساواک هم نشان داد که می خواهد شکنجه سیستماتیک را اساس حکومت کرده است، در و وابستگاه دربار هم نشان دادند که گوششان به هیچ توصیه و نصیحتی بدهکار نیست و چهار نعل در جاده قدرت و ثروت و فساد مالی و دیگر فساد ها می خواهد پیش برود.

خوب، این سیستم به بن‌بست رسید و حزب توده ایران به این نتیجه رسید که دیگر هیچ امیدی به اصلاح این نظام نیست و یگانه راه رفتن دربار دیکتاتور است. به این ترتیب شعار تغییر کرد و ضرورت سرنگونی سلطنت مطرح شد، در حالیکه سال ها مي‌گفتند جبهه ضد دیکتاتوري درست کنیم. جبهه واحد ضد سلطنت مطرح نبود، جبهه واحد ضددیکتاتوري مطرح بود. آن نظام نشان داد داراي این ظرفیت نیست. حالا در جمهوري‌اسلامي هم جناح انتصابی وابسته به بیت رهبری تلاش مي‌کند ته مانده انقلاب را هم جمع کند. از گرفتن عبدي و آغاجري وزیدآبادي و این طیف بگیرید و بروید جلو تا برسید به زنداني کردن امثال سحابي و احتمالا دکتر یزدي و حتی نقشه کشتن یك عده ای اینها. به این ترتیب اینها دارند تمام ظرفیت‌ها را از بین مي‌برند و وقتی دیگر ظرفیتی باقی نماند در جمهوری اسلامی، چه تفاوتی بین این جمهوری با آن سلطنتی است که سرنگونی اش در دستور کار جنبش قرار گرفت؟ بنابراین بحث ما یک بحث محتوائی می شود در اینجا و در مقایسه سلطنت خواهی و جمهوری اسلامی ولایت پرستی. جمهوری اسلامی هم ممکن است به همان نقطه ای برسد که سلطنت رسید. بنابراین، این شیوه و ساختار و روش حکومت ها و ترکیب حاکمیت آنهاست که مورد بحث ماست. وقتی جمهوری اسلامی هم شد دربار شاهنشاهي دیگر بقای آن سد راه تکامل وترقی جامعه است.

در باره سلطنت خواهی و طرفداری از سلطنت در خارج از کشور هم من اینگونه فکر می کنم که کساني را که طرفدار دمکراسی غربی هستند و در امریکا و اروپا تحت عنوان مشروطه خواه فعالیت می کنند، اینها تفاوت دارند با طرفداران قدیمی و سالمند بازگشت سلطنت و آنهم سلطنت پهلوی به ایران. اینها بیشترشان طرفدار سیستم غرب هستند، تحصیل کرده دانشگاه های اروپائی و امریکائی هستند واین دیگر یک چیز دیگرو یک طیف دیگری است. این مشروطه خواه ها هم مي‌گویند که ما دیگر کارهای اسلاف خودمان را نخواهیم کرد آن کارها اشتباه بزرگی بود! ما طور دیگري فکر می کنیم. ما طرفدار پارلمان هستیم، از دمکراسي دفاع می کنیم. اینها حرف های جدیدی است. این شناخت را مردم ایران از سلطنت طلب ها ندارند و شاید به همین دلیل هم هست که آنها از کلمه سلطنت فاصله گرفته و نام خودشان را مشروطه خواه اعلام کرده اند. وقتی مردم همین حالا هم در ایران وقتی می خواهند فساد و خونریزی سیستم ولایت فقیه را محکوم کنند آن را با سلطنت مقایسه می کنند، حتما کسانی در طیف راست اپوزیسیون درخارج از کشور هستند که عاقلانه به این نتیجه برسند که تبلیغ سلطنت در ایران ناممکن است. مردم ایران همچنان با آن شناخت قدیمي خودشان از سلطنت زندگی می کنند. آیا مردم ایران این حرف‌ها و برداشت های تازه را از سوی سلطنت خواهان و یا مشروطه خواهان قبول خواهند کرد یا نه به خود آنها مربوط است، ما تصور نمی کنیم. خب، خیلی طبیعی است که مردم بپرسند شما اگر طرفدار دمکراسی و آزادی هستید چرا با جمهوری کنار نمی

آئید. خب همین شعارها و طرح ها را برای یک نظام جمهوری مطرح کنید. چرا می خواهید ما را به عقب برگردانید؟

اتفاقا از همینجاست که ما هم بحث داریم و می گوئیم جلب حمایت وزارت دفاع آمریکا و یا موافقت با دخالت نظامي امریکا در ایران که نمی توان آزادیخواه بود و ما تصور هم نمي‌کنیم مردم ایران از آن حمایت کنند. این بحث مربوط به خارج از کشور است.

حالا برویم برسر موضوع رفراندومی که مطرح کردید.

ما در این مورد یك تحلیلی داریم که با صراحت آن را می گوئیم، این صراحت ضرورت دارد زیرا دیدن حقیقت هر اندازه هم که تلخ باشد واقع بيني مارا بيشتر مي‌كند. ابتدا حقیقت را باید دانست و سپس واقعیت را بر آن تطبیق داد.

ابتدا ببینیم در ایران این مسئله چگونه مطرح است و زمینه آن چگونه فراهم می شود. همانطور که حوادث به ما نشان میدهد، امروز درایران، یک جریان پرقدرت و پرنفوذ و شاید بهتر باشد بگوئیم نفوذی در حاکمیت ایران، با تمام قوا و امکاناتش سرگرم از بین هر نیروئی است که بعنوان آلترناتیو مطرح است و یا امکان مطرح شدنش هست. بنظر ما، این خطي است بسیار پر قدرت که از بیرون از کشور هدایت مي‌شود و در داخل کشور و در پنهان ترین بخش های حکومتی اجرا می شود. همان هائی که به ظاهر سر سازش با امریکا را ندارند و پرچم آتش می زنند و می خواستند سلمان رشد را ترور کنند، اکنون در حاکمیت ایران این خط را پیش می برند. از نظر ما، این ادامه همان جریانی است که بزرگترین ترورها را در سال های ابتدای انقلاب سازمان داد و قتل عام زندانیان سیاسی را توانست به انقلاب ایران تحمیل کند، همان جریانی که آیت الله های با نفوذ و سالمند را در جمهوری اسلامی دم تیغ مجاهدین خلق داد و آیت الله منتظری را در خانه اش حبس کرد. همان ها رهبری و هدایت این ماجرا را برعهده دارند. آن ها دارند تمام ظرفیت های جمهوری اسلامی و آلترناتیوهاي داخل و خارج حاکمیت را در ایران نابود می کنند تا ایران به همان نقطه ای برسد که عراق و صدام حسین رسیدند. یعنی در آن حد که امثال احمد چلبی هم به اپوزیسیون صدام در خارج کشور تبدیل شده بود و هیچ زمینه ای برای تحول در داخل حکومت و داخل کشور عراق دیگر وجود نداشت و همه شرایط برای استقرار ارتش امریکا در عراق فراهم شد. این سناریوئی است که درافغانستان هم اجرا شد. طالبان از جمله وظائفش همین بود و شما می دانید که چقدر کادر ملی و چپ در افغانستان کشته شدند، ترور شدند، به قتل رسیدند. حتی احمد شاه مسعود را که یک آدمی بود سرکش کشتند. هیچ چیز باقی نگذاشتند تا امریکا بر زمین سوخته فروآید. تمام امکانات داخلي افغانستان را سوزاندند. الان در ایران هم همین طرح توسط یک محفل مافیائی که ما یک سر بزرگ آن را در قوه قضائیه می بینیم در حال اجراست. یك جریان پر قدرت داخل حکومت تمام امکانات داخلي را دارد از بین مي‌برد. این طرح را می خواهند تا آنجا پیش ببرند که هیچ آلترناتیوی جز همان آلترناتیو مورد نظر امریکا و وزارت دفاع این کشور در خارج از کشور و در همان کنار دستشان در امریکا باقی نماند.

پس ابتدا این حقیقت را ببینیم که عملاً بخشی از حاکمیت جمهوري اسلامي در جریان کدام برنامه امریکائی است و نتیجه اجتماعی آن را هم ببینیم. این نتیجه نیست جز اینکه حالا در داخل کشور يك سمپاتي نسبتا گسترده نسبت به غرب و امریکا و يك نا اميدي از امکان تحول در حکومت و اصلاحات بوجود آمده است. این سمپاتی بسرعت در حال رشد است. این رشد گرایش به قدرت خارجی چنان سرعت گرفته که مقایسه آن با يك سال پیش ممکن نیست. در باره همین گرایش آماري عبدي در یک نظرسنجي بیرون آورد که به همین دلیل هم زندانی شد. منظورم همان رقم ۷۵ در صد موافقت مردم با مذاکره با امریکا و رشد قطع امید از تحول در جمهوری اسلامی از ۲۹% به ۴۳% در یک چند ماهه. از نظر ما این آمار الان خیلی بیشتر شده است.

حالا آمریکا چنان از این پتانسیل و گرایش به خود در ایران مطلع است که مذاکره با رهبران شناخته شده ای مانند هاشمی رفسنجانی را برای خود یک ضد تبلیغ می داند. آن مذاکراتی هم که در ابتدا شما گفتید و ماهم تاکنون بارها گفته ایم، بنظر ما در شرایط کنونی درباره عراق است و عمدتا وقت می خرند. روی این مناسبات و مذاکرات هم نباید حساب کرد. شما ببینید بهترین مناسبات پسر دائي و پسرعموئی را همین آقای رامسفلد با صدام حسین داشت و درسال۸۳- ۸٤ باهم در بغداد فالوده مي‌خوردند. ولي ديديم آنجائي را که دیگر تاریخ مصرف صدام تمام شده بود او را به خاک سیاه نشاندند. الان هم مذاکرات سیاسي که با جمهوري‌اسلامي مي‌كند همین حالت را دارد. آنها دنبال فرصت و وقت مي‌گردند براي تثبيت وضعيت در عراق. حل مسئله شیعیان درعراق یا نجف و پایگاهي که براي شيعيان در آنجا در نظر گرفته‌اند. آنچه که آنها بدنبال آن هستند جمع کردن اسلام به سبک خميني و خاتمه بخشيدن به به مرکزیت شهر قم است. آنها بدنبال آن هستند که امثال آیت الله میلاني و آیت الله خوئي را دوباره در نجف علم کنند و بروند به سمت همان سنت‌های قدیم در نجف. در نهایت هم نجف را تبدیل به يك واتيكان اسلامي درست خواهند کرد که از هر نظر تابع نظرات خودشان خواهد بود و این ممکن نشد مگر با خیانت حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی به انقلاب ۵۷.

حالا برویم بر سر نقطه نظر دیگری که ما داریم. یعنی پاسخ بدهیم به آن سئوال شما که آیا امریکا به ایران حمله نظامی مشابه عراق خواهد کرد یا خیر؟

ما مي‌گوئیم نیازی به چنین مداخله ای نیست. امریکا در ایران شبکه های بزرگ خبرجمع کنی دارد، احمق هم نیستند، می دانند که تمایل مردم و بویژه جوانان نسبت به

امریکا و غرب روزبروز در حال گسترش است. مگر احمق اند که با داشتن چنین ظرفیت و زمینه ای بروند تهران را بمب باران کنند!؟ تنها کاری که فعلا باید بکنند و با تمام قدرت و قوا هم دارند می کنند وسعت و سرعت بخشیدن به این نارضائی و قطع امید مردم از داخل، از بین بردن آلترناتیوها در داخل ایران و نشان دادن خود به عنوان بزرگ ترین ناجی است. یعنی همین کاری که توسط قوه قضائیه و مخالفان اصلاحات دارند پیش می برند. این خودش از صدتا لشکر نظامی کارسازتر است! در آن لحظه مناسب که افکار عمومی جهان هم آمادگی آن را داشت و اروپا هم ناامیدانه بدنبال امریکا راه افتاد، آنوقت خواهند گفت: بسیار خوب، این رژیم هم سلاح اتمی دارد، هم تروریست است، هم ضد حقوق بشر است و هم نمی گذارد در خاورمیانه و عراق و افغانستان صلح بشود. بیآئید همه با هم از برگزاری یک رفراندوم در ایران حمایت کنیم. این رفراندوم دیگر آن رفراندومی نیست که جمهوری اسلامی را نگهدارد. اساسا برای اینکار هم برگزار نمی شود، بلکه رفراندوم می شود که جمهوری اسلامی برود. طرح موضوع هم خیلی طبیعی و منطقی و مردم پسند است و جنبه دمکراتیک هم دارد، اما از درون این طرح خواه نا خواه امریکا بیرون می آید. مجامع بین المللی هم حمایت خواهند کرد.

با توجه به این نتیجه محتوم، در اینجا رهبران جمهوری اسلامی دو تصمیم خواهند گرفت. یا برگزاری این همه پرسی و انتخابات را در پشت میز تفاهم و مذاکره با امریکا و متحدان آن خواهند پذیرفت و یا تن به آن نخواهند داد. در حالت اول نتیجه معلوم است و کناره گیری از قدرت مانند افریقای جنوبی صورت خواهد گرفت و یا مقاومت خواهند کرد، که دراین حالت عملاً زمینه دخالت مستقیمتر را امریکا و اروپا را در ایران فراهم خواهند کرد.

این نظر ما در مورد آن بحثي است که شما مطرح کردید. این دخالت مستقیم تر هم بموجب قرائن و شواهد چنگ اندازی بر همان بخش از خاک ایران است که حکومت متکی به در آمد آن بر سر قدرت است، یعنی جنوب ایران و قسمت های نفت خیز ایران. در اینجا این احتمال قوی است که این بخش مهم ایران شبیه آنچه که در شمال عراق صورت گرفت، مستقل شده و اختیار آن یک دولت اپوزیسیون کارگزار امریکا تشکیل خواهد شد تا در عین حال به پایگاهی برای بقیه خاک ایران هم تبدیل شود و برود تا تبریز و کردستان و خراسان. به همین دلیل ما فکر نمی کنیم امریکا خیال لشکر کشی در حال حاضر به ایران را داشته باشد. این طرح هم گام به گام و بتدریج مطرح خواهد شد. نفت را که بردند، حکومت مرکزی نمی تواند با صادرات جالیزی مثل هندوانه و خیار اصفهان و یا فرش کاشان و پسته کرمان ادامه یابد.

البته این احتمال هم قوی است که پای میز مذاکره مستقیم بنشینند و تن بدهند به آنچه در ضعیف ترین موقعیت به آنها تحمیل خواهد شد. حکومتی که پشتش خالی باشد، مردم را بخود نداشته باشد و نفتش هم در شرف گرفتن باشد دیگر چه می خواهد بکند؟

این پاسخ ما به آن سئوال شما در باره همه پرسي زیز نظر مجامع بین المللی و امریکاست. وقتی که سمبه چنین پرزور باشد، به نظر ما پاي میز مذاکرات هم خواهند نشست. این آقای گارباچف وقتي پروسترویکا را آغاز کرده بود، جمله بسیار دردانگیزي دارد که البته مال خودش نبود، بلکه گویا نقل از استالین است. گفته بود همه صحبت‌هاي دیپلماتیك مربوط به موقعي است که در بیرون نطق می کنیم، مصاحبه می کنیم. وقتي نشستیم پشت میز مذاکره و درها بسته شد صریح‌ترین، تندترین، رکیك‌ترین حرف‌ها و مسائل مطرح خواهد بود. یعني هیچ رودربایستي در کار نخواهد بود.

شما این آخرین دیدار صدامحسین با یك ژنرال امریکائی را روی سایت اینترنتی "پیک نت" بخوانید. ببینید ژنرال آمریکائي با چه صراحتی به صدام حسین پیشنهاد می کند از عراق برود بیرون و بیخود خودش را در زیرزمین ها معطل نکند. صدام مي‌گوید کجا بروم؟ مي‌گوید از عراق بروید بیرون. با همین صراحت. یا، آخرین مذاکرات شاه با سفرای انگلیس و آمریکا را مطالعه کنید، دیدارهاي او را با سولیوان بخوانید. مگر با همین صراحت به او پیشنهاد نکردند ایران را ترک کند. با رضا شاه همینگونه مگر رفتار نشد و با همین صراحت به او نگفتند از ایران برود بیرون. و در هر دو حالت مگر مردم شادی نکردند؟ در نتیجه، در همین نوع مذاکرات به جمهوري اسلامي خواهند گفت، که آقا یا تن خواهي داد به این چنین چیزي که ما می گوئیم تن می دهی و یا به زور خودمان اجرایش می کنیم. مثل صدامحسین که گفتند: آقا تو بیا برو به نیوزلند. زن و بچه‌هات و قبیله‌ات را بردار برو نیوزلند و انگلیس هم تضمین امنیت تو را خواهد کرد. برو آنجا زندگي کن تا ببینیم چه خواهد شد. یارو نرفت زیر بار. خوب عملاً بخش دوم اجرا شد.

س- در زمان سقوط شاه فقید، نیروهاي اپوزسیون خیلي محدود بودند روزنامه‌ها و نشریه‌هایي که بر علیه رژیم چاپ مي‌شدند خیلي محدود بودند و یکي از رکن‌هاي اصلي مبارزاتي کنفدراسیون جهاني دانشجویان بود. ولي اکنون یك چیزي حدود ۲۰۰ روزنامه و نشریه و مطبوعات بر علیه رژیم مي‌نویسند هر روز. رادیو تلویزیون‌ها در سراسر دنیا بر علیه رژیم صحبت مي‌کنند. مدام دارند از رژیم انتقاد مي‌کنند تا حد توهین و اتهام. بهر حال زیر فشار قرار مي‌دهند رژیم را. چه انگیزه‌اي است یا چه ارتباطاتي است که این نیروي با قدرت اپوزسیون داخل و خارج با این همه مطبوعات که درباره رژیم مي‌گویند و مي‌نویسند اما رژیم را جا کن کنند.

ج- ببینید آقاي شهنوازگرامی! همیشه باید نگاه کنیم ببینیم که آن کسي را که با او دشمن هستیم از چه چیزي بیم دارد، دربرابر چه چیزي مقاومت مي‌کند، نسبت به چه چیزي واکنش نشان مي‌دهد. استفاده از همان شیوه ای که چنین حساسیتی نسبت به آن دارد، این درست‌ترین روش و حرف و عمل است. حکومت ملا، حکومت آخوندی، حجاب و انواع این حرف‌هائی که می نویسند ومی زنند برای آنها بی ارزش است و به آن می خندند. یا وقتی به مردم می گویند بریزید توی

خیابان، دانشگاه را تعطیل کنید، بیایید بیرون نارنجك و کوکتل مولوتف پرت کنی. همه این حرف‌ها را اجازه می‌دهند گفته شود و حتي سایت‌های اینترنتی شان را هم نمی‌بندند. آلان سایت‌هاشان هست حتي پارازیت روی رادیوهاشان هم نمی فرستند. تازه از این تبلیغات و حتی ماجراجوئی هائی که با این تحریکات صورت گیرد استفاده هم می کنند و یورش به نهادها، احزاب و تشکل ها و دانشجویان را به همین بهانه؛ یعنی اینکه عده ای خرابکار و تخریب کننده وسائل خدمات شهری را مانند همه جای دیگر دنیا سرکوب کرده اند توجیه می کنند.جواب نمی‌دهند.

در مورد نقش مطبوعات و تبلیغات اپوزیسیون هم به نظر ما بخش قابل توجهي از تبلیغاتي که شما به آن اشاره کردید همین نقش و سهمی را دارند که برایتان گفتم. حرف هائی زده می شود که نه تنها برای مردم قابل قبول نیست، بلکه اغلب به یاری تبلیغاتی برای حکومت هم تبدیل می شود. ما می گوئیم اگر امروز جامعه نیازمند افشاگري در رابطه با مناسبات با آمریکاست، بجاي پرخاش کردن و بجاي ناسزا گفتن، دقیقاً باید براي مردم ایران توضیح داد که مثلا زدوبند پشت صحنه با امریکا چه عواقبي دارد. این با یك برنامه نیم ساعته و یا یك ساعته که مثلا من چنین حرف هائی را بزنم حاصل نمی شود، بلکه باید بعنوان یك استراتژي تبلیغاتي تنظیم بشود.

س- ولي این کلام شما بي تاثیرنیست در داخل کشور. چون این رادیو و تلویزیون که گاه گاهي در خدمت شما هستیم. شنونده و بیننده زیادي در داخل ایران دارد. به این کلام شما توجه خاص دارند خیلي از شنوندگان و بینندگان در داخل.

ج- منظورم این رادیو یا آن تلویزیون نیست. بلکه یك اصل کلي را مطرح کردم. چون شما پرسیدید، من گفتم که این مصاحبه یا آن مصاحبه فقط نمي‌تواند تاثیرگذار باشد. یعني اگر همه این رسانه‌ها یك هدف کلي و معین مي‌داشتند و مجهز به تکنیك کار بودند آنوقت، خیلي فرق مي‌کرد. نداشتن عملکرد درست این رسانه‌ها در خارج از کشور مي‌تواند در تقویت رژیم خیلي هم موثر باشد. چرا نه؟ و این یعنی ضد تبلیغ. کسانیکه تکنیک جنگ رواني، فکري و اجتماعي را تعقیب مي‌کنند مي‌دانند که چه چیزها به ضد خودش تبدیل مي‌شود. مثلا هیجان ایجاد مي‌کنند و چیزي از درونش در نمي‌آید! بعد از ده بار که این کار را کردند، بار یازدهم ، بهترین و واقعی ترین برنامه را هم که داشته باشند دیگر مردم اعتماد نمي‌کنند. حالا ما بحث فني در اینجا نمي خواهیم بکنیم. چون شما پرسیدید من هم مطرح کردم و الا هر جریانی خودش می داند چه نوع تبلیغ کند و یا نکند. از نظر ما ابتدا باید برای خودمان مشخص کنیم که ما مي‌خواهیم افشاگري کنیم یا مي‌خواهیم به همه توهین کنیم، همه را نفي کنیم. از خاتمی تا مصباح یزدی همه را بزنیم. این بنظر ما اسمش سیاست و مبارزه نیست و خط مشی هم نیست، اصلا معلوم نیست متحد کیست؟ دشمن کیست؟ دوست کدام است؟

من در اینجا با صراحت به شما می گویم که از نظر ما توده ایها، در آینده ایران بدون استفاده از نیروهائي که در حاشیه حکومت هستند یا در جناح‌هایي حکومتي هستند، حتي اگر حکومت جمهوري اسلامي سرنگون هم بشود، هیچ حکومت و دولتی تشکیل شدنی نیست. اداره کردن یك مملکت ٦٤ میلیوني بالاخره کادر می خواهد. شما تصور کنید در هر بخشداري و فرمانداري و استانداري هر کدام حداقل ٥٠ تا ٦٠ کادر احتیاج دارد بعنوان کادر اداري . پس بالاخره از این در دستگاه دولتي جمهوری اسلامی هم استفاده باید بشود، اینطور نیست که شما همه را با یک چوب بزنید. حتی جمهوری اسلامی هم مجبور شد از کادرهای زمان شاه استفاده کند و یا در همین افغانستان مجبور شدند از کاردهای دولت دمکراتیک افغانستان استفاده کنند و یا در همین عراق هم الان شروع کرده اند به فراخواندن پلیس زمان صدام و ادارات را باهمان کادرها دارند راه می اندازند. به این ترتیب شما می بینید که سیاست نفی مطلق و طرد همه عملا ناممکن و مخرب است و جذب نیرو نمی کند. حتي در زمان تزار هم که انقلاب اکتبر شد دستگاه دولتي را هم که شکستند یعني شکستن ماشین دولتي، بعداً از ابزار آن ماشین شکسته دولتي شروع کردند استفاده کردن .

باید دید ما و مردم چه کساني را در کنار خودشان احساس می کنند، از آنها حمایت کنیم. باید ببینیم با کي و در کنار چه کساني قرار مي‌گیریم.

البته، ما بحث خودمان را مي‌کنیم و تاکید می کنم که ما سیاست خودمان را بیان می کنیم، هر جریان دیگری خودش می داند چه کند و هر نوع سیاستي که دلش مي‌خواهد اتخاذ می کند. ولي وقتي اشاره کردید که این نشریات و رسانه‌هاي عمومي که در اختیار اپوزیسیون خارج از کشور و عمدتا امریکاست برد آنچناني ندارند، من بی جا ندانستم که این توضیحات را بدهم. شما ببینید! مثلاً تلفن مي‌شود از تهران و یکنفر می آید روی خط. آن طرف با استفاده از فرصتی که بدست آمده از ایران می آید روی خط که چهارتا کلام حرف بزند و بگوید در آنچه چه می گذرد. مصاحبه کننده که صحبت های آن طرف به مذاقش خوش نمی آید و با سیاست های رادیو و یا تلویزیونش نمی خواند شروع می کند به طرح سئوالاتی که پاسخ دهنده یا نمي‌تواند جوابش را بدهد و یا اگر هم جواب بدهد تا بقول معروف سنگ روی یخ نشود، فردا برایش یك پرونده درست خواهد شد و باید برود اداره منکرات و توضیح بدهد. نمونه های بسیاری در این مورد را ما در حافظه خودمان داریم، که از یکسو امثال سیامک پورزند قرار دارند و از سوی دیگر امثال این آقای علیرضا جباری که با یک روزنامه و یا هفته نامه ای که در کانادا منتشر می شود مصاحبه کرده بود و حرف هائی زده بود که در همینجا هم بارها گفته شده و حالا دیگر نیازی نبود که از زبان و دهان او، آنهم از تهران بیرون کشیده شود. سرنوشت هر دو را هم که می دانید. هر دو زندانی اند حالا. این است نتیجه نداشتن سیاست و خط مشی تبلیغاتی که شما به گسترده بودن وسائل آن و در عین حال ناتوانی آنها اشاره کردید.

آرایش سیاسی نیروها در ایران بسرعت در حال تغییر است!

درآستانه رویدادهای چند هفته اخیر و درادامه توقیف بسیاری از مطبوعات کشور و فشار قوه قضائیه به مطبوعات نیمه مستقل کشور برای پذیرش سانسور، بسیاری از سایت های سیاسی داخل و خارج از کشور نیز گرفتار تیغ توقیف اینترنتی شدند. بدستور قاضی مرتضوی طرح فیلترینگ سایت های موثر و مطرح سیاسی ایرانی – چه در داخل و چه در خارج از کشور- که از مدت ها قبل تدارک آن از سوی وزارت مخابرات و سیمای جمهوری اسلامی ریخته شده بود به اجرا گذاشته شد. وسائل فیلترینگ را از خارج وارد کرده و لیست سایت هائی که باید مشمول طرح می شدند را نیز به بهانه مقابله با سایت های مروج فحشاء از قبل آماده کرده بودند. اکنون و با حوادثی که درایران روی داد مشخص شده است که فیلترینگ کردن سایت های سیاسی نیز بخشی از طرح بستن تمام کانال های ارتباطی مردم با هم، با هدف عملیاتی بود که در این هفته ها همگان شاهد آن بودند. شاید درابتدا هدف از بستن راه ارتباط گیری مردم با سایت های اینترنتی چندان برای مردم روشن نبود، اما حوادث بعدی نشان داد که این نیز بخشی از طرح بزرگتری بوده که اکنون بعنوان عملیات شورشی لباس شخصی ها شناخته شده است. در نخستین روزهای بسته شدن و باصطلاح فیلترینگ سایت های سیاسی، رادیو فردا و تلویزیون متصل به این رادیو دو مصاحبه، در همین ارتباط با سردبیر راه توده کردند. آنچه را در زیر می خوانید مصاحبه تلویزیونی انجام شده دراین ارتباط است.

- ما می خواهیم درباره بستن سایت ها چند کلامی با شما صحبت کنیم. این اقدام می تواند ادامه پیدا کند؟ تکنولوژی آن را از کجا آوردند؟

- خب، فعلا که با پول بی حساب و کتاب نفت رفته اند و یک دستگاه هائی از سوئد ظاهرا خریده اند و کار هم گذاشته اند تا ارتباط مردم با سایت های اینترنتی را قطع کنند، باید دید پشت این اقدام درتدارک چه هستند. البته وسعت این فیلترگذاری به آن شکل ها هم که می گویند نیست و بنظر ما، خود حکومت هم به این مسئله دامن می زند تا مردم خیال کنند سایت ها بسته شده و بتدریج این وسیله ارتباطی را فراموش کنند. تا آنجا که ما اطلاع داریم مردم دارند راههائی برای دور زدن این فیلترگذاری و این سانسور جدید پیدا می کنند، مخصوصا جوان ها. ما توصیه می کنیم که راه حل های فنی را در سایت های و نشریات منتشر نکنند، چون حکومت این راه حل ها را هم می بندد، مردم و مخصوصا جوان ها خودشان می دانند چگونه از فیلترها عبور کنند. بهرحال فعلا، از این طریق هم لطمه ای به خبرگیری و آگاهی مردم زده اند.

- می گویند ۱۵۰ سایت را بسته اند.

- ما نمی دانیم منشاء این ارقام کجاست، اما آنطور که سایت و یا روزنت "رویداد" همان روز اول نوشت، درد آقایان در اصل همان سه سایتی است که رویداد نوشت. یعنی سایت امروز که دیدگاه ها و اخبار جبهه مشارکت را منتشر می کند، سایت زنان که اخبار اختصاصی زنان را منتشر می کند و هر دو در داخل کشور تهیه می شوند و سایت پیک نت که در خارج کشور تهیه می شود و البته سایت رادیو فردا. همه دعوا هم بنظرما سر همین سایت ها بوده؛ که اخبار و افشاگری از داخل کشور داشته اند. آنها مراجعه کننده سیاسی از داخل کشور زیاد داشته اند و جهت گیری مشخصی هم داشته و دارند. یعنی در آن ها از آگهی تجاری تا بیانیه براندازی و یا نامه های دلتنگی این و آن تا مغزپسته رفسنجان و زیره کرمان و نخود و لوبیای یک و یک منتشر نمی شده است.

ما بخش آمار این سایت ها را، که یک مرکز بین المللی است مرتب کنترل می کنیم. اتفاقا همین آمار هم نشان می دهد حساسیت ها در کجا بوده است. ادعاهای آقایان در ایران هم که گفته اند سایت های مروج فحشاء و بقول خودشان اضرار را بسته اند، همه حرف مفت است. وقتی خودشان سایت صیغه خانه درست کرده و اجازه قرار گرفتن آن را روی شبکه اینترنت داده اند دیگر این ادعاها مسخره است. تازه سایت فحشاء و اضرار شب و روز در کنار خیابان ها ایستاده است! نکته دیگر اینکه تازه همین سایت هائی را هم که فیلتر گذاشته اند، بازهم در ایران گرفته می شود، زیرا فیلترگذاری کامل امری نا ممکنی است. اینترنت قاره هفتم است که تازه دارند کشفش می کنند، شما یقین داشته باشید که بزودی ضد فیلتر را پیدا خواهند کرد. در ضمن شما اطلاع دارید که الان بتدریج دارند از ساته لیت و دیش برای وصل شدن به اینترنت استفاده می کنند که فیلتر گذاری روی آن ممکن نیست. جنگ آقایان با آگاهی و تکنیک مثل جنگ شب با روز و سیاهی با خورشید است و بی نتیجه.

یک شعر بسیار زیبائی شادروان نصرت رحمانی دارد. می گوید: قفل یعنی کلید- قفل یعنی، کلیدی هم هست!

این قفل ها را مردم ایران باز خواهند کرد، زیرا این مردم تشنه اخبار و آگاهی اند و در چارچوب و حصار تنگی که ارتجاع می خواهد برایشان تعیین کند جای نمی گیرند. این اقدامی هم که کرده اند برای فیلتر گذاری روی چند سایت سیاسی، در واقع از موضع ضعف است. شما به این قسمت آمار سایت ها مراجعه کنید. این سه سایتی که برایتان در بالا گفتم، مثلا تعداد مراجعه کنندگان روزانه سایت امروز که دوستان آقای حجاریان منتشر می کنند حدود ۶ هزار است، سایت زنان اغلب بین ۲ تا ۳ هزار و سایت پیک نت بین ۱۶

تا ۲۰ هزار مراجعه کننده روزانه دارد که ۴۰ تا ۴۱ درصد آن از ایران است.

خب، حرف ما اینست که وقتی حکومتی از ۱۴ - ۱۵ هزار بیننده یک سایت سیاسی که عمدتا هم روشنفکران و نخبگان آن را می بینند می ترسد، دیگر نمی توان گفت چنین حکومتی مسلط و مستقر است. توده مردم که اینترنت ندارند، حداکثرش تیتر روزنامه ها را می خوانند.

- این مناسبات و مذاکرات جدید که با امریکا برقرار کرده اند، قوت قلبی برای فشار بیشتر به مردم و محدود کردن بیشتر آزادی ها نبوده؟

- بله. ما یک اطلاعی در این باره داشتیم، در روزهای پایانی سال گذشته. این اطلاع را هم در راه توده منتشر کردیم و هم دادیم به سایت های مختلف ایرانی و از جمله همین سایت پیک نت که حالا حکومت روی آن فیلتر گذاشته. این سایت خبر ما را با عنوان بزرگ منتشر کرد. اگر اشتباه نکنم در تاریخ ۱۱ فروردین گذشته این خبر در سایت پیک نت منتشر شد. کسانی که علاقمند باشند می توانند بروند و در آنجا آن را بخوانند.

در آنجا دقیقا نوشته شده که در آستانه سال نو، آقای جوادظریف از امریکا راهی تهران شده و پس از هماهنگی با تهران به ژنو برگشته و با زلمای خلیل زاد که ایشان هم از امریکا خودش را به ژنو رسانده مذاکرات رسمی را آغاز کرده است. در نتیجه، خبر مذاکرات، خبر جدیدی نیست اما هوشیار شدن سیاسیون مهاجر در این باره خبر جدیدی است!

- منظور شما همین دیپلمات افغانی تبار است؟

- بله. زلمای خلیل زاد که مشاور کاخ سفید در امور افغانستان و عراق و ایران است. دوستان افغانی ما می گویند که ایشان چنان معامله گر بزرگی است در کار سیاست که وطنش را هم معامله کرد.

بهر حال می خواهم بگویم که خبر مذاکرات ایران و امریکا، خبر جدیدی نیست اما حالا کم کم جزئیات آن دارد اعلام می شود. تاخیر آقای حکیم در بازگشت به عراق، تماس های حکیم درتهران و از طریق سفارت انگلیس. خبر خلع سلاح مجاهدین و متوقف شدن این خلع سلاح و باز دوباره خبر خلع سلاح و یا بازگشت غیر مسلحانه اعضای سپاه بدر به عراق و یا همین سفر آقای خاتمی به لبنان و مذاکره با رهبر حزب الله لبنان. بهرحال اینها جزئیات و نتایج آن مذاکراتی است که از ابتدای سال جدید و حتی در آستانه سال جدید میان خلیل زاد و جواد ظریف شروع شده و همچنان ادامه هم دارد. این نشانه هائی که خدمت شما گفتم، موجب جلب توجه مردم نسبت به مذاکرات شده و مردم می خواهند بدانند آن پشت در ارتباط با امریکا چه می گذرد. بنظر ما یکی از دلائل فیلتر گذاری روی سایت های سیاسی هم همین مسئله بوده، یعنی جلوگیری از انتشار اخبار مربوط به مناسبات ومذاکرات با امریکا. ما این را از روی پرهیزی که مقامات جمهوری اسلامی و حتی نمایندگان مجلس از ورود به بحث این مذاکرات نشان می دهند می فهمیم. مثلا همین امروز از آقای محمد رضا خاتمی در باره این مذاکرات سئوال شده و ایشان گفته ترجیح می دهد در این باره حرف نزند. این نشان می دهد که خط قرمزی در این باره تعیین شده و حکومت نسبت به افشای این مذاکرات بسیار حساس است و حتما آن را اسرار مملکت و بخشی از منافع مملکت اعلام کرده که اینطور همه در باره آن سکوت می کنند. به این ترتیب بستن سایت ها نیز در همین شرایط البته بحث انگیز است و بی ارتباط با مذاکرات واخبار آن نیست، زیرا سایت هائی مثل پیک نت که مسئولین آن در داخل کشور نیستند که زیر ضربه قرار بگیرند می توانستند این اخبار را منتشر کنند و سد سانسور و باصطلاح خط قرمز ها را پشت سر بگذارند.

- مناسبات با امریکا برای جناح راست یک برگ عبور از خط قرمز حقوق بشر نشده؟

- بنظر ما جناح راست بسیار می کوشد برای یورش گسترده و یکباره به اصلاحات و اصلاح طلبان حمایت امریکا را جلب کند و همانطور که شریعتمداری چند روز پیش در کیهان نوشت، آنها یعنی جناح راست تصور می کنند امریکا بدلیل گرفتاری که برای سروسامان دادن اوضاع عراق دارد، در مخمصه است و نیازمند امتیازهای این جناح و اینها هم می توانند با دادن این امتیازها حمایت کامل امریکا را برای یک کودتای کامل در ایران جلب کنند. بنابراین جلب حمایت امریکا با دادن بزرگترین امتیازها اساس برنامه جناح راست است. جناحی که حمایت داخلی و مردمی را بکلی از دست داده و می کوشد حمایت خارجی را پشتوانه حکومتی خویش کند. بنظر ما جناح مقابل آنها هم این مسئله را می دانستند و همچنان هم می دانند و به همین دلیل هم در این سالها می کوشیدند با علنی کردن و رسمی کردن مذاکرات و مناسبات با امریکا مانع این زدوبند شوند و به ماجرا یک جنبه قانونی و علنی بدهند و نگذارند مذاکرات با امریکا تبدیل به حربه ای سیاسی برای جریان ضد اصلاحات شود. بحث این نبوده که جناح راست زیر میزی مذاکره نکند و اصلاح طلبان چنین کاری بکنند. خیر، بحث این بوده که مذاکرات رسمی و علنی باشد و مجلس و مردم در جریان آن باشند. شتر سواری دولا دولا نشود. هی آقای خلیل زاد از نیویورک و واشنگتن بیاید ژنو و یواشکی با جواد ظریف که از بیت رهبری رهنمود گرفته و به ژنو آمده ملاقات کند و به پاول وزیر خارجه امریکا گزارش شود. خب، این موش و گربه بازی باید خاتمه پیدا کند. این سیستم، سیستم غلطی است. نام این کار مذاکرات سیاسی نیست، بلکه معامله سیاسی است و قطعا هم در این معامله سرمردم ایران کلاه خواهد رفت. شما ببینید، در همین آستانه حمله نظامی به عراق اسنادی که از سوی همین وزارت خارجه امریکا منتشر شد چطور فاش ساخت که همین آقای رامسفلد وزیر دفاع کنونی امریکا در سال ۸۲ و ۸۳ با صدام حسین در بغداد مذاکرات محرمانه داشته و پسرخاله و پسردائی هم شده بودند. در آن دوران این مذاکرات و معامله های سیاسی از مردم عراق پنهان نگهداشته شد و دیدیم که امریکا هم تا وقتی به معامله سیاسی ادامه می دهد که برایش سود داشته باشد. تعهدی هم که بصورت رسمی وجود نداشت. در نتیجه آن لحظه که دیگر به صدام نیاز نداشتند دیدید چه بلائی سرش آوردند و با عراق چه کردند. نتیجه معامله سیاسی همین است و به همین دلیل هم باید مانع معامله سیاسی با امریکا شد. یعنی جناح راست اگر تصور کند با این مناسبات و معامله ها و زدن قید حمایت مردم می تواند بر سر

کار بماند، مشق روی آب نوشته و قادر به کوچکترین درس آموزی، حتی از سرنوشت عراق و صدام حسین هم نیست. اینها درعمل همان راهی را می روند که صدام رفت. یعنی در معامله سیاسی تا آنجا که امریکا بخواهد از آنها و از ضعف موقعیت آنها در ایران استفاده می کند و آنجا که دیگر به آن نیاز ندارد همان کاری را با آنها خواهد کرد که با صدام کرد. حالا با قدرت نظامی و یا به اشکال دیگری، که ما فکر میکنیم نظامی نیست، انتخاباتی را هم که به ایران تحمیل کنند همان نتیجه ای را می دهد که کار نظامی می دهد.

- خلع سلاح مجاهدین هم یکی موارد مذاکره و تفاهم بوده؟

- ظاهرا در مذاکراتی که شده بر سر خلع سلاح مجاهدین و اعضای سپاه بدر یکجا تفاهم شده است و به همین دلیل هم اعضای سپاه بدر که همراه حکیم به عراق بازگشته اند خلع سلاح شده بودند و قطعا از آقای حکیم و از طرف امریکائی مذاکره با امریکا تعهد گرفته شده که این افراد مسلح نشوند. حتی اگر در عراق فعالیت سیاسی می کنند، حق داشتن اسلحه نداشته باشند. همین عمل با مجاهدین خلق انجام شده است. بنظر ما این خبرهای متناقضی که درباره خلع سلاح مجاهدین از عراق می رسید، خودش نشاندهنده نوسان هائی است که در مذاکرات ژنو بین ایران و امریکا وجود داشته و اخبار خلع سلاح مجاهدین بازتاب آن مذاکرات بود.

- سرانجام مجاهدین به کجا خواهد کشید؟

- اینکه مجاهدین خلق چه سرنوشتی در آینده خواهد داشت؟ در کنار چه جریاناتی قرار خواهد گرفت؟ این اخبار مربوط به اتحاد و همکاری آنها با سلطنت خواهان و یا زمزمه آن چقدر درست است و یا نیست؟ اینها مسائلی است که در آینده مشخص تر خواهد شد. ما فکر می کنیم مسائل ایران بسرعت در حال تغییر است. کسانی مواضع گذشته را تغییر می دهند، کسانی در کنار کسان دیگری قرار خواهند گرفت، مواضع تغییر می کند، کسانی موقعیتشان در خطر است کوتاه می آیند، کسانی از موضع قدرت و از موضع برتر وارد میدان خواهند شد. کمی باید صبر کرد، اما آنچه که مسلم است اینست که آرایش نیروهای سیاسی چه در مهاجرت و چه در داخل کشور بسرعت در حال تغییر است.

(بقیه **اطلاعیه راه توده** از ص ۱۴)

آن زمان نمایندگان مجلس معنای این توصیه را درك نکردند زیرا هنوز طرح سازمان یافته ایجاد موج گرانی به اجرا گذاشته نشده بود. اکنون گرانی را برای تحقق این رهنمود رهبر، بازاری ها و غارتگرانی که در مجمع مصلحت نظام نشسته اند و نهادهای زیر نظر رهبری را اداره می کنند وارد میدان شده اند. با این گرانی می خواهند کمر مردم را بشکنند و زمینه را برای یورش به مجلس فراهم آورند. آنها از لغو نظارت استصوابی و انتخابات آینده وحشت دارند و باحتمال بسیار می خواهند مملکت را برای یك دوره(پس از یورش) بدون مجلس و تحت هدایت مجمع تشخیص مصلحت اداره کنند. ریشه و هدف توطئه ایجاد گرانی اخیر همین است و بس!

تنها راه مقابله با این توطئه آن است که وزارت اطلاعات فورا یك ستاد ویژه تشکیل داده و عوامل مستقیم ایجاد گرانی و احتکار را شناسایی و به مردم و نهادهای قضایی معرفی کند. این ستادهای توطئه در فرهنگسراها، مجلات و روزنامه ها و دانشگاه ها تشکیل نشده است، بلکه در قلب برج های تجاری تشکیل شده، یعنی همانجا که پول و نقدینگی نهفته است. اگر قرار باشد با گرانی مبارزه و مقابله شود، یگانه راهش دخالت مستقیم و قاطع دولت در تصرف همین ستادهای توطئه و کشف ارتباط آنها با کانون های وابسته به انگلیس و امریکا در خارج از کشور است. غارتگران، اینبار می خواهند بعنوان ناجی اقتصادی و مقابله کننده با بحران گرانی وارد میدان شوند و چهره های ناشناخته اما وابسته مستقیم به خود را در راس رهبری ماجرا قرار دهند و باصطلاح **خط سوم** را رهبری کنند. هر نوع مسامحه دولت و مجلس در افشاء و مقابله با این توطئه یك غفلت تاریخی است. گرانی قابل کنترل است، وقتی ستاد اقتصادی بازار و رهبران آن در مجمع تشخیص مصلحت قابل کنترل باشند!

دولت همچنین باید خواهان آن شود که حساب و کتاب نهادهای اقتصای زیر نظر رهبر و نقش آنان در ایجاد گرانی برای مردم روشن شود. نبود حساب و کتاب در این نهادها و عدم پرداخت مالیات به دولت و بودجه عمومی خود یکی از عوامل گرانی و ناتوانی دولت در کنترل آن است. دولت همچنین باید هرچه سریعتر با آگاه کردن مردم از نقش صندوقهای قرض الحسنه وابسته به سازمان اقتصاد اسلامی در ایجاد تورم و پولشویی، انحلال این صندوقها را در دستور کارخود قرار دهد. بنادر کشور در کنترل قرار گیرد، انبارهای کالا زیر نظر دولت قرار گیرد و توزیع کالا با نظارت مردم محلات و دولت انجام شود. جز این کنترل قاطع، هر نوع تدبیر آلوده به تعارف نقش بر آب است. آنها که برج های تجاري- اقتصادی را در اختیار دارند نه با دولت ومجلس شوخی دارند و نه با ملت تعارف.

افشای ماهیت انجمن های اسلامی بازار، پیوندهای آن با جمعیت موتلفه ، ثروت اعضای آن و رشته های اقتصادی که در آن فعالیت دارند همگی می تواند با آشنایی بیشتر مردم از ماهیت جبهه ضداصلاحات و مقابله کارآمدتر با برنامه اخیر ایجاد گرانی یاری رساند. این تجربه تاریخی مقابله با تمام توطئه های مشابه در تمام کشورهائی بوده که جنبش های عمومی برای اصلاحات و انقلاب در آنها جریان داشته است. نمونه اخیر آن ونزوئلاست!

با اینحال هیچیك از این اقدامات تا زمانی که قدرت سیاسی در دست مخالفان اصلاحات است به تنهایی کارساز نخواهد بود. پیگیری رئیس جمهور در تصویب لوایح ارائه شده به مجلس و پافشاری مجلس در تصویب آنها و تلاش در محدود کردن و پایان دادن به قدرت سیاسی جناح راست، راه نهایی مقابله با برنامه های اقتصادی و توطئه اخیر ایجاد گرانی جبهه ضد اصلاحات است.

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده-
۲۲ خرداد ۱۳۸۲

جنبش چپ و دمکرات عراق اگر متحد نشود صحنه را باخته است!

"قدیم حبیب" مارکسیست و استاد دانشگاه بغداد است. او متولد ۱۹۳۵ و پرفسور اقتصاد سیاسی از دانشگاه برلین است. در سالهای سرکوب رژیم صدام ترك میهن گفت و سالها در الجزایر، پراگ و سپس برلین در مهاجرت بسر برد. او که اکنون مشغول نوشتن تاریخ ٦ جلدی عراق است، می کوشد جبهه ای وسیع از نیروهای چپ و دمکرات در عراق تشکیل دهد.

مصاحبه زیرا را روزنامه " Neues Deuschland" پیرامون تحولات عراق پس از سرنگونی رژیم صدام حسین و آغاز فعالیت احزاب سیاسی دراین کشور با وی انجام داده است.

- وقتی تصویر گورهای دسته جمعی را که در عراق کشف شده می بینید، چه احساسی به شما دست می دهد؟

- ما همه می دانستیم که رژیم صدام جنایتکار است و یقین داشتیم که بعد از سقوط او گورهای دسته جمعی و زندان های مخفی بسیاری کشف خواهد شد. در دوران حکومت صدام حسین ۲۰۰ هزار کرد کشته و یا آواره شدند و ما اطمینان داشتیم که سرانجام روزی گورهای آنها مانند گورهای قیام سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق کشف و جهان از آن مطلع خواهد شد. این بسیار غم انگیز است وقتی به چهره هائی نگاه می کنی که تصور می کردند یك روز عزیزان ناپدید شده خود را زنده، حداقل در زندان ها خواهند یافت و حالا امروز بقایای اجساد آنها را پیدا می کنند.

- در رژیم صدام وقتی کسی تحت تعقیب سیاسی بود، خانواده‌اش هم تحت نظر و یا زیر فشار حکومتی بود؟ مثلا خود شما!

- نه تنها دگراندیشان سیاسی در رژیم صدام تحت پیگرد بودند، بلکه وابستگان و اقوام آنها نیز در چنین شرایطی بسر می بردند و حتی مجازات هم می شدند. ما مواردی را داریم که این اقوام و بستگان، با هدف تحت فشار گذاشتن افراد تحت پیگرد سیاسی حتی به قتل رسیدند. بعنوان نمونه یك برادرم که اصلا در امور سیاسی دخالت نمی کرد و دیگری خواهر زاده‌ام که پزشك بود به قتل رسیدند. خود من هم مدتی زندان بودم و شکنجه شدم. پس از رهائی از زندان نیز مجبور شدم از کشور فرار کنم تا دوباره زندانی نشوم و یا ربوده شده و به قتل نرسم.

- چرا رژیم صدام را نیروهای داخلی نتوانستند سرنگون کنند، تا به بهانه سرنگونی او کشور به اشغال نیروهای نظامی بیگانه در نیآید؟

- دلائل زیادی در این مورد وجود دارد، از جمله مانورهای صدام حسین میان کشورهای سابق سوسیالیستی و درعین حال میان کشورهای سرمایه داری و همچنین کشورهای عربی، که این مجموعه اقتصادی- سیاسی موجب می شد اولا اخبار مربوط به شیوه حکومت او به آگاهی مردم جهان و بویژه منطقه نرسد و ضمنا نوعی حمایت جهانی را برای صدام فراهم آورد.

دلیل دیگر، پراکندگی اپوزیسیون صدام بود که هر کدام مستقل از دیگری علیه رژیم صدام مبارزه می کردند.

سومین دلیل وجود سازمان های امنیت چندگانه در رژیم صدام بود که هر کدام دیگری را کنترل می کردند و همه آنها اپوزیسیون را. تعداد این سازمان ها به پنج سازمان می رسید.

چهارم اینکه همه کشورهای عربی مخالف سقوط صدام حسین بودند. او توانسته بود با شعارهائی که علیه اسرائیل و امریکا می داد و جنگی که در برابر ایران کرده بود حمایت آن ها را ضامن حکومت خود کند. شاید باور کردنی نباشد اما حقیقت دارد که حتی حکومت کویت هم با سقوط صدام موافق نبود. مسئله خطر شیعیان مورد حمایت ایران و دخالت های این کشور در امور کشورهای منطقه یك چتر حفاظتی برای صدام بوجود آورده بود.

پنجمین دلیل حمایت همه جانبه امریکا در رژیم صدام حسین بود. کاخ سفید هم با سقوط صدام موافق نبود و به همین دلیل هم چند قیام افسران ارتش که می خواستند علیه او کودتا کنند با اطلاعاتی که امریکا در اختیار صدام گذاشت ناکام ماند و سرکوب شد. امریکا صدام را لولوی منطقه کرده و حضور نظامی خود در منطقه را به این بهانه توجیه می کرد.

در چنین شرایطی بود که اپوزیسیون عراق عقیم مانده و نتوانست خود رژیم صدام را به زیر بکشد.

- تصور می کنید حمله نظامی به عراق یگانه راه حل سقوط رژیم صدام بود؟

- خیر. اصلا نیاز به جنگ نبود. حقیقت اینست که امکانات زیادی در داخل کشور و در منطقه وجود داشت که بتوان به کمك آنها و توسط اپوزیسیون تغییرات جدی در کشور بوجود آورد. امریکا از طریق نظامی به این تغییرات دست زد زیرا علاوه بر طرح سلطه بر نفت عراق می خواست در عراق و در منطقه و بر نفت خلیج فارس سلطه نظامی داشته باشد. عراق به آزمایشگاه سلاح ها و بمب های امریکا تبدیل شد. برای سرنگونی صدام و حتی تصرف عراق هرگز احتیاج به چنین بمباران وسیعی نبود، اما امریکا برای نشان دادن قدرت خود به کشورهای اروپائی دست به چنین عملی زد.

- اکنون نزدیك به سه ماه از سقوط صدام و تصرف عراق می گذرد اما نه دولتی در عراق تشکیل شده و نه امریکا دغدغه امنیت داخلی عراق را دارد. واقعا چرا؟

- در اینکه مردم عراق از سقوط صدام خوشحال شدند تردید نیست، اما همین مردم از اینکه امریکا کشورشان را تصرف کرده و به همان سیاست های گذشته در ارتباط با عراق ادامه می دهد روز به روز عصبانی تر می شوند. اکنون خطر این است که هرج و مرج کنونی بمدتی طولانی ادامه یابد و این بسود نیروهای ملی و دمکرات کشور نیست. کم کم نیروهای بعث دوباره جان می گیرند و برای خود حقانیت قائل می شوند. این درست است که رژیم بعث از حاکمیت برکنار شده اما بعثی ها در جامعه حضور دارند و دوباره خود را سازماندهی کرده اند تا بتوانند یکبار دیگر حکومت را بعنوان ناجی عراق بدست بگیرند.

- اما ژنرال های امریکائی رژیم بعث را رژیمی مرده اعلام کرده اند.

- خیر. حزب بعث بعنوان یك فاکتور سیاسی به هیچ وجه از بین نرفته است، بلکه از هرج و مرج کنونی استفاده کرده و با تغییر نام در تدارك بازگشت است. صدام حسین توانسته بود با زور میلیونها عراقی را در حزب خود جای دهد. ما می دانیم که ۸۰ در صد آنها با زور در سازمان های حزب بعث جای گرفته بودند، اما نباید برای نپذیرفتن این واقعیت که حداقل ۲۰ در صد اعضای حزب او از نیروهای وفادار و مومن به حزب بودند خود را فریب بدهیم. این نکته مهم را نباید فراموش کرد که او موفق شده از میان نیروی شکست خورده خود، از میان گارد ویژه ریاست جمهوری و از میان تشکل های مردمی هسته های مخفی و مختلفی را برای خرابکار بوجود آورد. آتش سوزی ها و قتل های کنونی که اخبار بسیار کمی از آنها به جهان مخابره می شود جزئی از همین عملیات پنهان است. خطر اینجاست که فعالیت نیروهای باقی مانده رژیم بعث نه تنها موفق شوند نیروهای مخالف اشغال کشور را به طرف خود جلب کنند، بلکه موفق شوند مسلمانان وهابی را که مساجد زیادی را در طول سالهای اخیر در اختیار خود گرفته اند جلب کنند و از این طریق به شبکه های تروریستی جهانی القاعده و امثالهم وصل شوند. خطر دیگر راه افتادن موج ترور نیروهای چپ و دمکرات کشور توسط همین جریانات است.

- شما در یك خانواده شیعه بدنیا آمده اید. آیا شیعه های عراق خواهان یك دولت اسلامی به سبك ایران هستند؟

- ابتدا به این نکته توجه داشته باشید که شیعه ها در دوران حکومت صدام بیرحمانه سرکوب شدند و آنها اکنون خود را رها یافته احساس می کنند؛ اما این بدان معنی نیست که همه شیعه ها از احزاب اسلامی حمایت می کنند. شیعه های زیادی در جنوب و مرکز عراق جزو نیروهای دمکرات کشور محسوب می شوند. حتی اکثر اعضای حزب کمونیست عراق شیعه هستند. البته طبیعی است که احزاب اسلامی در دوران سرکوب و تعقیب نیروهای دمکرات موفق شده باشند عده ای را دور و برخود جمع کنند، اما باز هم این به مفهوم آن نیست که شیعه ها خواهان دولت اسلامی هستند. در احزاب اسلامی مانند مجلس اعلای انقلاب اسلامی و یا حزب الدعوه جریان های زیادی وجود دارد. در میان آنها عناصر انحصار طلب وافراطی یافت می شود که می کوشند قدرت را در حزب خود بدست بگیرند و پس از آن حرکت های ایدئولوژیك را سازمان بدهند تا بلکه از این طریق خود را به جامعه تحمیل کنند.

- عموزاده پادشان سابق عراق "ملك فیصل" به عراق بازگشته است. برخی ها اعتقاد دارند که خاندان سلطنتی هاشمی بیش از سایر نیروها شانس بدست گرفتن قدرت را دارد و نیروی زیادی از آنها حمایت می کند. این واقعیت است؟

- خاندان سلطنتی هاشمی در سال ۱۹۵۸ درعراق سرنگون شد و مردم هم از سقوط آنها ابراز شادمانی و حمایت کردند، زیرا در دوران سلطه آنها برعراق مردم محرومیت ها و رنج های زیادی را متحمل شدند. اما از آن زمان، سالهای بسیاری می گذرد و خیلی از مردمی که آن دوران را دیده اند دیگر در قید حیات نیستند. من فقط می توانم بگویم که اقلیتی اکنون در عراق وجود دارد که از بازگشت حکومت سلطنتی حمایت می کند، اما اکثریت خیر!

- وضع نیروهای چپ و دمکرات چگونه است؟ چه نقشی در اوضاع سیاسی کنونی عراق دارند؟

- حزب کمونیست در سال ۱۹۳٤ تاسیس شد و همواره با سایر نیروهای چپ دیگر، حتی قبل از تاسیس عراق مدرن، برای دمکراسی در کشور مبارزه کرده است. سرکوب متوالی این حزب خواه ناخواه اجازه گسترش پایگاه اجتماعی-سازمانی به آن نداده است، اما این فقط شامل حزب کمونیست عراق نمی شود، نیروهای دیگر چپ هم بخاطر سرکوب چند دهه وضعی مشابه دارند. به همین دلیل است که امروز اتحاد این نیروها با هم یگانه راه گسترش پایگاه آنها در میان مردم و تاثیر گذاری روی حوادث است. اگر آنها نتوانند با هم همکاری کنند و برنامه واحدی را ارائه دهند که مورد قبول همه نیروهای ملی و مترقی باشد شانسی در آینده عراق نخواهند داشت و یك نیروی تاثیر گذار به حساب نخواهند آمد.

جدا از ضرورت تشکیل اتحاد در طیف نیروهای چپ و دمکرات، این جبهه باید بتواند با نیروهای لیبرال و دمکرات ملی کشور در یك دوران گذار و حتی در تشکیل دولت موقت ملی همکاری کند. تنها در این صورت است که کشور را می توان از دست نیروهای اشغالگر بیرون آورد و راه را برای بازگشت رژیم سابق بست. این اتحاد می تواند چنان نقشی را در کشور ایفاء کند که نیروهای اشغالگر نتوانند زیر پوشش قطعنامه های سازمان ملل به حاکمیت خود برعراق، برای یك دوران طولانی مشروعیت ببخشند.

اشغال عراق جنگ با دروغ آغازشد با جنایت ادامه دارد

اسکات ریتر از ماموران سازمان امنیت نیروی دریائی امریکا در زمان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ بود. او در سال ۱۹۹۸ عضو گروه بازرسان ویژه سازمان ملل به عراق اعزام شد. گفتگوئی روزنامه "Jung Welt" چاپ آلمان با وی کرده است. این گفتگو همزمان با اوج گیری افشاگری مطبوعات امریکا پیرامون دروغ های کاخ سفید در باره سلاح کشتار جمعی در عراق انجام شده است. با اوج گیری این افشاگری ها بوش در یک سخنرانی تلویزیونی ناچار شد دلائل دیگری را برای حمله به عراق و تصرف این کشور مطرح کند، از جمله ضرورت سرنگونی یک دیکتاتور برای برقراری دمکراسی در عراق. بدین لحاظ، این مصاحبه با توجه به اینکه دیدگاه یک نظامی امریکائی مخالف تصرف عراق را منعکس می کند و اینکه خود وی بازرسی بوده که می تواند شهادت بدهد درعراق سلاح کشتار جمعی وجود نداشته، برگردان این مصاحبه به فارسی و انتشار آن را مفید می دانم. سناریوئی که اکنون درباره ایران دنبال می شود.-

مترجم

- شما هم اینگونه فکر می کنید که نیروهای اشغالگر، عراق را به آشوب کشاندند؟ غارت و نابودی آثار باستانی، نابودی سیستم خدمات بهداشتی و تامین آب آشامیدنی، آتش گشودن به روی تظاهرکنندگان گوشه هائی از فاجعه امروز عراق نیست؟ ارتش امریکا تصور چنین حوادثی را داشت؟

اسکات- برای آنکه بدانیم امروز در عراق چه می گذرد، باید به مقدمات این جنگ نگاهی دقیق تر بیاندازیم.

جنگ با قدرت نظامی امریکا به پیروزی رسید و رژیم عراق سقوط کرد، اما نقشه تدارکاتی و هدایت آن بوسیله سازمان های امنیتی و ایدئولوگ های واشنگتن انجام گرفت. این جنگ را پرزیدنت امریکا با یک دروغ آغاز کرد و سرعت پایان عملیات نیز دلیل کاملا واضحی داشت: جنگ بوسیله کارشناسان ماهر طرح ریزی شده بود.

نقشه های نظامی یک جنگ برای ستاد فرماندهی آن، وابسته به تاکتیک های غیر نظامی دشمن هم هست و باید به همین خاطر خود را از هر نظر آماده نگه داشت و هر وضعیت جدیدی را در محاسبه گنجاند. این مربوط به دوران پیش از جنگ و پیروزی است؛ چرا که بعد از پیروزی نظامی دیگر این وظیفه ستاد فرماندهی نیست که پیروزی بدست آمده را هدایت سیاسی کند. از اینجا به بعد همکاری مشترک سیاست و ارتش ناگزیر است. حتی بهتر است نیروئی که نقش اشغالگر داشته، بعد از عملیات نظامی جای خود را به نیروها و واحدهای دیگری که در جنگ شرکت نداشته اند واگذار کند. ساده ترین دلیل آن، روحیه ایست که نیروی نظامی به پیروزی رسیده بعنوان فاتح جنگی دارد و با همین روحیه با مردم برخورد می کنند. آنها در طول جنگ به کشتن عادت کرده اند و وقتی پیروز می شوند، هنوز با همان روحیه اند. بنابراین، باید هرچه زودتر آنها را با نیروهای دیگر عوض کرد و یا اگر در محل قرار است باقی بمانند نباید به کار سیاسی کار داشته باشند و برای عملیات نظامی – در صورت ضرورت- باقی بمانند.

- پس چرا اینگونه عمل نمی کنند؟

- برای اینکه چنین برنامه ای وجود ندارد؛ آنها نمی دانستند پس از پیروزی چه باید بکنند. حتی نیروئی در اختیار نداشتند که جای آدم کش ها را با آنها عوض کنند. بنابراین اشغال عراق با حضور همین آدم کش ها ادامه می یابد. ادامه حالت جنگی وضعیت یک کشور را ناپایدار می کند و ناپایداری باعث اغتشاش و درگیری مردم با نیروهای اشغالگر می شود و از آنجا که نیروی اشغالگر نمی داند با مردم عادی چه باید بکند، همان کاری را با این مردم انجام می دهد که با نیروهای نظامی در جبهه ها انجام می داده است و من این را یک شکست برای دولت امریکا می دانم. دلیل آن هم اینست که از همان ابتدا، جنگ با یک دروغ آغاز شد؛ یعنی گفته شد " ما عراق را اشغال نمی کنیم، بلکه آن را آزاد می کنیم و به همین دلیل لازم نیست خود را برای دوران بعد از پیروزی نظامی – یعنی اشغال کشور- آماده کنیم. چرا باید چنین تدارکاتی را پیش بینی کنیم وقتی مردم عراق برای رهائی از چنگ صدام حسین با گل به استقبال ما می آیند؟"

و حالا از آنجا که چنین استقبالی از ارتش امریکا صورت نگرفته و با گل به سراغ ما نیآمده اند، در گل مانده ایم.

- اگر جنگ از همان ابتدا یک تصمیم از پیش اتخاذ شده بود و این تصمیم چنان قاطع گرفته شده بود که حتی جنبش صلح و مخالفت همه کشورهای دیگر هم نتوانست مانع آن شود، نباید حداقل برنامه و اطلاعاتی برای مراحل بعد از جنگ طرح ریزی و یا پیش بینی می شد؟ دچار خوش بینی نبودند؟

- به نظر من ارتش هم پیش بینی چنین وضعیتی را در عراق نکرده بود. آنها فقط رفته بودند که بجنگند و اکنون نیز همان کاری را می کنند که وظیفه آنها بوده است. همین. حتی خوراک تبلیغاتی که در سطح جامعه سیاسی تدارک دیده بودند برای درک واقعیت کافی نبود.

این جنگ بوسیله یک گروه کوچک از ایدئولوگ های جن زده پنتاگون طرح ریزی شده و پیش برده شد و اگر بپذیریم که تصمیمات از ایدئولوژی ناشی می شود، می توانیم بپذیریم که چرا به افکار عمومی و اعتراضات جهانی اهمیتی ندادند. وزیر دفاع "رامسفلد" و معاونش "ولفوتیز" افرادی از این گروند.

- آنها چگونه می توانستند سیاست خود را بدون در نظر گرفتن منافع اقتصادی به پیش ببرند؟

- آنها از فضای ایجاد شده بعد از ۱۱ سپتامبر، برای پیشبرد مقاصد و منافع خود استفاده کردند. آنها همچنین موفق شدند در کشور فضای رعب و وحشت بوجود آورند و مردم را با احتمال وقوع حوادث بعدی بترسانند و مرعوب کنند. مردم واقعا ترسیده بودند.

- دولت امریکا جنگ را به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی آغاز کرد. حالا که دولت عراق سقوط کرده و عراق دراختیار امریکاست. پس سلاح ها کجاست؟

- اصلا سلاحی وجود نداشت، اگر هم وجود داشت، نابود شده بود و این را هم سازمان ملل و هم دولت امریکا خوب می دانند. من تعجب می کنم که هنوز رئیس سابق سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" مدعی است " نمی توانیم مطمئن باشیم سلاحی وجود ندارد."

اتفاقا خود او خیلی دقیق می داند که در سال ۱۹۹۵ دولت عراق ۹۵ تا ۹۰ خلع سلاح شده و دیگر پتانسیل نظامی نداشت. این واقعیت هم در سازمان ملل ثبت است. بنابراین، وجود سلاح کشتار جمعی بهانه بود.

- امریکا مدعی است هزار بازرس سازمان نظامی خود را برای کشف سلاح به عراق اعزام داشته و در این شب ها هم فیلم هائی از حضور آنها در لباس های مخصوص و در مکان هائی در عراق پخش می شود که گویا در آنها سلاح های کشتار جمعی تولید می شده است. واقعا آنها دنبال سلاح می گردند؟ چیزی پیدا کرده اند؟

- آنها بازرس نیستند، بلکه افراد وابسته به حکومت هستند. خنده آور اینست که آنها لیستی برای بازرسی از ۲ هزار محل را دراختیار دارند. من با اطمینان به شما می گویم که این بازرسان هیچ چیز پیدا نخواهند کرد، زیرا چیزی وجود ندارد که پیدا شود. همین لیست بلند بالا خود اثبات کننده آنست که آنها را دنبال نخود سیاه فرستاده اند. شاید اگر لیست کوتاه تری دراختیار آنها بود انسان دچار تردید می شد. حدس می زنم آنها بجای سلاح در جستجوی اسنادی هستند که براساس آن بتوانند وجود سلاح احتمالی را اثبات کنند. اسنادی که آن را هم همه جا می توانند پیدا کنند.

شما کافی است به گفته های دانشمندان برجسته رژیم سرنگون شده عراق که دولت امریکا به آنها وعده های بزرگ داده توجه کرده باشید. آنها با وجود همه این وعده ها گفته اند سلاحی در کار نیست.

- پس چرا امریکا همچنان اصرار دارد بازرسان سازمان ملل به عراق فرستاده شوند و همان نتیجه ای را از بازرسی آنها انتظار دارد که تاکنون امریکا مدعی آن بوده است؟

- شما توجه داشته باشید که امریکا به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی عراق را محاصره اقتصادی کرده بود. این محاصره به قیمت جان نیم میلیون مردم عراق تمام شد. و باز بخاطر داشته باشید که سازمان ملل این محاصره را تائید کرد و حالا بصورت قانونی سازمان ملل است که باید تائید کند که واقعا سلاحی در کار بوده که براساس آن مردم عراق محاصره اقتصادی شدند یا خیر! اگر این بازرسان واقعیت را بگویند؛ یعنی بگویند که سلاحی در کار نبوده سازمان ملل که بموجب گزارش های دروغ امریکا تحریم اقتصادی عراق را تائید کرده بود زیر فشار افکار عمومی جهان قرار خواهد گرفت و چاره ای هم ندارد جز آنکه بگوید اطلاع دروغ به این سازمان داده شده بود. امریکا هم به این امر واقف است و بیم دارد که بازرسان گزارشی خلاف ادعاهای امریکا بدهند. به این ترتیب یک دور تسلسل باطل بوجود آمده است؛ با این مضمون: پایان کامل محاصره اقتصادی عراق درگرو تائید سازمان ملل است، سازمان ملل منتظر گزارش بازرسان خود است، امریکا خواهان گزارشی است که نظر کاخ سفید را تائید کند، در عراق سلاحی در کار نیست که کسی آن را تائید کند.

البته محاصره اقتصادی را، زیر فشار امریکا گام به گام و بدون آنکه منتظر گزارش بازرسان سازمان ملل شوند لغو کرده اند و در صورت تفاهم میان کشورهای اروپائی و امریکائی و جلب رضایت روسیه سعی خواهند کرد سروصدای آن را بخوابانند. در این میان چند عضو شورای امنیت سازمان ملل مثل چین ممکن است معترض باشند که آن را هم کنترل خواهند کرد. بهرحال باید توجه داشته باشید که از سال ۱۹۹۵ عراق خلع سلاح شده بود و از آن سال تا لحظه تصرف عراق، محاصره ای که به مردم عراق تحمیل شد یک ظلم آشکار بود.

- چه باید کرد؟

- فعلا که حق با کسی است که زور دارد، اما اگر حساب و کتاب در کار بود باید عاملین کشتار به دادگاه های بین المللی کشانده می شدند. چنین محاکمه ای در حال حاضر ناممکن است، اما وظیفه ماست که ماجرا را دنبال کنیم و اجازه ندهیم افکار عمومی جهان این فاجعه انسانی را فراموش کند.

- اگر محاکمه ای در کار باشد، نباید امریکا وانگلستان را بدلیل حمله نظامی به عراق محاکمه کرد؟ غیر از محاصره اقتصادی، این حمله هم به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق صورت گرفت.

- تمام کسانی که در سناریوی حمله نظامی شرکت داشته اند- چه امریکا و انگلیس و چه کسانی که در تهیه گزارش های دروغ نقش داشته اند؛ مانند ریچارد بوتلر و هانس بلیک- باید بخاطر آنچه در عراق گذشت به پای میز محاکمه کشیده شوند. حتی پای نیروهای سازمان ملل هم در این ماجرا در میان است؟

اکنون بجای اینکه ناله سربدهیم، بجای اینکه در باره قدرت امریکا سخنرانی کنیم، باید در سطح جهان خواهان اجرای قوانین سازمان ملل شد و از امریکا شکایت کرد. باید به جهان ثابت کرد که امریکا قوانین سازمان ملل را نقض کرد، به مردم خود و جهان دروغ گفت.

- آیا این بیشتر وظیفه مردم خود امریکا نیست؟

- مسلما. آنها واقعا تنها کسانی هستند که می توانند و باید اینکار را بکنند. اما توجه داشته باشید که برای این مردم نشان دادن عکس کودکان کشته شده در جنگ و یا معلولین آنقدر اهمیت ندارد که به آنها ثابت شود حکومتشان دروغ می گوید، به آنها باید گفت که چه تعداد سربازان امریکا در جریان جنگ عراق کشته شدند و یا اکنون در عراق کشته می شوند. این اخبار تاثیر بیشتری روی مردمی دارد که صرفا به منافع خود می اندیشند.

عیب بزرگ این نوع فراخوان ها، نادیده گرفتن آن نیروی اساسی است که در حاکمیت و حاشیه آن قرار دارد و چشم بستن بر آن نشانه درایت سیاسی نیست!

فراخوان جمهوریخواهی

باید در خدمت جبهه دفاع از جمهوریت قرار گیرد

بدنبال انتشار فراخوان جمهوریخواهان ایران در خارج از کشور، رادیو فردا مصاحبه ای با سه تن از فعالان اپوزیسون انجام داد.این رادیو که نظرات دولت آمریکا و برنامه های آینده آن برای ایران را منعکس می کند، در سایه سیاست های قوه قضاییه در سرکوب مطبوعات و نهادهای مستقل اطلاع رسانی، شنوندگان زیادی در داخل ایران پیدا کرده است. درمقدمه

این مصاحبه گوینده رادیو فردا بدون پرده پوشی هدف مصاحبه را اعلام داشته و صاف و ساده چنین میگوید:

" با پایان سریع جنگ در عراق و چشم‌انداز تشکیل يك دولت فدرال دموكراتيك در اين كشور، كه علیرغم برخی مشکلات با اقبال عمومی مواجه شده است، اکنون در بسیاری از محافل سیاسی و خبری جهان، این سئوال‌ها بر زبانها جاری است که آیا در کشورهای دیگر خاور میانه نیز شانس پیروزی دموکراسی افزایش یافته؟ برخی در ادامه مي‌پرسند پس از عراق نوبت کجاست؟"

به این ترتیب ظاهرا میزدگرد رادیو فردا مقدمه ای است که باید از درون آن کنفرانس لندن دیگری زیر نظر زلمای خلیل زاد این بار برای تعیین تکلیف ایران بیرون بیاید.

همانطور که در عراق هم اپوزیسیون عراق ابتدا حاضر نبود دور هم جمع شوند تا زمانیکه اوضاع و احوال عراق و تشدید دیکتاتوری صدام کار را به جایی رساند که آمریکا چنان دست بالایی در اوضاع عراق بدست آورد که اپوزیسیون عراق – به استثنای کمونیستها- را وادار کرد دور يك ميز گرد آمده و با هم تفاهم کنند. رادیو فردا هم این کار را فعلا با میزگرد رادیویی آغاز کرده است.

گوینده رادیو فردا در ادامه میگوید:

" این همه، نور امیدی را در دل بسیاری از اعضای اپوزیسیون سیاسی کشورهایی که سالهای طولانی از عمر خود را در تبعید گذرانده‌اند روشن کرده است."

بدینسان و به زغم رادیو فردا معلوم میشود ویران شدن عراق، اشغال آن توسط يك كشور خارجی، غارت میراث فرهنگی و نابودی هویت ملی، خصوصی کردن نفت و تقسیم آن بین اعضای شرکت سهامی کابینه بوش، گویا " نور امیدی در دل اپوزیسیون ایران" ایجاد کرده است. این سخن در شرایطی گفته میشود که بیش از هزار تن از شخصیت های مستقل، ملی، مذهبی و چپ در داخل کشور و بسیاری دیگر در خارج از کشور در همان زمان حمله آمریکا به عراق با صدور بیانیه‌ای اهداف تجاوزگرانه و استعماری این حمله را آشکار و بانگ مخالفت خود را با آن اعلام کردند. این بیانیه البته بدلیل آنکه امضا کنندگان آن " نور امید" بدلشان نتابیده بود از رادیو فردا پخش نشد!

رادیو فردا چنان از ایستادگی جناح راست و قوه قضائیه دربرابر اصلاحات و نقشی که در نتیجه توپ و تانك آمریکا در آینده ایران بدست خواهد آورد مطمئن است که حتی زمانی که آقای بیژن حکمت به نمایندگی از جمهوریخواهان، سلطنت را مغایر دمکراسی اعلام می کند، گوینده این رادیو دخالت کرده و به ایشان یادآوری می کند : " البته آقای حکمت این بحث شما در بسیاری از جوامع که سلطنت مشروطه هستند صدق نمي‌كند. ... به هر حال در حال حاضر هستند افرادی که چه در داخل و چه در خارج ایران خواهان حکومت سلطنتی به عنوان شکل حکومت آینده ایران هستند. شما با يك همه پرسی برای این موضوع موافقید یا فکر مي‌كنيد جمهوری تنها راه است و مردم دیگر اشتباه مي‌كنند؟"

اگر بخواهیم نظر گردانندگان رادیو فردا را تعمیم دهیم باید بگوییم که يك رفراندم بگذاریم که در آن برسر جمهوری سوسیالیستی، جمهوری کارگری، جمهوری توده‌ای، سلطنت مشروطه، سلطنت غیرمشروطه، جمهوری دمکراتيك خلق، جمهوری لیبرال، سلطنت پهلوی، حکومت فدرال، دمکراسی شورایی، ولایت فقیه، ولایت غیرفقیه، مشروطه اسلامی، دیکتاتوری اسلامی و ... رفراندم شود چون هرکدام از اینها طرفدارانی دارد که نمی شود گفت دارند اشتباه میکنند!

نحوه برخورد و میزگرد رادیو فردا مبین آن است که پس از انتشار بیانیه جمهوریخواهان در خارج از کشور عده ای بدنبال آن بودند که این بیانیه وسیله آلترناتیوسازی در خارج از کشور شود که سرانجام آن باید به کنفرانس لندن ثانی زیر نظر خلیل زاد ثانی ختم شود. اما آقای بیژن حکمت به نمایندگی از امضاکنندگان بیانیه جمهوریخواهان آنچه را رادیو فردا بدنبال تایید آن از زبان ایشان است قاطعانه رد میکند و میگوید: " به بن بست کشیده شدن اصلاحات و خطر دخالت خارجی و تحولاتی که در درون کشور بوجود آمده، همه اینها باعث شده که عزم جدیدی برای همکاری و مبارزه در راه استقرار دموکراسی در ایران بوجود بیاید. برای اینکه این تنها بسیج مبارزه مردم است که مي‌تواند دستاوردهای دوم خرداد

را حفظ کند، اقتدارگراها را به عقب نشینی وادار کند و با گشایش فضای سیاسی، تهدیدهای خارجی را خنثی کند .... هدف ما این نیست که در خارج از کشور آلترناتیوسازی کنیم یا حکومت جایگزین درست کنیم..."

یقینا اپوزیسیون مترقی و دمکرات ایران خواهان مداخله خارجی در کشور نیست و معتقد است پیشبرد مبارزه برای دمکراسی و تحولات مترقی در ایران باید متکی به بسیج مردم و نیروهای داخل کشور باشد. ولی گردانندگان سیاست آمریکا برروی این نکته حساب می کنند که مقاومت جناح راست و مخالفان اصلاحات در داخل ایران سرانجام راه را برای آنان و وادار کردن اپوزیسیون به پذیرش برنامه آمریکا برای ایران باز خواهد کرد. نگاهی گذرا به عملکرد دستگاه قضایی و نهادهای انتصابی داخل کشور همگی بیانگر حرکت درسمت تحقق این امید و خواست امریکاست. مقاومت جنون آمیز دربرابر انجام اصلاحات، سرکوب پیگیرانه جنبش دانشجویی، جلوگیری از شکل گیری نهادهای مدنی، تضعیف و پیگرد مداوم احزاب و سازمانهای ملی و داخلی، صدور حکم اخیر صدسال زندان برای نیروهای ملی- مذهبی، احضار، بازداشت و پیگرد مداوم روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران همگی در سمت آن است که امکان هرگونه تحول از داخل را منتفی کند تا آمریکا بتواند در خارج آلترناتیوسازی کند. همه اینها، برعکس ضرورت فشار برای تحول از داخل و از طریق مداخله احزاب و سازمانهای سیاسی، نهادهای مدنی، سازمانهای اجتماعی، زنان، جوانان، نویسندگان، کارگران، رورنامه‌نگاران، هنرمندان و دیگر نیروهای اجتماعی را جدی تر می کند. هر مجمع وآلترناتیوی که بخواهد تشکیل شود باید با مداخله این سازمانهای سیاسی و اجتماعی از داخل ایران صورت گیرد. نیروهای خارج از کشور همانطور که اقای بیژن حکمت می گوید باید به این امر و بسیج مبارزه مردم کمك کنند.

بدینسان ظاهرا گردانندگان سیاست آمریکا و رادیو فردا امیدوارند که از دل بیانیه اخیر جمهوریخواهی در خارج از کشور دو گرایش بیرون بیآید:

۱- يك گرايش كه خواهد كوشيد تا صداى مبارزه مردم ايران و نيروهاى داخل كشور را به جهانيان، سازمانهاى طرفدار حقوق بشر، نهادهاى بين المللى رسانده و از اين طريق به گسترش اين مبارزه يارى رساند كه مورد طبع آمريكا و دستگاه قضايى و نهادهاى انتصابى ايران نيست.

۲- گرايش ديگر طبق تعبير اقاى حكمت بدنبال آلترناتيوسازى در خارج از كشور و مذاكره و سهم خود از حكومت آينده خواهد رفت. بسته به اينكه اوضاع ايران در كدام سمت سير كند و قوه قضاييه و ديگر نهادهاى انتصابى تا چه اندازه موفق شوند يا نشوند جنبش داخل كشور را سركوب و راه را براى پيشبرد نقشه هاى آمريكا باز كنند، اين يا آن گرايش دست بالا پيدا خواهد كرد. با گسترش مبارزه و مقاومت در داخل ايران ميتوان و بايد به مبارزين مستقل در خارج از كشور يارى كرد و راه را بر آلترناتيوسازى در خارج از كشور و از آن نوع كه راديو فردا مروج و مدافع آن شده بست.

حاکمیت فاجعه بار "بازار" و "تجارت"

فریادهای شبانه در پارک های تهران

این فاجعه با چماق لباس شخصی ها نیز دوام نخواهد آورد

نوزادان تاره متولد شده در بیمارستان های تهران خرید و فروش می شوند. دلالان و واسطه ها، پس از شناسائی نوزدانی که ناخواسته و یا نامشروع بدنیا می آیند، آنان را در بیمارستان ها می خرند.

دلالان با پرداخت مخارج بیمارستان به زنان باردار، نوزادان را پیش خرید کرده و سپس آنان را به زوج های نابارور می فروشند.

"معصومه- پ " ماما ۳۰ ساله یکی از بیمارستان های تهران می گوید: " برخی از دختران جوان چون برای سقط جنین به پزشک دسترسی ندارند و با راه های سقط جنین نیز آشنا نیستند، روزهای نزدیک به زایمان به بیمارستان مراجعه می کنند. دلالان به این دختران پیشنهاد می کنند به ازای پرداخت هزینه های بیمارستان نوزاد خود را در اختیار آنان بگذارند. خانواده این دختران اکثرا از وضعیت آنان با خبر نیستند. این دختران تنها به بیمارستان مراجعه می کنند. از آن گذشته، برخی از این دختران در خارج از خانه بسر می برند و اغلب آنان بعد از زایمان از بیمارستان می گریزند. مریم ۱۷ ساله، یکی از دخترانی است که وقتی فهمید باردار است و پسر مورد علاقه او حاضر به ازدواج با او نیست از شهر محل سکونتش درغرب کشور به تهران گریخت اما توسط پلیس بازداشت و پس از مدتی برای تولد نوزاد به بیمارستان منتقل شد. مریم پس از زایمان از بیمارستان گریخت.

ليلا ۱۸ ساله نيز كه ۸ ماهه باردار است، با زني كه ادعا مي كند خواهرش است به بيمارستان آمده و تمايلي به گفتن ماجراي زندگي اش ندارد، زن همراهش مي گويد:« ليلا نمي تواند از فرزندش نگهداري كند به همين دليل از طريق يك واسطه (دلال) با خانمي توافق كرده ايم، بعد از زايمان بچه را به او بسپاريم تا او بچه را به يك خانواده خوب بدهد و در مقابل اين خانم تمام هزينه هاي زايمان ليلا را مي پردازد.»

مادراني كم سن و سالي كه بدون همراه به بيمارستان مراجعه مي كنند و حاضر نيستند درباره وضعيتشان حرفي بزنند اغلب مشكلاتي مانند ليلا دارند.

بسیاری ازاین دختران پیش از بدنیا آمدن نوزاد خود، سقط جنين مي كنند. يكي از روزنامه هاي صبح تهران نوشت: هر ماه ۱۵ جنين در سطل هاي زباله تهران پيدا مي شود.

به گفته امير ۳۵ ساله، دارو فروش ناصر خسرو، هم اكنون خريداران داروي سقط جنين بعد از متقاضيان داروي ترك اعتياد رتبه دوم را دارند.

به گفته دارو فروشان ناصر خسرو وقتي مردي به تنهايي براي خريد داروي سقط جنين مراجعه مي كند، معمولا اين دارو را براي همسر قانوني اش مي خواهد، اما وقتي در مواردي كه بارداري غير قانوني و نا مشروع است، دختر و پسر هر دو با هم مراجعه مي كنند.

امیر ۳۵ ساله داروفروش ناصر خسرو دارو، در مورد دارو هاي سقط جنين مي گويد:
« ۲ عددآمپول" پروستادين" براي سقط جنين زير ۲ ماهه كافي است. قيمت هرعدد از اين آمپول ۵ هزار تومان است، البته داروي سقط جنين ديگري كه به تازگي وارد بازار شده ، به قيمت ٦٠ هزار تومان به فروش مي رسد.»
"معصومه -پ" مامـا، مـي گـويد: « مصـرف "پروستادين" با عوارضي كم و بيش خطرناك مانند افت شديد فشار خون همراه است و در ۵۰ در صد از موارد نمي تواند منجر به سقط شود، اما شياف جديدي كه آن هم از تركيبات پروستا گلاندين ها است، اگرچه در اغلب موارد موثر است اما عوارض جانبي بيشتري نيز براي دختران جوان بهمراه دارد.»
بسياري از دختران باردار توالت هاي عمومي پارك هاي تهران را براي سقط جنين انتخاب مي كنند. چاه هاي فاضلاب اين پارك ها حكم سطل آشغال را براي اين جنين ها دارد.
زينت ۵۵ ساله كارگر يكي از اين توالت ها عمومي است، او شبهايي را كه صدا و آه و ناله دختران سكوت پارك را مي شكند ، نمي تواند از ياد ببرد.
زينت مي گويد: « حتي يك بار جنين ۲ ماهه اي را پيش از آنكه در چاه فاضلاب انداخته شود پيدا كردم، آن شب صداي فرياد دختري توجهم را جلب كرد، تا به در توالت عمومي رسيدم دختري پا به فرار گذاشت.»
همه سقط جنين ها هم به دليل نامشروع بودن بارداري نيست، اين را سيما، ماماي ۳۵ساله اي كه درجنوب شهر تهران مطب دارد مي گويد: « مراجعان سقط جنين به دو دسته تقسيم مي شوند، برخي از مراجعان مدعي اند در دوران عقد و نامزدي باردار شده اند و برخي ديگر به دليل داشتن فرزند زياد و يا درآمد پايين قادر به نگهداري از فرزند ديگري نيستند. بعضي ديگر مدعي اند، نامزد هستند، اما آنها هيچگاه علاقه اي به نشان دادن شناسنامه خود ندارند و قتي مامايي براي روئيت شناسنامه آنها اصرارکند، ديگر به مطب باز نمي گردند. اما برخي از زنان نيز حتي باداشتن تنها يك فرزند خواهان سقط فرزند دوم خود هستند. آنان به دلايلي مانند، تورم، كرايه بالاي خانه، درآمد پايين همسر و...داشتن فرزند دوم رايك كابوس مي دانند.»
ديدن زناني كه پاسخ مثبت آزمايش بارداري، برايشان حكم خبر مرگ فرزند شان را دارد، براي پزشكان ديگر عادي شده است.

دختران جوانی که برای بردگی جنسی به دوبی برده می شوند

مطبوعات ایران اخبار و گزارشات تاسف باری از بردگی جنسی زنان منتشر می کنند.
یک دختر جوان به بازپرس شعبه هفتم دادسرای جنایی تهران گفت که به مبلغ ۱۰میلیون تومان به مردی که تبعه یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس بود،فروخته شده و این مرد قصد داشت او را از کشور خارج کرده و به دوبی انتقال دهد.
همچنین یک باند فساد در شیراز ٤٠ زن و دختر را در قبا ل متوسط شبی ۷۰هزار تومان به افراد پولدار اجاره می داد. این باند مطابق زیبایی زنان ، برای آنها مشتری پیدا می کرد و از ۷۰ هزار تومان اجاره ، بیست هزارتومان به آنها پرداخت می کرد." ژیلا "،یکی از اعضای این باند به ماموران گفت :بعضی از زنان و دختران فقط در قبال کمی غذا و پوشاکی که در اختیارشان قرار می دادیم در خانه ایی که متعلق به باند است می ماندند و هیچ پولی هم از ما طلب نمی کردند.
مجله زنان نیز در شماره اخیر خود گزارش مشروحی از وضعیت زنان و دختران ایرانی در دوبی منتشر کرده است. دراین گزارش به قیمتهای مختلف بردگی جنسی زنان در دوبی اشاره شده است.

۱۵ درصد دختران فرار می کنند

اکبر تاجیک راد، مقام و مسئولیتش در جمهوری اسلامی اعلام نشده اما اطلاعاتی که دارد نشان می دهد، در جریان بسیاری از مسائل مربوط به خانه های عفاف، فرار دختران، صیغه خانه و بقیه امور مربوط به این نوع مسائل هست.
او در مصاحبه با یکی از خبرگزاری های تازه تاسیس جمهوری اسلامی که متمایل به جناح راست و طرفدار برپائی صیغه خانه و خانه عفاف است(خبرگزاری فارس) گفت:
اگر گذاشته بودند خانه های عفاف راه اندازی شود ۵۰ درصد از فساد در جامعه کاهش یافته بود! اگر طرح خانه‌های عفاف اجرا می‌شد با معضل فساد خانه به خانه مواجه نمی‌شدیم.
افزایش ۱۵ درصدی فرار دختران در تهران دلیل پافشاری من بر ضرورت برپائی خانه های عفاف است! با برپائی این خانه ها، بزه و صیانت جنسی و مسئله زنان خیابانی را می‌توان ساماندهی کرد. طرح خانه عفاف با جنجالی بزرگ همراه شد و فعالیت آشکار آن متوقف شد و صیغه خانه اینترنتی که اخیرا و همزمان با بستن سایت های سیاسی اینترنتی راه اندازی شده بود نیز فعالیت علنی خود را متوقف ساخت. در نخستین روزهای فعالیت صیغه خانه اینترنتی صدها زن در آن ثبت نام کرده بودند.

روزی ٤٠٠ دختر فراری وارد خانه‌هاي فسادمی شوند

امام جمعه ساوه نیز در همین روزها اعلام کرد که بنا بر گزارشي که به دستش رسیده ، روزانه ٤٠٠ دختر فراري در کشور وارد خانه‌هاي فساد مي‌شوند. امام جمعه ساوه نگفت این آمار را از کجا بدست آورده اما از آنجا که بولتن های محرمانه حکومتی توسط شورای ائمه جمعه دراختیار امام جمعه ها قرار می گیرد و گهگاه آمارهای اینچنینی نیز در آن ها یافت می شود، منبع خبری امام جمعه ساوه باید یکی از همین بولتن ها باشد. نه تاجیک راد و نه امام جمعه ساوه هیچکدام نگفتند که این فساد و فحشای باور نکردنی، که اعتیاد به مواد مخدر آن را کامل می کند، حاصل فقر و آن تبلیغات و مقررات اسلامی است که دو دهه بر جامعه ایران تحمیل شد و همچنان ادامه دارد.

ونزوئلا

جنبش چپ و انقلابی همگام با دولت اصلاحات

در جریان آخرین تظاهرات خیابانی علیه دولت اصلاح طلب چاوز در ونزوئلا، شرکت های نفتی توانستند بخشی از کارگران نفت را علیه دولت به خیابان ها بکشند. چاوز در برابر این عمل، جنبش بلواری و یا جنبش شوراهای محلی را به صحنه فراخواند و با توطئه شرکت های نفتی مقابله کرد. از آن پس، نقش و موقعیت جنبش کارگری ونزوئلا و میزان نفوذ حزب کمونیست این کشور در این جنبش، در مرکز توجه قرار گرفته است. آنچه را در ادامه می خوانید گفتگوئی است با "اوروفاریا" عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ونزوئلا و سردبیر نشریه "تریبون مردم"، در همین ارتباط است.

- نقش حزب کمونیست در دولت کنونی "هوگوچاوز" چیست؟

- ما بخشی از یك ائتلاف وسیع دولتی هستیم که از دولت "چاوز" حمایت می کند. این ائتلاف در واقع شامل پنج حزب می شود. حزب ما کوچك است و از وزنه بزرگی در توازن میان احزاب برخوردار نیست و دشواری کار هم در اینست که ما مجبوریم دراین "ائتلاف وسیع" با احزابی که موضع ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی دارند همکاری کنیم. حزب ما اعتقاد دارد که در حال حاضر در ونزوئلا بحث بر سر انقلاب سوسیالیستی نیست، بلکه صحبت بر سر انقلاب بولواری است و ما بعنوان کمونیست ها در این ائتلاف شرکت کرده ایم والبته با تمام نیرو هم تلاش خواهیم کرد در آن باقی بمانیم. تقریبا همه احزاب ائتلافی در باره اهداف اصلاحات وحدت نظر دارند و به همین دلیل نیز همه آنها از جنبش بولواری حمایت می کنند.

- چه احزابی در این ائتلاف شرکت دارند؟

- بزرگترین فراکسیون در این ائتلاف "طرفداران چاور" هستند که خود را طرفدار "جمهوری پنجم" می نامند و در حمایت از چاوروحدت نظر دارند. در بین آنها، البته موضع گیری های متفاوت وجود دارد. دومین نیروی قوی، حزب "میهن برای همه" است که در جنبش کارگری ونزوئلا تقریبا ریشه دوانده است و ما نیز با این حزب مناسبات خوبی داریم. همینطور حزب دیگری بنام "پودموس" نیز در این ائتلاف حضور دارد. جنبش چپ سوسیالیستی نیز در این ائتلاف حضور دارد که ما آن را حزبی اپورتونیست می دانیم و همچنین حزب دیگری که منشعب از "سوسیال دمکراسی ونزوئلا" ست بنا "اکسیون دمکراتیك".

ضع حزب شما در این ائتلاف، در باره برنامه های دولت چگونه تنظیم می شود؟

سیاست ما نسبت به حکومت سیاست اتحاد وانتقاد است. به این مفهوم که ما در داخل از حکومت در صورت اشتباه انتقاد می کنیم ولی در خارج، در مجموع از حکومت دفاع می کنیم. پرزیدنت چاوز هم همیشه در موقع لزوم تاکید کرده که کمونیستها بخشی از نیروهای ائتلافی حکومت هستند و بدین طریق به خنثی کردن جو ضد کمونیستی پیوسته کمك کرده است.

آیا "انقلاب بولواری" چیزی فراسوی انقلاب بورژوازی است؟

ما کمونیست ها این مسئله را تجزیه و تحلیل کرده و به این نتیجه رسیده ایم که انقلاب بولواری چیزی فراتر از انقلاب بورژوازی است، زیرا تضاد عمیقی بین انقلاب ونزوئلا و امپریالیسم امریکا وجود دارد. دلیل آن هم این است که استقلال کشور، اصلاحات ارضی و اصلاحات اجتماعی در دستور کار این انقلاب قرار دارد.

بازگردیم به جنبش کارگری در ونزوئلا. این جنبش چه نقشی در تحولات کنونی ونزوئلا دارد؟

متاسفانه جنبش کارگری حدودا بخاطر فقدان آگاهی طبقاتی دچار تفرقه و انشعاب است و این ضعف را نیز چند ماه پیش در جریان اعتصابات صنعت نفت نشان داد. بخشی از کارگران علیه حکومت به اعتصاب پیوستند، در حالیکه این اعتصاب توسط شرکت های نفتی علیه دولت سازمان داده شده بود. آنها بصورت فعال در این اعتصاب حضور یافتند، در حالیکه اکثریت کارگران با آنکه مخالف اعتصاب سیاسی علیه حکومت بودند در ابتدا نتوانستند تحرك لازم را از خود نشان دهند.

کارگران جوان چه نقشی در حزب کمونیست دارند؟

اکثریت کارگران جوان در ونزوئلا سیاسی نیستند، اما این بدان مفهوم نیست که آنها ضد انقلاب بولواری، ضد اصلاحات انقلابی و ضد حکومت هستند. متاسفانه این بخش از کارگران نیز آنگونه که باید، در دفاع از حکومت فعال نیستند. این نه فقط بزرگترین نقص جنبش کارگری، بلکه بزرگترین نقص همه نیروهای چپ محسوب می شود. ما در صدد هستیم که این نقص را در ماه های آینده با تشکیل "اتحادیه سراسری جوانان" جبران کنیم.

دبیراول حزب کمونیست عراق: با ادامه بی دولتی

خطرآغاز جنگ های قومی و مذهبی درعراق

شهر "چاكلاوا" در چهل كيلومتري شمال اربيل قرار دارد. اين شهر از سال ۱۹۸۴ مقر حزب كمونيست عراق در كردستان اين كشور است و مصاحبه با حميد موسي و مفيد الجزايري از رهبران حزب كمونيست عراق در اين پايگاه انجام شد.

- رژيم صدام سرنگون شد. در مورد رويدادهاي دوران پس از صدام چه نظري داريد؟

- ما از سقوط صدام بسيار خوشحال هستيم و با توجه به امكان بوجود آمده در هرجا كه ممكن بود دفاتر خود را بازگشايي كرديم و در اين مدت توانستيم روزنامه طريق الشعب ارگان حزب را در تيراژ **۳۰ هزار** نسخه انتشار دهيم. در واقع روز سي و يكم مارس حزب كمونيست عراق شصت و نهمين سال تاسيس خود را جشن گرفت. در اين شصت و نه سال، حزب فقط چهار سال فعاليت علني داشت. يكبار در سالهاي ۱۹۵۸ در دوران حكومت قاسم و بار ديگر در سالهاي هفتاد. پس از آن در دوران حكومت بعثي ها حزب كمونيست عراق مجددا ناگزير از فعاليت مخفي شد و هزاران كشته و تبعيدي پيامد آن بود. بااينكه ما از سقوط ديكتاتور خوشحال هستيم، زير سايه سنگين اين واقعيت نيز قرار داريم كه سرنگوني صدام نه از داخل بلكه با دخالت نيروهاي خارجي ميسر شد، نيروهايي كه اكنون بايد به اشغالگري آنان خاتمه داد.

- بنظر شما آيا بلبشوی كنونی درعراق نشان نمی دهد كه نبود قدرت خود بالقوه خطرناك است؟

- اين آشفتگي، در واقع نتيجه تركيب چند عامل مختلف است. عواملي كه بنوبه خود مشكلاتي را نشان ميدهد كه بر سر راه تثبيت شرايط و سازماندهي حكومتي نوين وجود دارد. اخبار موثقي كه ما در اختيار داريم نشان ميدهد كه حكومت صدام دو روز قبل از سقوط دستور غارتها را صادر كرده بود. در فهرست آمريكا از ۵۵ تن از عوامل حكومت بعثي نام برده شده اما تعداد عوامل پليس مخفي و حزب بعث بسيار بيش از اينهاست. عامل دوم خود امريكايي ها هستند كه به اين بهانه كه آنها پليس نيستند و وظيفه اي در حفظ نظم ندارند هيچ اقدامي براي جلوگيري از غارت، تجاوز، نا امنی و جنايت بعمل نمی آورند و بدينسان دست گروههاي سازمان يافته را براي چپاول باز گذاشته اند. اگر اين نا امنی سازمان يافته نبود، پس اينكه به فاصله چند روز بيش از ۵۰۰ قطعه اشياء قيمتی و غارتي از موزه بغداد از فرانسه سردرآورد را چگونه مي توان توضيح داد؟

- چرا در اين شرايط بسيار حساس اپوزيسيون عراق همچنان متفرق عمل مي كند؟

- اپوزيسيون دو كنفرانس در شهرهاي لون و صلاح الدين برگزار كرد. اما حزب كمونيست و بسياري از گروههاي ديگر در اين دو كنفرانس حضور نداشتند. به همين دليل ما خواهان آن هستيم كه اين تلاشهاي زير نظر سازمان ملل و نه امريكايي ها از سر گرفته شود. واقعيت اين است كه امريكايي ها مانع اتحاد نيروهاي اپوزيسيون عراق ميشوند تا بتوانند به حضورخود درعراق ادامه دهند. درصورتيكه اپوزيسيون به تفاهم دست نيابد و يك حكومت ملي تشكيل نشود، درشرايط تداوم حضور آمريكا در عراق، خطر **سربرآوردن حركتهاي قومي و مذهبي** وجود خواهد داشت.

لهستان
چماق امریکا در اروپا!

خبرگزاري دويچه‌وله، درباره انتخاب لهستان به عنوان يكي از گردانندگان بخشي از عراق نوشت: لهستان خبر احاله چنين وظيفه‌ای را با اشتياق تمام دريافت كرد؛ چرا كه به كشوري شريك ابرقدرت تبديل شده است، و اين در حالی است شركای اروپايی‌اش چندان توجهي به او ندارند. چرا آمريكا به جاي استراليا، اسپانيا و يا هر عضو ديگری از "كشورهای ائتلاف"، لهستان را برگزيد؟

آمريكا پيش از هرچيز در نظر دارد به اصطلاح خودش "اروپای جديد" را بطور نمادين، به خاطر وفاداری‌اش در جنگ عليه عراق پاداش دهد و همچنين تلاش مي‌كند تا با برخوردي استثنايی با لهستان شكاف ميان كشورهای اروپايی را عميق‌تر سازد.

از سوی ديگر دولت بوش می‌تواند از روابط امكانات لهستان در عراق بهره بگيرد، چرا كه در دهه‌های 70 و ۸۰ ميلادی 40 هزار مهندس و كارشناس تسليحاتی لهستانی در عراق مشغول به كار بودند و هم چنين ۲۰ هزارعراقی برای تحصيل به لهستان رفته و به اين ترتيب بخشی از قشر تحصيل كرده عراقی حتی به زبان لهستانی تسلط دارند.

اقتصاد لهستان، به ويژه صنعت راه و ساختمانش، هم اكنون چشم انتظار قراردادهای كلان در چارچوب بازسازی عراق است .

همكاری و هماهنگی سياسی ميان آلمان، فرانسه و روسيه به سرعت شكل می‌گيرد و اين در حالي است كه «مثلث وايمار» (اتحاد نه چندان پايدار آلمان، فرانسه و لهستان) پويايی خود را از دست داده است.

هنگامی كه دولت لهستان ۴۸ فروند هواپيمای جنگنده اف-۱۶ به ارزش سه ميليارد و ۵۰۰ ميليون دلار را به شركت آمريكايی لاكهيد مارتين سفارش داد، ناخوشنودی فرانسه و آلمان را بيش از پيش برانگيخت نشد.

وزير امور خارجه لهستان در ملاقات با كالين پاول، همتای آمريكايی‌اش، در واشنگتن گفت، لهستان علاقمند است سپاه حافظ صلحی با مشاركت هر چه بيشتر ملت‌های اروپايی در عراق مستقر شود.

امریکا دربلغارستان کابینه تعیین میکند!

"ولکو والکانوو" یکی از سیاستمداران چپ گرای بلغارستان است که به جناح چپ حزب سوسیالیست بلغارستان تعلق دارد. او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۲ موفق به کسب بیش از ٤٧ در صد آراء مردم شد و با اختلاف کمی از حریف لیبرال خود شکست خورد. او پرفسور حقوق است و از جمله رهبران اتحادیه ضد فاشیست بلغارستان. از مبتکران دادگاه بین المللی علیه حمله ناتو به یوگسلاوی و همینطور یکی از معدود سیاستمداران مخالف عضویت بلغارستان در ناتو.

خبرنگار Neues Deuschland چاپ آلمان، پیرامون اوضاع کنونی بلغارستان، مصاحبه ای با وی در صوفیه پایتخت بلغارستان انجام داده است که آن را در زیر می خوانید. "ولکو والکانوو" متولد ۱۹۲۷ است.

- بلغارستان از لحاظ اقتصادی در حاشیه اتحادیه اروپا قرار گرفته است و در عین حال از لحاظ ژئوپولتیک در خدمت منافع نظامی امریکا. این وضع چگونه پدید آمده؟

- اکثریت مردم بلغارستان همین چندی پیش مخالفت خود را برای پیوستن به ناتو اعلام کردند اما حکومت کنونی به رهبری "سولمان اسپاسی" خواهان پیوستن به ناتو هستند و فردی مانند اسپاسی مایل است بدون چون و چرا مجری دستورات امریکا باشد و به منافع امریکا خدمت کند. او در واقع مانند یک خدمتگذار رفتار می کند. اسپاسی دستوراتش را از "جیمزپاردو" سفیر امریکا دربلغارستان دریافت می کند. پاردو نیز در حقیقت نقش نماینده تام الاختیار امریکا برای بلغارستان را ایفاء می کند و همچنین به فرمان اوست که سلطنت طلب ها لب به سخن می گشایند.

- این نقش را چگونه ایفاء می کند؟

- انتصاب وزرا در وزارتخانه ها بدستور او صورت می گیرد و اگر وکلای دولتی یا دادگاه ها به نفع منافع امریکا عمل نکنند و یا در جائی سد راه پروسه خصوصی سازی شوند او آشکارا از آنها انتقاد می کند. زمانی هم که امریکا قبل از شروع حمله به عراق از بلغارستان خواست که فرودگاه نظامی "سارا پاوو" را در اختیارش قرار دهد روز بعد بدستور حکومت این دستور اجرا شد. وضعیت سیاسی در بلغارستان فعلا اینگونه است.

- امریکا اخیرا از بلغارستان در خواست کرد که در صورت احضار شهروندانش از طرف دادگاه های بین المللی از آنها نگهداری کند.

- حکومت کنونی بلغارستان این دستور را هم قبول خواهد کرد. بلغارستان بعد از رومانی دومین کشوری خواهد بود که مخالفت خود را با دادگاه های بین المللی اعلام کند.

- چه عواملی دولت کنونی بلغارستان را مجبور به اتخاذ چنین سیاست تسلیم طلبانه ای می کند؟

- ترس از محاصره سیاسی امریکا مهمترین عامل است. رهبران کنونی بلغارستان فکر می کنند که اگر از دستورات امریکا اطاعت نکنند از لحاظ سیاسی، اقتصادی ونظامی توسط امریکا محاصره می شوند.

- چرا بلغارستان برای رهان شدن از چسبندگی به امریکا به اتحادیه اروپا، فرانسه و یا آلمان نزدیک نمی شود؟

- از نظر اقتصادی اتحادیه اروپا وزنه مهمی است اما از لحاظ نظامی بلغارستان با تردید به آن می نگرد و باور نمی کند که بتوانند زیر بال و پر نظامی اروپا قرار گیرد. برای مثال وضعیت بحران زده کنونی عراق را در نظر بگیرید. بلغارستان دو میلیارد دلار وجه پرداخت نشده در عراق دارد و بخاطر دستیابی به پول خود- بدون اینکه از طرف کسی به آنها وعده ای داده شده باشد- دست به دامن امریکا شده است و به آن کمک می کند.

- چنین به نظر می رسد که بعد از چرخش به راست حزب سوسیالیست بلغارستان، دیگر نیروئی در کشور وجود ندارد که با سیاست های امریکا و مستعمره شدن کشور مقابله کند.

- متاسفانه همینطور است. کمی قبل از حمله امریکا به عراق پیشنهاد کردم که ناتو باید امریکا را از اتحادیه خود کنار بگذارد و براساس دکترین " اروپا به اروپائی ها تعلق دارد" عمل کند. پیشنهاد من همانطور که انتظار می رفت کوچکترین انعکاسی نیافت.

جنبش ناسیونالیستی "سیمون دوم"، حزب پادشاه اسبق در آخرین همه پرسی ٦ در صد آراء را بدست آورد. حکومت هم به طرز اصلاح ناپذیری چند پارچه شده است. چه کسی در حال حاضر بر بلغارستان حکومت می کند؟

- سلطنت طلب ها از همان ابتدا جریانی ناهمگون بودند. در واقع آنها ائتلافی هستند از کمونیست های روی برتافته از اعتقادات خود. مانند وزیر داخله "پت کانوف" و بانکداران جوان لندن نشین که سال ۱۹۸۹ کشور را ترک و سال ۲۰۰۱ به کشور باز گشتند تا در زدوبندهای مالی وال استریت شرکت کنند و به خرید و فروش ارز بپردازند و یا عده ای که حول و حوش کیریل، پسر نخست وزیر "سیمون زاکسکو بورگوستسکی گرد آمده اند. آنها نه ارتباطی با مردم دارند و نه به مافع آنها اهمیت می دهند.

- آیا حکومت اعتبار خود را به کل از دست داده است؟

- دقیقا از دست داده است. در نظر داشته باشید که به هیچیک از قول های داده شده عمل نشده و همه آنها علنا کنار گذاشته شده اند. و بر کسی هم پوشیده نیست که در این چند سال اخیر بلغارستان موفق شده کاملا تابع و تسلیم و قربانی منافع نظامی امریکا شود. برای هیچکس در ده سال آینده جالب نخواهد بود که این بردگی و انقیاد تحت چه شرایط سیاسی صورت گرفت.

"آقا نور"

اولین روضه خوان دوره‌ای تهران که صاحب ملک سفارتخانه‌های آلمان و انگلیس هم بود!

سلسله یادداشت هائی که می خوانید از دو کتاب خاطرات دکترعباس منظرپور از جنوبی ترین بخش ها و خیابان های تهران برگرفته شده است. این کتاب در تهران انتشار یافته است. اندیشه آقانور که در این یادداشت می خوانید، همان است که آیت الله خزعلی همچنان به آن پایبند است و هر چند وقت یکبار از قول یک بچه ٤ - ٥ ساله خبر از غیب می گیرد و به آن استناد می کند! از جمله در سخنرانی شهر کاشان، درانتخابات ریاست جمهوری سال ٧٦

اولین روضه خوانی که روضه "دوره ای" را در تهران مرسوم کرد "آقانور" بود. پیری او را به یاد می آورم. قدی کوتاه، کمی چاق، محاسنی خیلی بلند و مثل برف سفید داشت. عمامه اش مشکی و لباس معمولی روحانی به تن می کرد. مردم می گفتند نور از "آقا" می تراود.

هیچکس نام واقعی او را نمی دانست. مردم خیلی به او اعتقاد داشتند. تا پیش از "آقانور" روضه ها معمولا یا در ایام عزاداری و یا به مناسبت "نذر" وامثال آن خوانده می شد و این "آقانور" بود که "روضه" را تابع نظم و قانون کرد. خیلی "مجلس" داشت و به همین مناسبت روضه هایش بسیار کوتاه (تقریبا ٢ تا ٥ دقیقه) بود. مردم به همین هم راضی بودند و صرف حضور"آقانور" را در خانه خود، باعث سلامتی و خوش بختی می دانستند. به محض این که روی صندلی (به جای منبر) می نشست یک استکان چای یا "قنداق" به دستش می دادند و استکان را دهان می برد و لب خود را با آن آشنا می کرد و گاهی چند قطره ای از آن را می نوشید و بقیه را پس می داد. همسایه ها و بیمارداران هر یک مقداری از چای یا قنداق "آقا" را برای سلامتی بیمار خود همراه می بردند.

آقا نور با "الاغ" حرکت می کرد و همیشه یک نفر دنبالش بود. همراه او را "پامنبری" می نامیدند. چون به غیر از این که از الاغ "آقا" نگهداری می کرد، بعضی اوقات در داخل مجلس "پای منبر" آقا" هم می ایستاد و بعضی مرثیه ها را دو صدائی با هم می خواندند. همین "پامنبر" خوان ها بودند که پس از چندی خود "روضه خوان" می شدند و یکی از آن ها همسایه دیوار به دیوار ما بود که ٧- ٦ سالی هم از من بزرگ تر بود. الاغ "آقا" خیلی خوب خورده و پرورده و در ضمن نا آرام و "چموش" بود. علت ناراضتی حیوان هم این بود که کسانی موهای بدن حیوان را می کندند و داخل مخمل سبز می گذاشتند و پس از دوختن، آنرا برای "رفع چشم زخم" به گردن اطفالشان می آویختند و چون حیوان از کندن موهای بدنش ناراحت بود، کسانی و بخصوص بچه هایی را که به او نزدیک می شدند "گاز" می گرفت! یکی از این بچه ها خواهر کوچک من بود که خیلی هم بچه ناآرامی بود. الاغ شکم او را به دندان گرفته بود و با صدای فریاد بچه به کوچه دویدیم و با زحمت او را از دندان حیوان نجات دادیم و هنوز پس از حدود ٦٠ سال، جای دندان الاغ روی پوست شکم او پیداست!

باری، کار "آقانور" خیلی "سکه" بود. غیر از خانه های شهری، باغ و ساختمانی در "زرگنده" داشت که به آلمان ها اجاره داده بود.(پیش از جنگ بین الملل دوم). آن موقع آلمان ها خیلی در ایران بودند و در زمینه صنعت و تجارت بسیار فعال بودند و معلوم است در کارهای سیاسی و تبلیغاتی به همچنین. روز دوازدهم هر ماه "قمری" منزل ما روضه بود و "آقا نور" هم دعوت داشت. یک بار در اوائل سال ١٣٢٠ آقا نور پیش از شروع روضه مطلبی به این مضمون گفت:

این "هیتلر" که در آلمان پیدا شده "هیت لر" است. از "لرستان" رفته و سید هم هست. نایب امام زمان است و ماموریت دار همه دنیا را فتح کند و به "حضرت" تحویل بدهد.

البته، اینها مطلبی بود که "آقانور" می گفت و هیچکس در صحت آن شک نداشت. مدتی گذشت و "متفقین" ایران را اشغال کردند و آلمان ها از کشور اخراج گشتند و ساختمان رزگنده "آقانور" به انگلیس ها اجاره داده شد و مدت کمی پس از اشغال ایران، روزی را به یاد می آورم که "آقانور" همانطور که در خیابان ها و کوچه ها سوار بر الاغ به مجالس خود می رفت (و معلوم است در مجالس نیز) با صدای بلند اعلام می کرد که : شب جمعه آینده، زلزله شدیدی در تهران بوقوع می پیوندد و فقط کسانی که به امام زاده ها و اماکن مقدس پناه ببرند در امان خواهند بود.

معلوم است که آن شب، تهران به کلی تخلیه شد. ما هم با خانواده و با "گاری" به شاه عبدالعظیم رفتیم و علت آن بود که "ماشین دودی" به قدری شلوغ شده بود که مادرم ترسید ما زیر دست و پا له شویم. با این حال بعضی از اشخاص که نتوانستند از شهر خارج شوند و به امام زاده ها بروند در وسط خیابان ها خوابیدند.

آن شب زلزله نیامد ولی ماه بعد که "آقا نور" برای روضه به خانه ما آمد بدون این که کسی علت نیامدن زلزله را بپرسد خودش گفت: حضرت به خواب کسی آمده و پیغام داده که چون معلوم شد مردم خیلی مومن و با عقیده هستند، دستور دادم زلزله نیاید. البته این را هم همه باور کردند. فقط پدرم که "درویش" هم بود می گفت: انگلیسی ها می خواستند میزان نادانی ما را امتحان کنند که با این ترتیب به مقصود خود رسیدند!

هیچکس حرف پدرم را باور نکرد و پای دشمنی "تاریخ" درویش ها با روحانیون گذاشتند. وقتی آقا نور مرد، در حقیقت تهران عزادار و تعطیل شد!

امام زاده داوود

ساده دلانی که دست به دامان او میشدند

در آخرین روزهای خرداد ماه، درست در اوج تظاهرات اعتراض آمیز دانشجویان در دانشگاه ها و قمه کشی ها واحد ضربت "لباس شخصی ها" که از تکیه های تیمی بیرون آمده اند، مطبوعات تهران خبرکوتاهی را هم درباره یک قتل در جاده امام زاده داوود منتشر کردند. بموجب این خبر، کاروان در نقطه ای برای استراحت می ایستد. زنی از جمع کاروانی زیارت برای چند دقیقه ای جدا می شود. او بر نمی گردد و کاروان به راه خود برای زیارت ادامه می دهد. در امام زاده داوود اعضای کاروان متوجه غیب زن می شوند و در بازگشت از امام زاده داوود جسد زن را در کناره های جاده می یابند. زن با چند ضربه چاقو به قتل رسیده بود. اکنون درجستجوی آن عضوی از اعضای کاروان زیارت امام زاده داوود اند که زن را به قتل رسانده است.

پس از خواندن این خبر، بازانتشار بخش دیگری از یادداشت های دکتر عباس منظرپور را به جا و بموقع یافتیم. آن را نیز از جلد اول کتاب خاطرات او انتخاب کرده ایم که در ادامه می خوانید.

تا آنجا كه از كودكي خود به ياد مي‌آورم، سالي نبود كه تابستان به امامزاده داوود نرويم. اين سفر ييلاقي تقريباً ١٦-١٥ سالگي من ادامه داشت.

پس از آن، يكسال هم با صميمي‌ترين دوست و همكلاسي خود به آنجا رفتيم و ديگر اين سفرهاي تابستانه (امام زاده داود) قطع شد.

به همراه پدر با اتوبوس تا فرح زاد مي‌رفتيم. دهكده‌اي با باغهای بزرگ كه معروف ترين آنها "باغ خاله" بود. هميشه به اين باغ مي‌رفتيم. آن جا اول به درخت های اطراف چادر نماز و پرده و امثال اين پارچه‌ها مي‌بستيم و در حقيقت خانه ييلاقي خود را برپا مي‌داشتيم و سپس به كارهاي ديگر مي‌رسيديم. پس از يكي دو شب پدر به شهر باز مي‌گشت و ما بچه‌ها كاري جز گشت و گذار در گوچه باغها نداشتيم. از هواي بسيار مطبوعش استفاده مي‌كرديم. باغ ديگري روي تپه و تقريباً بالاي باغ خاله بود كه درختان شاه توت خوبي داشت. برای خوردن شاه توت با هر وسيله‌اي خودمان را به آنجا مي‌رساندیم! باغبان آنجا مرد بسيار پيري بود(فكر مي‌كنم حدود صد ساله) كوتاه قد، راست قامت و كمي تنومند و جز آهسته راه رفتن ديگر هيچ نشاني از ضعف پيري نداشت. چوبي كلفت به دست مي‌گرفت و وقتي ما را مشغول چيدن شاه توت مي‌ديد با فرياد و فغان به ما حمله مي‌كرد. مي‌دانستيم نمي‌تواند سريع به ما برسد و به همين جهت تا نزديك شدن او به دو قدمي خود شاه توت می خوردیم و وقتی به ما می رسید با خنده و شوخي فرار مي‌كرديم. فكر مي‌كنم اصلا همان دادوبيداد و حمله او و فرار دسته جمعی ما خودش يكی از انگيزه های ما برای رفتن به آن باغ بود!

يك درخت چنار بسيار كهن در اين باغ بود كه پير مرد و همسرش در داخل آن زندگي مي‌كردند. داخل تنه درخت نمي‌دانم چه وقت و چگونه- در اثر پوسيدگي و يا آتش سوزي- خالي شده و محوطه‌اي به اندازه يك اتاق به وجود آمده بود. اتاقكي نه چندان كوچك، بطوريكه صندوق و اثاثيه اين زوج پير و همچنين رختخواب آنها در آن جا گرفته بود و محوطه‌اي براي نشستن خود آنها و حتي پذيرايي از دو سه مهمان هم داشت. زنش بسيار پير و زمين گير بود و هيچ كاري از او بر نمي‌آمد. حتي پيرمرد او بيرون مي‌آورد و "سرپا" مي‌گرفت!

درخت گرفتارعارضه‌اي بود كه بدليل همين عارضه، از اواخر بهار روي اغلب برگ های آن زائده‌اي شبيه دنبه گوسفند بوجود مي‌آمد كه تا پائيز برجای می ماند. هيچ امام زاده ای در آن اطراف به خاک سپرده نشده بود و نشانی هم از آن نبود، اما مردم به دليل همين زائده های درخت چنار نام آن محوطه را گذاشته بو دند امامزاده دنبه! ظاهراً با توجه به محوطه وسيع داخل درخت و برگ‌هاي مخصوص معجزه‌اي را براي مردم تداعي مي‌كرد و آن را به اين نام مي‌خواندند.

شب‌هاي جمعه پدر هم مي‌آمد. روزها مادر غذا مي‌پخت و با زنان چادرهاي ديگر گفتگو مي‌كرد.

معمولاً يك تا دو هفته در فرحزاد مي‌ماندیم و آن گاه به طرف امامزاده داوود حركت مي‌كرديم. يادم می آيد، يكسال شخصي بنام"شيد" با تبليغات فراوان ادعا كرد كه مي‌خواهد جاده ماشين‌رو از فرحزاد تا امامزاده داوود درست كند و از مردم كمك خواست. چنان مردم تحت تاثير گفته‌هاي او قرار گرفتند كه هر كس به اندازه توان خود به اين امر خير كمك كرد. او از مردم خواسته بود، حتي با آوردن يك آجر هم كه شده به ساختمان اين راه كمك كنند. خود ناظر بودم پير زنان فقيري را كه پياده راه پر سنگلاخ امامزاده داوود را طي مي‌كردند و به غيراز "بقچه" اثاثيه خود يكي دو آجر هم روي سر گذاشته و به امامزاده داود مي‌آوردند. حتي عكسي‌هم ازاين استقبال عمومي روزنامه ها چاپ كردند.

برادر زاده اين آقاي "شيد" همكلاسي و اتفاقاً يكي از دوستان عزيز من بود. خواه ناخواه عموي او "سوژه‌اي" شده بود كه بچه‌ها او را دست مي‌انداختند. وقتي آقاي شيد در اثر اين قضيه خيلی معروف شد، خود را كانديدای وكالت كرد! تازه بعد از اين اعلام كانديدائی بود كه مردم كم وبيش فهميدند تمام اين دلسوزي‌ها براي جاده امامزاده براي چيست؟

براي رفتن به امامزاده پولدارها قاطر و كم پول‌ها الاغ كرايه مي‌كردند. قاطرها معلوم نبود چرا مايل بودند در قسمت پرتگاه‌هاي سخت دقيقاً از لب پرتگاه حركت كنند و به هيچ وجه حاضر نمي‌شدند به وسط جاده بيايند. من كه در تمام عمر از ارتفاع مي‌ترسيدم هيچ وقت سوار هيچ حيواني براي رفتن به امامزاده داوود نشدم!

معمولاً چندين خانوار كه در فرحزاد با هم آشنا شده بودند به اتفاق هم به طرف امامزاده حركت مي‌كردند. مردان جوان و پسرها پياده حركت مي‌كردند. پس از طي مسافتي به

يونجه‌زار مي‌رسيديم كه هيچ چيز جالبي جز زراعت ديم نداشت. با اين حال كمي آنجا استراحت مي‌كرديم و دوباره به راه مي‌افتاديم تا به سنگ مثقال برسيم. سنگي بود بسيار بزرگ كه سالها پيش يكي از سيلاب‌هاي كوهستاني آن را از جا كنده و به آنجا آورده بود. خوش ذوق های تهراني اسم آنرا سنگ مثقال گذاشته بود. "مثقال" معادل ۵ گرم است كه مي‌گفتند اين سنگ از بس كوچك بوده همراه آب آمده. قسمتي از سنگ با زمين تماس نداشت و سايه‌بان درست كرده بود. شخصي زير همين سايه‌بان سماور خيلي بزرگ و استكان و نعلبكي گذاشته و يك قهوه‌خانه سر راهي درست كرده بود. بمناسبت خستگي راه چاي آنجا خيلي مي‌چسبيد! پدر هميشه آنجا چاي مي‌خورد و به ما هم مي‌داد.

يك سال، خانم باجي كه مادر مادرم بود همراه ما به فرحزاد آمد. در همان باغ خاله يك ديوانه را هم آورده بودند كه از امامزاده شفا بگيرد. هرسال تعداد زيادي از بيمارانی كه از همه جا نا اميد شده بودند، براي شفا به امام زاده داوود متوسل مي‌شدند. ديوانه را تقريباً نزديك ما بسته بودند! لباس مندرس به تن و سر وصورتي كثيف داشت. گاه گاهي فرياد مي‌زد و نظر همه را به خود جلب مي‌كرد. يكي از تفريحات ما بچه‌ها تماشاي ديوانه بازي‌هاي او بود. بعضي مردم برايش غذا مي‌آوردند و به سرپرست او كه از خويشانش بود مي‌دادند. البته چند نفر بعنوان خويش و نگهبان همراه او بودند و از كنار در آمدی كه داشت به امام زاده داوود سفر می كردند! اكثر مردم برايش دلسوزي و آرزوي بهبودي مي‌كردند.

آن سال، عده زيادي از خانواده‌ها قرار گذاشتند حركت خود به امامزاده را با حركت دادن ديوانه هماهنگ كنند كه ما هم از جمله اين خانواده ها بوديم. در نتيجه بزرگترين قافله‌اي كه تا آن زمان ديده بودم تشكيل شد. آنهايي كه قاطر مي‌خواستند قاطر و ما هم براي مادر بزرگ و مادر الاغ كرايه كرديم و پدر و من پياده راه افتاديم. در طي راه، ديوانه ، كه حالا با زنجير و طناب بسته شده بود(چون مي‌گفتندخيلي خطرناك است) به كارهاي عجيب دست مي‌زد. گاهي قربان صدقه خرها مي‌رفت! دست به گردن آنها مي‌انداخت و آنها را مي‌بوسيد! گاهي به مسافرين پياده حمله مي‌كرد. يك بار طناب زنجير خود را از دست نگهبان كشيد و به قاطرسوارها حمله كرد. در اين حمله خانم باجي به چنگ او افتاد. او را از الاغ زير كشيد و تا نگهبان بتوان خانم باجي را از دست او نجات دهد، چندين ضربه محكم به او وارد كرد. مادر بزرگ به شدت ترسيده بود و گريه مي‌كرد مي‌خواست از همان جا به شهر برگردد كه سرانجام او را راضي كردند به سفر ادامه بدهد. موافقت كرد اما با اين شرط كه ما از قافله ديوانه‌دار جدا شويم . ما هم گذاشتيم آن قافله رفت و پس از مدتي براه افتاديم.

در امامزاده داوود هم اتاق اجاره‌اي بود و هم مردم مي‌توانستند مثل فرحزاد براي خود در فضاي آزاد خوابگاهي بسازند و چون هوا سردتر از فرحزاد بود، اكثر مردم سعي مي‌كردند اتاق اجازه كنند.

مي‌گفتند حضرت كه از دست اشقيا فرار مي‌كرده گذارش به اين كوه‌ها مي‌افتد و در شكاف كوه پنهان مي‌شود. وقتي دشمنان به آنجا مي‌رسند شخصي را آنجا مي‌بينند و از او سراغ آقا را مي‌گيرند. او كه گيكائي بوده با اشاره چشم جاي ايشان را نشان مي‌دهد. آنها هم آقا را پيدا و شهيد مي‌كنند. گيكا دهكده‌اي بوده و هست، نزديك مقبره امامزاده داوود و مردم آن بيشتر به كار دامداري مشغول بودند. از وقتي كه آن شخص با اشاره چشم باعث شهادت امامزاده داوود مي‌شود، چشم تمام مردم آنجا چپ مي‌شود و فرزنداني كه از آنها بوجود آمدند تا امروز چپ هستند. خود ما در بچگي به بچه های چشم چپ مي‌گفتيم گيكائي! تقريباً تمام كارهاي امامزاده دست گيكائي‌ها است. دكان‌ها مال آنها بود، اتاق‌ها را آنها اجاره مي‌دادند. گوسفندان قرباني را آنها از گله‌هاي خود مي‌آوردند و كشتن گوسفندان هم وظيفه آنان بود.هر چه بيشتر نگاه مي‌كردم، حتي يك مورد (چشم چپ) در ميان آنها نمي‌ديدم! چپ بودن آنها مسلم بود و فكر مي‌كردم كه گيكائي‌هاي اصلي به آنجا نمي‌آيند و اينهايي كه به اين اسم آنجا هستند كساني ديگر هستند كه تابستان براي كمك به گيكائي‌ها به آن جا مي‌آيند و مسلماً اهالي منطقه ديگری اند. تقريباً بدون استثنا همه خانواده‌اي يك گوسفند نذري مي‌كشتند. آن سال وقتی ما هم براي خريدن و كشتن گوسفند به سلاخ خانه كه در محوطه‌اي باز بود رفتيم، هنگامی كه منتظر كشتن گوسفند بوديم، ديديم خانم باجي با فرياد مي‌خواهد فرار كند. پدر اورا آرام كرد و ديديم همان ديوانه به طرف ما مي‌آيد و جيغ و فرار خانم باجي هم از ترس او است. ولي او كه حالا شفا يافته و خوب شده بود با قيافه‌اي خندان و مهربان و سرو وضعي مرتب، درحالي كه عده زيادي اورا همراهي مي‌كردند به ما نزديك شد و با لحني ملايم از خانم باجي به مناسبت كتك‌هايي كه به او زده بود معذرت خواست و چندين بار تكرار كرد كه آن موقع ديوانه بوده است. خانم باجي از شفا و بهبودي او خوشحال شد و گفت هيچ گله‌اي از او ندارد و جائي براي معذرت خواهي نيست. مي‌گفتند روزي كه ديوانه مزبور شفا گرفته بود تمام لباس او را به قطعات كوچك از تنش در آوردن و بابت هر قطعه پولي به او دادند و نذر و نيازهاي ديگري هم به او دادند كه حسابي پولدار شده است. پدر قيافه مهرباني به ديوانه سابق نشان نداد و حتي به تندي به او گفت: پير زن كه از تو شكايتي ندارد، چرا جلوي مردم از ديوانگي خود صحبت مي‌كني؟ برو به كارهايت برس ما هم به كارهايمان برسيم! خيلي از پدر رنجيدم. مادر و مادر بزرگ از اين رفتار پدر خجالت كشيدند. وقتي به اتاق برگشتيم، مادر از اين رفتار پدر، با كسي كه حالا (شفا يافته حضرت) و محبوب زوار بود گله كرد و پدر گفت؛ اگر او واقعاً ديوانه بود، حالا كه بهبود يافته نبايد كارهاي زمان ديوانه‌گيش را بياد آورد. اين از حقه بازئي‌هاي متولي اينجاست كه هر سال چند نفري را آماده مي‌كند و براي شفا گرفتن به اينجا مي‌آورد و باعث گرمي بازار خود مي‌شود و در پول‌هايي هم كه مردم نذر مي‌كنند و به او مي‌دهند شريك است.

من كه حرف پدر را نمي‌فهميدم ولي مثل اينكه مادرم قانع شد.

وقت تنگ جنبش و میهن در محاصره

ب. الف. بزرگمهر

تحولات اخیر منطقه خاورمیانه، به دنبال تجاوز نیروهاي اشغالگر امریکایي و انگلیسي به عراق و اشغال خاك این کشور، روند پرشتاب، نگران کننده و بسیار پیچیده اي یافته است.

استقرار نیروهاي امریکایي در افغانستان، جمهوریهاي آسیاي میانه و اخیرا مناطقي از قفقاز، کشور ما را عملا در محاصره کامل نیروهاي تجاوزگر امپریالیستي قرار داده است.

روند رویدادهاي داخلي ایران نیز به سود نیروهاي واپسگرا و به زیان نیروهاي طرفدار پیشرفت اجتماعي، تغییرات جدي نموده است. به نظر میرسد آن فرصت تاریخي که با گزینش محمد خاتمي به ریاست جمهوري ایران در سال ۱۳۷۶ و متعاقبا" ۱۳۸۰ توسط توده هاي میلیوني مردم براي بهبود اوضاع اقتصادي-اجتماعي و تغییر روند سیاسي به سود زحمتکشان جامعه ایجاد شده بود، کم کم از دست میرود.

"چامعه مدني" موعود که مي توانست با شکل گیري و قدرتمند شدن شوراهاي شهر و روستا و دخالت این نهاد اجتماعي در تصمیم گیري هاي اقتصادي- سیاسي، شکل کم و بیش واقعي به خود بگیرد، جاي خود را به معاملات پشت پرده "نخبگان" جناحهاي مختلف حاکمیت از یکطرف و بین همین "نخبگان" با نمایندگان نیروهاي امپریالیستي، بطورعمده امریکا و انگلستان، داده است. به این ترتیب یکبار دیگر آرا میلیونها مردم ایران زیرپا گذاشته مي شود. همه اینها بر پیچیدگي و حساسیت اوضاع در ایران بسي مي افزاید.

نیروهاي واپسگرا که تا همین چندي پیش در پشت پرده سرگرم مغازله و چانه زدن با نمایندگان نیروهاي امپریالیستي بودند، فشار هرچه بیشتري بر مردم و نیروهاي پیشرو جامعه وارد مي آورند. دستگیریها و بستن دهان ها افزایش مي یابد؛ سانسورشدیدي بر مطبوعات اعمال مي شود و با نصب صافي در شبکه ((اینترنت)) امکان دستیابي به اطلاعات را از آن در صد اندکي از جامعه ایراني که به این وسیله اطلاع رساني دسترسي دارند نیز دریغ میدارند.

بازگشت آیت الله حکیم به عراق در پي مذاکرات و بند و بست هاي پنهاني با اشغالگران آمریکایي و انگلیسي و گرفتن تضمین هاي لازم ، همانطورکه تجربه تاریخي در کشور ما نیز پیش از این موید آن است ، نشان داد که امپریالیستها نه تنها هیچگونه مشکلي با اسلام واپسگراي طرفدار سرمایه داري یا آنطور که آیت الله خمیني به بهترین نحو اسلام آ مریکایي نامید، ندارند که حتي مروج آن بوده و به آن نیازمندند.

سامانه سرمايه داري كه در بحران ژرفي فرو رفته و به سرعت روند فروپاشي را طي مي كند، در عين بازتوليد خود نيازمند پشتيباني از هر نوع مناسبات عقب مانده سامانه ها و همبود هاي كهنه پيش از خود مي باشد. البته، موضوع بازتوليد سرمايه داري در شكلهاي كهنه مناسبات اقتصادي-اجتماعي چيز تازه اي نيست و به عنوان نمونه لاتيفوندها (latifund) درامريكاي لاتين و سالها پشتيباني امپرياليستها از جدايي نژادي (apartheid) در افريقاي جنوبي را كه چيزي جز بقاياي نظام برده داري نبود را ميتوان يادآوري نمود.

به همين ترتيب آنها از مناسبات عقب مانده زمينداري يا آنگونه كه در كشورما معروف است: مناسبات ارباب و رعيتي كه زير پوشش دين اسلام، مدافع منافع زمينداران بزرگ و سرمايه داري وابسته است، پشتيباني مي كنند. تضاد ديالكتيكي رشد اجتماعي- اقتصادي و دردناك بودن اين روند در شرايط كنوني نيز در همين نكته نهفته است: رشد و گسترش بازار سرمايه داري در عين نگهداري مناسبات كهنه پيش از آن.

در مورد دين اسلام نيز، همانگونه كه طرح كهنه "كمربند سبز اسلامي" براي محاصره اتحاد شوروي نشان داد و اظهارات برخي از سياستگزاران امپرياليستي مانند برژينسكي نمايانگر آن است، امپرياليستها به منظور تامين منافع خود در منطقه خاورميانه دو هدف عمده را دنبال كرده و ميكنند:

۱- كمونيسم ستيزي با سو استفاده از دين اسلام. بر پايه اين نظريه كه پيدايش آن به سالهاي ۶۰ سده گذشته ميلادي باز ميگردد، حكومت هاي ملي گرا ديگر توان لازم را به عنوان عامل بازدارنده نفوذ كمونيسم از دست داده بودند. از ديد امپرياليست ها، اين حكومت ها فاقد آن بنيان ايدئولوژيك بودند كه توان مقابله با نفوذ فزاينده كمونيستها را داشته باشند. بدون ترديد رشد و گسترش جنبش هاي ملي گرايانه مانند جنبش ملي شدن نفت در ايران، ناسيوناليسم عربي جمال عبدالناصر در مصر وجنبش ضد استعماري به رهبري احمد سوكارنو در اندونزي و سمتگيري پيشرفتخواهانه هر يك از اين جنبشها و تمايل به همكاري با اردوگاه كشورهاي سوسياليستي در تغيير سياست امپرياليستها نقش اساسي داشته است.

براساس نظريه تازه اى كه بويژه با استفاده از تجربيات امپرياليست كهنه كار انگليس طرح و به اجرا درآمد، تقويت جريانهاي مذهبي باتكيه بر كمونيسم ستيزي و تحميق توده هاي مردم مي بايست به اين وظيفه به نحو شايسته تري جامه عمل بپوشاند. پيدايش سازمانهايي مانند اخوان المسلمين، روضه الصفا در مصر و برخي كشورهاي عربي ديگر، انجمن حجتيه در ايران و مانند آنها كه از طرفي نشانه كشيده شدن اقشار اجتماعي مياني و واپسمانده ترين قشرهاي همبودهاي اجتماعي كهنه به عرصه سياست ميباشد، فرآورده اين تلاش امپرياليستها و سازمانهاي جاسوسي وابسته به آنهاست.

۲- منحرف كردن جنبشهاي انقلابي منطقه و كاشتن بذر تفرقه در جبهه نيروهاي انقلابي. **(بقيه در ص ٤٦)**

حمله به ایران
در جستجوی لحظه

گفتگوئی با نوام چامسکی
ترجمه : بایرام منصوری

نیروی هوائی اسرائیل بارها حریم هوائی ایران را نقض کرده است. علاوه بر این، گزارش های موثق حاکی از آنست که ایالات متحده، ترکیه و اسرائیل تلاش می کنند تا نیروهای ناسیونالیست آذری در شمال ایران را به ورود به آذربایجان ایران تحریک کنند. این در حالی است که ده در صد نیروی هوائی اسرائیل به طور دائم در شرق ترکیه که پایگاه های عظیم امریکا قرار دارد مستقر است.

دیوید بارسامیان، روزنامه نگار و برنامه سازمترقی رادیو امریکا در گفتگوئی با نوام چامسکی، استاد جامعه شناسی در انستیتو تکنولوژی ماساچوست، به گذشته دکترین تازه بوش و زمان مطرح شدن این دکترین در دوران ریاست جمهوری جان اف کندی اشاره می کند و در مصاحبه خود راجع به نفت و ایران نیز مطالبی را مطرح می کند.

در زیر به بخش هائی از این گفتگو را که به ایران مربوط می شود می خوانید:

بارسامیان: شعاری که ما در راهپیمائی صلح بطور مکرر شنیدیم "خون برای نفت، نه" بود. اغلب به مسئله نفت بعنوان عامل اصلی در حمله امریکا برای اشغال عراق اشاره می شود. تا چه حد نفت مسئله ای محوری در استراتژی ایالات متحده است؟

چامسکی: بدون شک نفت مسئله ای محوری بشمار می رود. فکر نمی کنم کسی در این مورد شک داشته باشد که منطقه خلیج فارس عمده ترین منطقه تولید نفت در جهان است. انتظار می رود که این ادعا تا نسل آینده درست باشد. از این نظر منطقه خلیج فارس از جنگ دوم جهانی به بعد از چنین اهمیتی برخوردار بوده است. این منطقه منبع عظیم قدرت استراتژیک و ثروت مادی بشمار می آید و عراق بطور قطع در مرکز آن قرار دارد. این منطقه دومین ذخائر نفت را در خود دارد. دستیابی به این ذخائر بسیار ساده و در عین حال با قیمت ارزان می باشد. برای کنترل عراق باید در موضعی قوی قرار داشت تا قیمت نفت و تولید آن را که نه باید بالا باشد و نه پائین تعیین کرد. در عین حال احتمالا باید سیاست های اوپک را نادیده گرفت و در دنیا به مانور دست زد. این سیاست پس از جنگ جهانی دوم جاری بوده است. این مسئله بخصوص ربطی به دستیابی نفت ندارد؛ ایالات متحده واقعا قصد دستیابی به آن را ندارد، بلکه این سیاست به کنترل نفت بر می گردد. اگر عراق در جائی مثل افریقای مرکزی قرار داشت، امریکا آن را برای آزمایش انتخاب نمی کرد. بنابراین نفت این منطقه در پس زمینه سیاست های امریکا قرار دارد، درست مثل نفتی که در مناطق آرام آسیای مرکزی قرار دارد. از اینرو در دست داشتن کنترل لزوما به معنای عملیات نظامی در زمانی مشخص نمی باشد. این سیاست، سیاستی پیوسته و دائمی است.

بارسامیان: سندی منتشره از سوی وزارت امور خارجه در باره نفت خاورمیانه در سال ۱۹٤٥ که می گوید: " نفت خاورمیانه پدیده ای شگفت آور در محاسبه قدرت استراتژیک و یکی از مواهب مادی تاریخ جهان بشمار می آید." ایالات متحده ۱۵ در صد نفتش را از ونزوئلا وارد می کند. این کشور همچنین از کلمبیا و نیجریه نفت می خرد. هر سه کشور مذکور از دیده واشنگتن کشورهایی مسئله دار وانمود شده اند. با وجود هوگو چاوز در ونزوئلا و درگیری های داخلی تا سر حد جنگ در کلمبیا و شورش مردم در نیجریه، امریکا معتقد است که جریان نفت با تهدید روبرو شده است. نظر شما در مورد این واقعیات چیست؟

چامسکی: این واقعیات درست است و این کشورها در مناطقی وجود دارند که ایالات متحده عملا در صدد دستیابی به آنهاست. ایالات متحده در صدد کنترل خاورمیانه است. با اینحال دست کم براساس برنامه ریزی منابع اطلاعاتی، ایالات متحده مایل است بر روی چیزی حساب کند که منابع پایدار حوزه آتلانتیک نامیده می شود(حوزه آتلانتیک به معنی غرب افریقا و نیمکره غربی) که تحت کنترل بیشتر امریکا، در مقایسه با خاورمیانه قرار دارد که منطقه ای حادثه خیز به نظر می آید. بنابراین برنامه ریزی مذکور کنترل خاورمیانه را در حالی در نظر دارد که به حوزه آتلانتیک بعنوان حوزه ای در دسترس می اندیشد. این سه کشور که از آنها نام بردید در این حوزه قرار دارند. بنابراین در صورت عدم وجود تداوم در دستیابی به منابع این سه کشور و احساس تهدید دراینمورد، شاید ماجرای عراق در این کشورها نیز تکرار شود. البته به شرط آنکه طرح های پنتاگون درعراق با موفقیت روبرو شود.

در مورد قدم های بعدی می توان احتمالات متعددی را در نظر گرفت. یکی از آنها البته منطقه "آند" است. ایالات متحده پایگاه های نظامی متعددی در این منطقه دارد و از نیروهای نظامی در این پایگاه برخوردار است. کلمبیا و ونزوئلا، بخصوص ونزوئلا تولید کننده های بی رقیب نفت هستند. در ضمن می توان اکوادور و برزیل را به آنها اضافه کرد. بله، این امکان وجود دارد که ایالات متحده پس از سلطه اش بر نقاط دیگر جهان به سراغ این منطقه هم بیاید. امکان دیگر هم حمله به ایران است.

بارسامیان: من هم در مورد ایران همین نظر را دارم. ایالات متحده از سوی شارون که به عنوان "مرد صلح" لقب گرفته تحت فشار قرار دارد تا "روز پس از پایان دادن به غائله عراق به ایران حمله کند". نظرتان راجع به ایران به عنوان عضوی از محور شرارت و همچنین کشوری که ذخائر عظیم نفتی دارد چیست؟

چامسکی: تا آنجا که به اسرائیل مربوط می شود، عراق هرگز مسئله مهمی نبوده است. آنها عراق را نوعی سرپل می دانند، اما ایران داستانی دیگر است. ایران کشوری است با ارتش و اقتصادی جدی تر و سالهای متمادی است که اسرائیل، امریکا را برای حمله به ایران تحت فشار قرار داده است. ایران برای حمله از سوی اسرائیل کشور بسیار بزرگی بشمار می رود،

بنابراین از برادر بزرگ تر می خواهد تا این کار را برایشان انجام دهد.
بنابراین حمله امریکا به ایران بسیار جدی است. یکسال پیش گزارش شد که ده در صد نیروی هوائی اسرائیل به طور دائمی در شرق ترکیه که پایگاه های عظیم امریکا قرار دارد مستقر شدند. از آن به بعد نیروی هوائی اسرائیل بارها حریم هوائی ایران را نقض کرده است. علاوه بر این، گزارش های موثق حاکی از آنست که ایالات متحده، ترکیه و اسرائیل تلاش می کنند تا نیروهای ناسیونالیست آذری در شمال ایران را به ورود به آذربایجان ایران تحریک کنند.
درحال حاضر محوری متشکل از امریکا، ترکیه و اسرائیل در منطقه وجود دارد که مخالف ایران هستند و ممکن است در نهایت ایران را تجزیه و یا به آن حمله نظامی کنند. با اینهمه حمله نظامی به ایران زمانی صورت خواهد گرفت که کشورهای فوق از عدم توانائی این کشور در دفاع از خود مطمئن شوند. آنها به کشوری حمله نخواهند کرد که توان دفاع از خود را داشته باشد.
بارسامیان: با وجود حضور نظامی امریکا در افغانستان وعراق و داشتن پایگاه از سوی این کشور در ترکیه و آسیای مرکزی، ایران عملا از هر سو به محاصره در آمده است. آیا واقعیت های فوق نیروهائی در داخل ایران را وادر به تولید سلاح های هسته ای نمی کند؟ البته اگر تا بحال نکرده باشد.
چامسکی: این امکان قویا وجود دارد. شواهد انکار ناپذیرنشان می دهد که بمباران راکتور عراق توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۱ احتمالا موجب تشویق عراق به تولید سلاح های هسته گردید. آنها در گیر ساخت نیروگاه هسته ای شدند، کاری که کسی از آن خبر نداشت مگر یک فیزیکدان هسته ای در هاروارد که رئیس بخش فیزیک این دانشگاه بود. او تحلیل خود را در اینمورد در مجله ای بنام Nature به چاپ رساند. براساس تحلیل وی، آنچه که درعراق ساخته شد یک نیروگاه اتمی بود. او در این زمینه دارای نظر کارشناسانه است. دیگر منابع مربوط به تبعیدیان عراقی تاکید کرده اند کار عراق اهمیت چندانی نداشته است. عراقی ها شاید مشغول بررسی امکان تولید انرژی هسته ای بودند ، اما بمباران راکتور اتمی عراق، عراقی ها را تشویق به دنبال کردن برنامه سلاح های هسته ای نمود. امکان ثابت کردن این ادعا وجود ندارد، اما شواهد همه دال بر این واقعیت است. این امکان می تواند درست باشد. آنچه که شما در مورد ایران گفتید قویا امکانپذیر می باشد. اگر شما راه بیفتید و بگوئید که " ببین ما قصد داریم به شما حمله کنیم" و کشورهای تهدید کننده بدانند که شما قادر به دفاع از خود با سلاح های معمولی نیستید، این کشورها عملا شما را در تولید سلاح های کشتار جمعی و براه انداختن شبکه های تروریستی تشویق کرده اند. این قضیه کاملا روشن است. بهمین دلیل است که سیا و دیگران توانسته اند چنین پیش بینی هائی را در مورد ایران انجام دهند.

(بقیه وقت تنگ جنبش و میهن در محاصره از ص ٤٤)

نگاهي به تاريخ معاصرکشورما از انقلاب مشروطيت گرفته تا قيام هاي معروف شيخ محمد خياباني و "جنبش جنگل" شاهد همکاري گسترده، رفيقانه و فداکارانه کمونيست ها با انقلابيون مسلمان بوده است. همين عامل به تنهايي در به وحشت انداختن امپرياليستها براي از دست دادن منافعشان نقش مهمي داشته است. از آن پس آنها کوشش فراواني بکاربردند تا اين اتحاد وهمکاري را بهر نحو ممکن خدشه دار ساخته و در نهايت آنرا از بين ببرند. از جمله در جنبش جنگل، بنابر شواهد واسناد موجود - که هنوز بخوبي مورد پژوهش قرار نگرفته - امپرياليستهاي انگليسي و آلماني از طريق عوامل خود وا يجاد ارتباطات مشکوک با ميرزا کوچک خان نقش مهمي در شکست "جنبش جنگل" داشته اند (البته نقش چپروان درون اين جنبش را نيز در شکست آن نبايد دستکم گرفت). به اين ترتيب، امپرياليستها موفق شدند با ايجاد بذر بدبيني و سوظن چنان شرايطي ايجاد نمايند که حيدرعمواغلي ، اين انقلابي فداکار و آگاه بدست عوامل مشکوک و ناآگاه طرفدار ميرزاکوچک خان از بين برود و خود جنبش نيز با کمک عامل سرسپرده شان، رضا خان سرکوب و نابود شود. اما، مهمترين دستاورد آنها کاشتن بذر تاريخي نفاق و بدبيني بين انقلابيون مسلمان و کمونيستها بود.
بعدها و کمي نزديکتر به دوران کنوني، جدايي بسيار مشکوک "کمونيستها" - که در واقع کوچکترين درکي از کمونيسم نداشتند - زير عنوان "سازمان پيکار" از سازمان مجاهدين خلق ايران به اين بدبيني تاريخي بيشتر دامن زد.
در جريان انقلاب بهمن و پس از آن نيروهاي راست و محافظه کار کوشيدند با برجسته نمودن رويدادهاي اين ماجرا و زير اين عنوان که نبايد به کمونيستها اعتماد کرد، جو بدبيني وسوظن بين نيروهاي انقلابي مسلمان ونيروهاي ترقي خواه چپ را هرچه بيشتر دامن برنند. چپ روي اين نيروها، بطور عمده شامل سازمان چريک های فداييان خلق ايران و سازمان مجاهدين خلق ايران ، بنوبه خود تاثير قطعي بر تداوم روحيه بدبيني وعدم اعتماد بين نيروهاي پيشرفتخواه با اعتقادات مذهبي و نيروهاي چپ داشت. تا آنجا که به حزب توده ايران مربوط ميشد، اين حزب با تمام نيرو کوشيد تا زمينه همکاريهاي هرچه گسترده تر همه نيروهاي پيشرفتخواه در يک جبهه فراهم شود و تاحدود زيادي نيز موفق شد تا چنين پيوندهايي را در درون جنبش که طيف بسيار گسترده اي از نيروهاي اجتماعي را دربرمي گرفت، ايجاد کند. اين کوششها، متاسفانه به نتيجه نهايي خود که دربرگيرنده جبهه کم وبيش پايداري از نيروهاي انقلابي پيشرفتخواه طبقات زحمتکش يدي و فکري و قشرهاي ميانه می توانست باشد، نرسيد . نيروهاي واپسگرا با سواستفاده از پوشش مذهب و اشتباهات سنگين نيروهاي انقلابي در شناخت دوستان و دشمنان خود، توانستند خود را در صف نيروهاي انقلابي جا بزنند و با تحميل بحث "خودي" و "غيرخودي" در صف اين نيروها شکاف انداخته و آنها را از متحدين طبيعي خود محروم سازند. به اين ترتيب اتحادهاي گسترده سياسي مانند آنچه دربرخي از جنبشهاي امريکاي جنوبي، افريقا و سايرنقاط شاهد بوده ايم در اينجا ديده نميشود و "چشم اسفنديار" جنبشهاي انقلابي معاصر ميهن ما نيز در همين نکته بوده و هست.
وقت تنگ است و نيروهاي تجاوزکار در مرزهای ايران ايستاده اند.
آيا نيروهاي طرفدار پيشرفت اجتماعي شجاعت لازم را خواهند يافت که اين اشتباه تاريخي را جبران نمايند؟
آيا زمان آن فرا نرسيده که بر اين سوظن تاريخي غلبه نمود؟

سرگذشت تلخ دو نسل انقلاب و بعد از انقلاب!

آن دستگیر شدگان تظاهرات دانشجوئی که قاضی مرتضوی ارذال و اوباش نامیده و رئیس بازرسی کل کشور"حجت الاسلام رئیسی" وعده اعدامشان را داده، بر این ظلم و سقوط سر به طغیان برداشته اند. نامشان دانشجوست و ساکن خوابگاه های دانشگاه ها. فساد و تباهی و فقری که در این شماره راه توده تلاش شده است بخش های اندکی از آن منعکس شود، ریشه های این قیام و شورش است. این آن جامعه ایست که امروز در برابر ما قرار دارد. هاشمی رفسنجانی هر اندازه نیز تلاش کند نمی تواند آن را با هیچ ترفندی با آغاز دهه ۶۰ مقایسه کند. همچنان که حاکمیت جمهوری اسلامی در مقایسه با آن سالها بکلی دگرگون شده و ماهیت درباری سلطنت پهلوی را به خود گرفته است. داستان مجید، داستان نیست واقعیتی است در کنار ما و با ما. همچنان که سرنوشت تلخ دخترانی که برای لقمه نانی به تجارت رفته و به دوبی صادر می شوند سرگذشت امروز میهن ماست. براین فاجعه، نه دانشجو که مردم ایران قیام کرده اند. با شرکت درانتخابات ۷۶ و تحریم انتخابات شوراها قیام خود را به نمایش گذاشتند. فاجعه آفرینان، این قیام را قابل کنترل یافتند، گرچه به قیمت ترور و سرکوب و یورش و زندانی کردن روزنامه نگاران و فعالان سیاسی. با پاک شدن این ارقام، صورت مسئله را هم می توان پاک کرد؟

به هزار و یک دلیل پاسخ این سئوال منفی است، گرچه روزنامه های منتشر کننده این گزارش های تکان دهنده را نیز ببندند. آنچه می خوانید یک دلیل از آن هزار دلیل است و به همین جهت باید در انتظار حوادث دیگری در ایران بود.

سرگذشت مجید سرگذشت ماست!

هر روز کيلومترها راه را با پاي پياده مي‌آمد تا دبيرستان و همانطور که آمده بود برمي‌گشت. بچه‌ها دوستش داشتند. گاهي که سر درددلش باز مي‌شد از اتاق کوچك اجاره‌ي در دوردست‌ها حرف مي‌زد و اينکه شب‌ها از ترس صاحبخانه اجازه روشن‌کردن لامپ ۱۰۰ وات اتاق را هم ندارد و زير نور ماه درس مي‌خواند.

مي‌گفت شب‌هاي بي‌مهتاب دلش مي‌گيرد. ياد ننه پيرش مي‌افتد که در دهکده يي دور به امان خدا رهايش کرده است.

«مجيد» بعد از پايان تحصيلات متوسطه به دانشگاه رفت. از دوستان شنيده بودم که مدرك فوق ديپلم مکانيك را با نمره الف تمام کرده است. ديگر خبري از مجيد نداشتيم تا روزي که... ؟؟؟ ديدنش. سخت است و گفتنش سخت‌تر اما «بهرام» مي‌گفت با چشم‌هاي خودش ديده است که مجيد کنار پياده رو ولو شده و کاسه گدايي چند قدم آن طرف‌تر افتاده و... دلم نمي‌خواهد باور کنم، اما تا حالا از بهرام دروغ نشنيده‌ام. هر کاري مي‌کنم دلم راضي نمي‌شود به نشاني شومي که از مجيد دارم سربزنم. به لحظه‌هاي تقلب که فکر مي‌کنم دلم آتش مي‌گيرد .

يادم مي‌آيد هميشه وقت امتحان بر و بچه‌ها سرقفلي صندلي‌هاي کنار مجيد را مي‌خريدند تا از روي دستش نگاه کنند و فصل انگور به مدرسه برنگردند! حالا مجيد کنار پيادمرو نشسته و هيچکس از روي دستش نگاه نمي‌کند. مجيد اين بار نمره صفر گرفته است. نمره بدي که جامعه به او داده است. اما همانطور که در سطرهاي اول نوشتم مجيد بچه خوب و درسخواني بود. شما از خودتان نمي‌پرسيد که اين جوان تحصيلکرده در گوشه خيابان چکار مي‌کند؟؟؟؟

هرکجا که مي‌رفت به در بسته مي‌خورد. فاميل و دوست و آشناي گردن‌کلفتي هم نداشت که با پارتي‌بازي وارد مجموعه‌اي بشود. کارش شده بود پر کردن فرم استخدام اين وزارتخانه، آن شرکت و بعد منتظر ماندن و بازهم انتظار و... تا اينکه خبر آوردند ننه پيرش در دهکده تمام کرده است، حالا ديگر مجيد هيچکس را نداشت. دار و ندارش را صرف هزينه کفن و دفن بي‌بي کرد و با دست خالي و دل شکسته به شهر برگشت. طعم گرسنگي را براي سومين روز متوالي مي‌چشيد که ناگهان از حال رفت و گوشه خيابان ولو شد. وقتي به هوش آمد دور و برش پر بود از سکه‌هاي پنج‌تومانی و ده توماني و اين شروع اتفاق شوم بود. مجيد سکه‌ها را جمع کرد. آن شب ديگر گرسنه نبود. نان و پنير و هندوانه که البته اين آخري هديه متکدياني بود که آن شب را با مجيد بالاي پل گذراندند. به همين سادگي مجيد از پر کردن فرم‌هاي درخواست کار چشم‌پوشي کرد و با گريم مختصري به جرگه گدايان تهران پيوست. ؟؟؟ آخر و عاقبت رشد بي‌رويه دانشجو در مقابل رکود کامل بازار کار همان بحث تلخ عرضه و تقاضاي ناهمگون در اين مملکت است.

براي مثال سالانه صدها مهندس شيلات فارغ‌التحصيل مي شوند و از اين تعداد درصد کمي جذب شيلات مي‌شوند و ديگران به مشاغل غيرمرتبط و گاه کاذب رو مي‌آورند که هيچ ارتباطي به تخص آنها ندارد. دکتر مقدم جامعه‌شناس برجسته کشور در گفت‌وگو با «اعتماد» از آمار ۱۶ درصدي فارغ‌التحصيلان دانشگاه حرف مي‌زند و مي‌افزايد: در اين مملکت ۳۰هزار پزشك و پيراپزشك بيکار داريم و بيش از ۳۰هزار دانش‌آموخته کشاورزي و آمارهاي تاسف برانگيز ديگر که از ناهمگوني جامعه ما حکايت مي‌کند. در اوايل انقلاب تنها ۳ درصد فارغ‌التحصيل بيکار داشتيم. اکثر اين بيکاران خانواده‌هاي فقيري دارند که زير خط فقر زندگي مي‌کنند. حتي ممکن است در اين شرايط بحراني مستخدمان دولت هم به تکدي‌گري رو بياورند.

اين جامعه‌شناس با اشاره به بار مالي سرانه دانشجو که رقمي بين ۱۰ ميليون تا ۴۰ ميليون تومان براي هر دانشجو است خاطرنشان کرد: جوانان تحصيلکرده ما حاضر به پذيرفتن مشاغلي هستند که سر سوزني به تخص احتياج ندارد و يك لمپن هم از عهده آن کارها بر مي‌آيد. اين به معني دور ريختن بيت‌المال است.

ما آمارهاي تکان‌دهنده‌اي از درخواست کار توسط ليسانسيه‌ها براي مشاغلي نظير رفته‌گري، آبدارچي و.. در دست داريم . **(بقيه در ص ۱۰)**

این قطره قطره اشک ما می رسد بهم یک روز و دریا می شود!

"علی شاه عوض" شهریار از حاشیه های تهران بزرگ است. در سال ۵۷ جوانان و نوجوانان آن موتور انقلاب بودند. وقتی انقلاب پیروز شد؛ جز چند جوان و سالمند توده ای، همه اهالی حزب الهی بودند. جنگ که شد برای رفتن به حسینیه جماران، خداحافظی با آیت الله خمینی و رفتن به جبهه سراز پا نمی شناختند. خاتمی در روزهای پایانی اعتراضات دانشجوئی و تظاهرات مردم در محلات مختلف تهران به دیدار آنها رفت. همزمان با همین دیدار حمید رضا ترقی، قائم مقام سیاسی جمعیت موتلفه اسلامی و نماینده آیت الله واعظ طبسی در این جمعیت گفت: حاشیه نشین های تهران بزرگ خطرناک اند و باید جلوی شورش آنها را گرفت، آنها می توانند تحت تاثیر قرار گرفته و به حرکت در بیآیند. ترس او بی جا نیست، همانقدر که تاثر خاتمی در این دیدار اشک آلود بی جا نیست.
امثال عمادالدین باقی، اکبر گنجی، شمس الواعظین، سعید حجاریان، عباس عبدی و دهها و دهها نوجوان مذهبی سال ۵۷، در کنار هزاران در خاک خفته جنگ و یا اعدام شدگان انقلابی اما دگر اندیش ایران از مناطقی نظیر نازی آباد، خاک سفید و علی شاه عوض های حاشیه تهران سال ۵۷ برخاستند. نانی و پنیری در جیب، خشمی در مشت و فریادی بر لب: " مرگ بر شاه"
آن کودکی که از عمق جان دیروز هنگام دادن دادخواست خانواده اش به محمد خاتمی در علی شاه عوض گریست، ادامه همان نسل است، اما گرسنه تر، خشمگین تر، عصیانی تر و آگاه تر.
حمید رضا ترقی حق دارد. این گریه برای آنها که می دانند چگونه به انقلاب بزرگ ۵۷ خیانت کردند و مملکت را به غارت بردند، مردم را چگونه فریب دادند و از روی پیکر هزاران انقلابی سال ۵۷ عبور کرده و بزرگترین گورستان ها را از خود برجای گذاشته اند، ترس آور است. همانگونه که برای حمید رضا ترقی وحشت آور!
" این قطره قطره اشک ماست؛ که سرانجام، می رسد به هم یک روز و دریا می شود"

در صفحات این شماره می‌خوانید:

۲ -سرمقاله شماره ۱۲٤. ۳-اطلاعیه راه توده: مردم را به تحصن و اعتصاب فرابخوانید ۵- ادامه ترکیب کنونی حاکمیت، بزرگترین تهدید برای تمامیت ارضی۱۱- مهر قدرت بر پیشانی انقلاب ۵۷ ۱٤- اطلاعیه راه توده درباره ستاد بحران گرانی۱۵- حاکمیت دوام نمی آورد۱٦- کودتای سپاهی –صفراف۲۱- ولایت آرایش سیاسی نیروها در ایران درحال تغییر است- مصاحبه سردبیر راه توده با تلویزیون apm۳۱- جنبش چپ و دمکرات عراق۳۳- اشغال عراق- جنگ با دروغ آغاز شد با جنایت ادامه دارد۳۵- فراخوان جمهوریخواهی در مهاجرت ۳٦- سقط جنین در پارک ها ۳۸- ونزوئلا- جنبش چپ همگام با دولت اصلاحات ۳۹- لهستان چماق امریکا در اروپا ٤۱- آقا نور ٤۲- امام زاده داوود ٤٤- وقت تنگ جنبش و میهن در محاصره ٤۵- درجستجوی لحظه حمله به ایران ٤۷- داستان مجید، سرگذشت جوانان ایران

شما نیز در باره زمان و تعداد صفحات راه توده نظرخودرادرمیان بگذارید!

شتاب رویدادها در ایران و ضرورت حفظ رابطه با این رویدادها، به گونه ای پیش رفته است که انتشار راه توده را با خلل مواجه کرده است. ازسوئی همه نیرو را باید متوجه ایران کرد و در صحنه اصلی حضور داشت و از سوی دیگر خوانندگان راه توده در خارج از کشور انتظار دارند نشریه منظم بدستشان برسد. برای ما نیز مطلوب، پاسخگوئی به هر دو خواست است اما در اینجا یک پدیده دیگر نیز به مانع تبدیل شده است و آن حل اخبار در ظرف زمان است. یعنی اخبار بسرعت کهنه می شوند و جای خود را به اخبار و رویدادهای جدید می دهند و به همین دلیل راه توده دیگر نمی تواند مانند گذشته نشریه ای خبری و در عین حال تفسیری باشد و ضمنا هر تفسیری اگر بموقع در کنار اخبار طرح نشود تاثیر گذاری آن نا چیز می شود. این مجموعه شرایط بغرنج دلیل اصلی تاخیر انتشار راه توده بصورت منظم و ماهانه است که تصور نمی کنیم خوانندگان راه توده آن را درک نکنند. درعین حال، همانگونه که دنبال کنندگان فعالیت های اینترنتی راه توده در جریان هستند و حتی در همین شماره راه توده نیز منعکس است، در طول فاصله شماره های ۱۲۳ و ۱۲٤ اطلاعیه های راه توده پیرامون حوادث ایران و حتی تفسیر رویدادها بموقع روی شبکه اینترنت قرار گرفته و خوشبختانه علیرغم همه محدودیت هائی که در داخل کشور و با فیلترگذاری روی سایت های سیاسی ایجاد کرده اند، این مطالب بدست جستجوگران آن در اینترنت رسیده است.
هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده همچنان بحث بر سر زمان و تعداد صفحات راه توده را در دستور بررسی دارد. یکی از این دو راه حل کاهش تعداد صفحات راه توده و انتشار منظم و ماهانه آنست و دیگری حفظ تعداد زیاد صفحات و انتشار دو و یا حتی سه ماه یکبار نشریه است. دارندگان و طرح کنندگان نظر دوم روی امکان استفاده گسترده از اینترنت تکیه و تاکید می کنند و طرفداران نظر اول به اهمیت در اختیار داشتن نشریه بصورت چاپی و بازخوانی آن در فرصت ها و موقعیت های مختلف و دست به دست کردن آن. شما نیز می توانید در این بحث شرکت کرده و نظرات و دیدگاه های خود را بصورت کتبی به آدرس پستی راه توده ارسال دارید.

Rahe Tudeh No. 124 Juli 2003
Postfach 126926, 10609 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۲٫۵ Euro، ٤ دلار آمریکا و ٤/۵ دلار کانادا
2.5 Euro, 4 US$ & 4.5 Canada $
پیام گیر راه توده 0049-30-33505799
آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de
آدرس ایمیل: anore@gmx.de